



أفتاب ولایپ

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

مصباح، محمدتقی، ۱۳۱۲ -

آفتاب ولایت / محمدتقی مصباح یزدی؛ تدوین: محمدباقر حیدری. - قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۲. ۲۴۰ ص.

کتاب نامه ص. [۲۳۹-۲۴۰] همچنین به صورت زیر نویس.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۶ ق. - ۲. مهدویت. الف. حیدری، محمدباقر، ۱۳۵۴ - گودآورنده. ب. عنوان.

BP۵۱/م۶۷

آفتاب ولایت

آیت اللہ محمد تقی مصباح یزدی

مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام
(قدس سره) خمینی



■ آفتاب ولایت

- مؤلف: آیت الله محمدتقی مصباح یزدی
- ناشر: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام
- چاپ: صدف
- نوبت و تاریخ چاپ: دوم، بهار ۱۳۸۳
- شمارگان: ۳۰۰۰
- قیمت: ۱۴۵۰۰ ریال

قم: انتهای بلوار امین، صغاشهر، پلاک ۷۲

تلفن و نمابر: ۲۹۱۱۴۶۷

تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان ۱۲ فروردین و شهید منیر، جاوید، ساختمان شماره ۲۱۰، طبقه سوم، واحد ۱۱۴

تلفن و نمابر: ۶۴۱۰۴۴۳-۶۹۶۵۷۹۸

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۱

منشور محبت و معرفت ۱

۱۷	رابطه محبت و معرفت
۱۸	سلسله مراتب محبت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۹	سلسله مراتب معرفت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۰	۱. امام زمان <small>علیه السلام</small> ، گسترش بخش معرفت و عبودیت حق
۲۱	۲. امام زمان <small>علیه السلام</small> ، در بالاترین مراتب قرب حق
۲۲	۳. امام زمان <small>علیه السلام</small> ، تجلی رحمت بیکران حق
۲۳	راه وصول به اوج محبت و معرفت
۲۳	۱. پالایش محبت و معرفت
۲۵	۲. ورود به تجلی گاه محبت و معرفت

منشور محبت و معرفت ۲

۲۹	نا توانی بشر از معرفت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۰	ضرورت تلاش برای شناخت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۰	زیانکارترین مردم
۳۲	اخلاص در پیشگاه امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۳	فضیلت شب نیمه شعبان
۳۴	عهد و میثاق با امام زمان <small>علیه السلام</small>

منشور محبت و معرفت ۳

۳۷	نعمت وجود امام زمان <small>علیه السلام</small> و ناتوانی از شکر آن
----	--------------------------------------------------------------------

۳۷ ناتوانی از معرفت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۸ معرفت‌های انحرافی درباره امام زمان <small>علیه السلام</small>
۴۰ قدرت‌های شیطانی و راه شناخت آن
۴۱ امام صادق <small>علیه السلام</small> و مقابله با قدرت مرتاض
۴۲ بی‌نهایتی مراتب معرفت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۴۳ راه افزون‌سازی معرفت به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۴۴ ۱. ظاهر ساختن آثار محبت در عمل (صدق، دعا و...)
۴۵ ۲. احترام به آثار منسوب به حضرت
۴۵ احترام به لباس روحانیان
۴۷ احترام به روایات و کتاب‌های روایی
۴۸ خضوع و افتادگی در آستان امام زمان <small>علیه السلام</small>

منشور محبت و معرفت ۴

۵۳ مقام‌های امام زمان <small>علیه السلام</small>
۵۳ ۱. مقام تبیین و تفسیر قرآن
۵۴ ۲. مقام ولایت و حاکمیت
۵۸ ۳. مقام قضا
۶۰ ۴. مقام تزکیه و تربیت
۶۱ اسوه‌پذیری، بهترین شیوه تربیتی
۶۴ حقیقت تقلید و اسوه‌پذیری
۶۶ شبهه‌انگیزی در پیروی از امامان و مراجع
۶۶ دلیل پیروی از امامان معصوم <small>علیهم السلام</small>
۶۸ شیوه اسوه‌پذیری از سیره امامان <small>علیهم السلام</small> در زمانه غیبت
۷۳ دلیل پیروی از عالمان و مراجع در زمانه غیبت

منشور محبت و معرفت ۵

۷۹ محبت کافران و منافقان به پیشوایان باطل
۸۰ معبودهای دروغین در آخرالزمان

۸۳	محبت مؤمنان به خدا و اولیای خدا
۸۴	لزوم فهم دقیق روایات مربوط به امام عصر <small>علیه السلام</small>
۸۵	بررسی روایت عزوبت و گوشه گیری در آخر الزمان
۸۷	معنای انتظار فرج در آخر الزمان
۸۹	توطئه دشمنان برای تسلط بر شیعیان

منظومه ولایت ۱

۹۵	ضرورت تبیین عقلانی ولایت
۹۷	فتنه پذیری ایمان در آخر الزمان
۹۸	ابعاد گسترده ولایت
۹۹	مراتب ولایت
۱۰۰	آثار ولایت
۱۰۰	۱. رضایت به تدبیر الهی
۱۰۱	۲. رهیدگی از هر حزن و هراس
۱۰۲	رابطه ولایت خدا با ولایت معصومان <small>علیهم السلام</small>
۱۰۳	رابطه محبت با ولایت
۱۰۴	فضیلت تبرّاً و تولّی خالصانه
۱۰۶	راه‌های تقویت رابطه ولایی با امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۰۶	۱. تقویت رابطه عارفانه
۱۰۶	قلب امام زمان، تجلّی گاه خواست خدا
۱۰۷	۲. اظهار محبت خالصانه
۱۰۹	۳. برقراری رابطه عاشقانه

منظومه ولایت ۲

۱۱۵	جمکران، جذبه گاه ولایت
۱۱۶	سفارش به جوانان و نوجوانان ولایی
۱۱۷	امام زمان <small>علیه السلام</small> از دیدگاه اهل سنت
۱۱۹	طول عمر امام زمان <small>علیه السلام</small>

۱۲۰ حکمت غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۲۰ ۱. حفظ جان امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۲۲ ۲. فراهم آمدن زمینه پذیرش حق در جهان
۱۲۵ علت حضور یازده امام معصوم <small>علیهم السلام</small> میان مردم
۱۲۷ وظیفه ما در دوران غیبت
۱۲۷ ۱. حفظ نظام اسلامی با تمام توان
۱۲۸ ۲. حمایت همه جانبه از رهبر معظم انقلاب حفظه الله

منظومه ولایت ۳

۱۳۳ عظمت و شکوه مقام والای امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۳۳ ولایت تکوینی امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۳۳ علم و قدرت بیکران امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۳۶ نمونه‌ای از ولایت تکوینی امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۴۰ ارتباط با امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۴۱ ۱. هنگامه اضطرار و توسل به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۴۲ توجه و توسل مداوم به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۴۴ تکاپو برای جلب رضایت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۴۴ ولایت تشریحی امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۴۶ حکومت اسلامی ایران، جلوه‌ای از ولایت امام زمان <small>علیه السلام</small>

منظومه ولایت ۴

۱۵۱ مهر بیکران امام زمان <small>علیه السلام</small> به شیعیان
۱۵۱ شرط وفا در برابر محبت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۵۱ جوانی، بهترین دوران عشق‌ورزی به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۵۲ شرط رسیدن به ولایت خاص امام زمان
۱۵۳ بهره‌جویی از شادابی جوانی
۱۵۴ عهد و پیمان خاص با امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۵۵ توجه قلبی خالصانه به ساحت مقدس امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۵۶ وظیفه جوانان در برابر فتنه‌های آخرالزمان

مهدی باوری و آثار آن

- ۱۶۳ مهدی باوری از دیدگاه اهل تسنن
- ۱۶۵ مهدی باوری در فرهنگ تشیع
- ۱۶۶ تأثیر مهدی باوری در زندگی فردی و اجتماعی
- ۱۶۷ عرضه اعمال به محضر امام زمان علیه السلام
- ۱۶۸ آثار تربیتی این اعتقاد
- ۱۷۰ حقیقت شیعه بودن برای امام زمان علیه السلام
- ۱۷۰ حقیقت شیعه بودن در بیان امام رضا علیه السلام
- ۱۷۱ راهکار وصول به شیعه بودن واقعی
- ۱۷۱ ۱. توجه به نظارت امام زمان علیه السلام بر رفتارها
- ۱۷۲ ۲. لزوم توجه به تمام دستوره‌های دین

یاوران امام زمان علیه السلام

- ۱۷۷ ویژگی‌های یاران امام زمان علیه السلام
- ۱۷۸ ۱. قدرت والای روحی
- ۱۷۸ ۲. بردباری
- ۱۷۹ ۳. طلب آمرزش، استقامت و یاری
- ۱۸۰ ۴. رابطه عاشقانه با پروردگار
- ۱۸۱ ۵. فروتنی در برابر مؤمنان و گردن فرازی در مقابل کافران
- ۱۸۲ ۶. نهراسیدن از سرزنش‌ها
- ۱۸۳ ملاک نصرت و یاری رسانی الاهی
- ۱۸۶ فرجام پیروی نکردن از رهبران الاهی
- ۱۸۷ احساس ایمنی از مکر الاهی و خطرهای آن
- ۱۸۹ وظیفه ما در آخرالزمان
- ۱۹۰ بازگشت جهان به سوی معنویت

فلسفه غیبت

- ۱۹۵ پیش فرض‌های مسأله غیبت
- ۱۹۸ هدف از آفرینش

۱۹۹	هدف از بعثت انبیا علیہ السلام
۲۰۲	هدف از امامت امامان علیہ السلام
۲۰۳	تعداد امامان و حکمت آن
۲۰۴	حکمت غیبت امام دوازدهم علیہ السلام
۲۰۵	روگردانی بشر از همه مکتب‌ها و آمادگی برای پذیرش حکومت حق

وظیفه شیعیان در دوران غیبت

۲۰۹	وظیفه عالمان در عصر امام زمان علیہ السلام
۲۰۹	۱- پرهیزگاری و پیشوایی پرهیزگاران
۲۰۹	نمونه‌ای از ولایت اولیای خدا
۲۱۲	۲- جهاد همه جانبه فرهنگی
۲۱۳	۳- دستگیری از نسل جوان
۲۱۴	۴- تجهیز به سلاح علم و حکمت
۲۱۶	وظیفه شیعیان در مقابله با دشمنان
۲۱۶	۱- دوری از فتنه‌ها و شبهه‌های کفرآمیز
۲۱۸	۲- اعلان بیزاری و دشمنی
۲۲۰	۳- سازش ناپذیری
۲۲۰	۴- ایمان به قدرت و یاری الهی

آسیب‌شناسی اهداف امام زمان علیہ السلام

۲۲۵	بزرگ‌ترین موانع در برابر اهداف امام زمان علیہ السلام
۲۲۵	۱- روح خودسری و هواپرستی مردم
۲۲۸	۲- به خطر افتادن مقام قدرتمندان و ثروتمندان
۲۲۹	۳- ظهور گرایش‌های مادی در پیروان
۲۳۰	۴- دین‌فروشی دانشمندان
۲۳۲	شیوه‌های نو مبارزه با اهداف امام زمان علیہ السلام
۲۳۲	۱- روحانی ستیزی
۲۳۴	۲- قرائت‌های گوناگون از دین
۲۳۹	کتاب‌نامه

پیشگفتار /

جنبش اوّل که قلم برگرفت حرف نخستین ز سخن در گرفت
پرده خلوت چو برانداختند جلوت اوّل به سخن ساختند^۱

سخن از یگانه رشته اتصال ما زمینیان با آسمان و آسمانیان است. سخن از درخشان ترین ستاره جمع امامان، زیباترین عالمیان در این عصر و زمان، و طاووس محفل بهشتیان است. سخن از واپسین ابرمرد آسمانی و فرجامین ذخیره الهی، آن امام یگانه، میراث دار خونی جاودانه و صاحب انتقامی قاطعانه است. سخن از عصاره انبیا و خلاصه اوصیا، آن گلغذار خوش منظر، پور زهرا و حیدر، و آن امام غریب و منتظر است. سخن از آذرخش قهر الهی از آسمان خشم کبریایی، میراث دار دعوت نبوی، صولت حیدری، عصمت فاطمی، حلم حسنی، شجاعت حسینی، عبادت سجادی، علوم باقری، آثار جعفری، اسرار کاظمی، حجت های رضوی، جود تقوی، طهارت نقوی، هیبت عسکری و صاحب غیبت الهی، مولانا صاحب العصر والزمان ارواحنا فداه است.

سخن از او است که پروردگار جهانیان از جمله آدمیان بر سر سپاری به ولایتش، در پگاه ازل در عالم ذر، میثاقی مستحکم ستانده است: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ^۲؛** سلام بر تو ای میثاق الهی که خدا آن را محکم و مؤکد ساخته است. سخن از او که حتی رحمة للعالمین، از جانب رب العالمین، به عشق ورزی به ساحت قدسی او و محبتانش مأمور شده است: **يَا مُحَمَّدُ! أَحِبَّهُ فَإِنِّي أُحِبُّهُ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ؛** ای محمد! او را دوست بدار؛ همانا که من او و دوستدارانش را دوست می دارم.

همو که یاوران و پیروان مخلص او، محبوبان، رفیقان و برادران پیامبر رحمت و عصاره

۱. نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، ص ۳۸.

۲. شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام (زیارت آل یاسین).

عالم خلقتند: اُولَئِكَ رُفَقَائِي وَ ذَوُوا وُدِّي وَ مَوَدَّتِي وَ أَكْرَمُ أُمَّتِي عَلَيَّ؛^۱ آن‌ها دوستان و محبوبان من و گرامی‌ترین مردم نزد منند.

همو که علی مرتضی‌علیه السلام مشتاق دیدار او و پیروان راستین او است: شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْهِ؛^۲ آه که چه مشتاق دیدارش هستم! وَ يَا شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْهِمْ فِي حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ؛^۳ آه که چه مشتاق دیدارشان در زمان ظهور دولتشان هستم!

همو که امام حسین علیه السلام آرزومند خدمتگزاری او است: لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي؛^۴ اگر او را درک کنم، تمام ایام عمرم را به او خدمت خواهم کرد.

همو که امام سجاده علیه السلام، توفیق ولایت، محبت، اطاعت و رضایت او را از خداوند می‌طلبد و شهادت در پیشگاه او را آرزو می‌کند: ... وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيهِ وَ شِيَعَتِهِ أَشَدَّهُمْ لَهُ حُبًّا وَ أَطْوَعِهِمْ لَهُ طَوْعاً وَ أَنْفَذِهِمْ لِأَمْرِهِ وَ أَسْرَعِهِمْ إِلَى مَرْضَاتِهِ وَ أَقْبَلِهِمْ لِقَوْلِهِ وَ أَقْوَمِهِمْ بِأَمْرِهِ وَ أَرْزُقْنِي الشَّهَادَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى أَلْقَاكَ وَ أَنْتَ عَنِّي رَاضٍ؛^۵ و مرا از بهترین ولایت پذیران و شیعیان او قرار ده، و در شمار دوستدارترین و فرمانبردارترین و پذیراترین ایشان وارد گردان، و برای کسب رضایتش کوشاترین و در مقابل گفتارش قبول‌کننده‌ترین و در برابر فرمانهایش استوارترین پیروانش قرارم ده، و شهادت در رکاب حضرتش را روزی ام فرما تا تو را در حالی ملاقات کنم که از من راضی هستی.

همو که امام محمد باقر علیه السلام پدر و مادر خویش را جان فدای او می‌خواند: يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي... أَلَسَّابِعُ مِنْ بَعْدِي؛^۶ پدر و مادرم به فدای کسی که هفتمین امام پس از من است.

همو که امام صادق علیه السلام در هجران و فراقش همچون مادری داغ‌دیده می‌گرید و این‌گونه می‌سراید: سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِي وَ ضَيِّقَتُ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَرَّتْ مِنِّي رَاحَةُ فُوَادِي؛^۷

۱. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۲۳.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۲۴۴.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۰؛ موسوعة احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۹.

۴. کلینی، موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۶۶۰.

۵. سید بن طاووس، مصباح المتعبد، ص ۶۹۷.

۶. نعمانی، الغیبه، ص ۵۵.

۷. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۳.

ای آقای من! غیبت تو، آرامش را از من دور کرده، خواب و استراحت را بر من دشوار ساخته و آسایش را از قلب من ربوده است.

همو که امام موسی کاظم علیه السلام یاوران مخلصش را می‌ستاید و ایشان را از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام معرفی می‌فرماید: **أُولَئِكَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ... فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ وَ هُمْ وَاللَّهُ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ**^۱؛ اینان از مایند و ما از آنانیم...؛ پس خوشا به حال ایشان و

باز خوشا به حال ایشان! و به خدا سوگند که ایشان روز قیامت با ما هم درجه و هم رتبه‌اند! همو که امام رضا علیه السلام او را میراث‌دار نورانیت عالم قدس معرفی می‌فرماید: **بِأَبِي وَ أُمِّي... عَلَيْهِ جَمْرَةُ النُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ**^۲؛ پدر و مادرم به فدای کسی که... پاره‌ای از نور، از شعاع نورانیت عالم قدس، بر چهره دارد!

همو که پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام او را شبیه‌ترین مردم به رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی فرموده است: **... أَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ خَلْقًا وَ خُلُقًا**^۳؛ او، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله، از نظر آفرینش و خلق و خوی است. و همو که خویشتن را چنین معرفی می‌فرماید: **إِنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ... بِي يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِي وَ شِيعَتِي...**^۴؛ همانا که من برای اهل زمین، امن و امانم. به وسیله من، خداوند عز و جل بلا را از اهل من و شیعیانم دور می‌کند.

... و اکنون این نوشتار، تکاپویی برای نزدیکی به ساحت قدسی آن یگانه دوران ارجمندترین سرمایه حق پویان و خداجویان، چشمه جوشان انرژی مجاهدان، ساقی مهربان عارفان و ولاییان، کشتی نجات طوفان زدگان و غرقه گشتگان، نور هدایت هدایت یافتگان، سرپرست و گشایش‌بخش امور مؤمنان... و در مجموع، رهیافتی به مقام محبت، معرفت و ولایت مولانا صاحب العصر والزمان ارواحنا فداء است.

این گفتار، نتیجه کاوش در مجموعه سخنرانی‌های حضرت استاد محمدتقی مصباح یزدی حفظه الله است که در موضوع مهدویت، به طور پراکنده در طول سالیان گذشته، ایراد

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۶۱.

۲. همان، ص ۳۷۱؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۰.

۳. همان، ص ۴۰۸.

۴. جواد قیومی اصفهانی، صحیفه المهدی علیه السلام، ص ۳۴۰.

شده و اکنون در قالب ۱۴ موضوع اصلی توسط حجة الاسلام آقای حیدری سامان یافته است. بنای تدوین این گفتارها، حفظ چارچوب اساسی و سیر منطقی هر سخنرانی بوده و تا حد امکان، از افزوده‌ها و توضیحات در متن گفتار پرهیز شده و هر جا نیازی به توضیح، تحقیق یا مستند سازی بوده، در پاورقی ذکر شده است.

امید آن که این تلاش ناچیز در ساحتِ قدسی آن امام رحمت، فرجامین ساقی بزم محبت، میراث‌دار میخانه معرفت، و چشاننده شراب ناب ولایت مقبول افتد و دعای سحرگاهی حضرتش را بدرقه راه ما و تمام خوانندگانِ ارجمند گرداند و ساغری از صهبای ناب محبت، معرفت و ولایتش را سرمایه سعادت دنیا و آخرت‌مان قرار دهد:

که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را	آلا یا ایها الساقی ز می پر ساز جامم را
برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دامم را	از آن می ریزد در جامم که جانم را فدا سازد
به خود گیرد زمامم را، فرو ریزد مقامم را	از آن می ده که جانم را ز قید خود رها سازد
به دریادار آن وادی رسان مدح و سلامم را	... تو ای پیک سبک‌باران دریای عدم از من
به پیر صومعه برگو ببین حسن ختامم را ^۱	به ساغر ختم کردم این عدم اندر عدم نامه

مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته

منشور محبت و معرفت ۱

رابطه محبت و معرفت

سلسله مراتب محبت به امام زمان علیه السلام

سلسله مراتب معرفت به امام زمان علیه السلام

۱. امام زمان علیه السلام، گسترش بخش معرفت و عبودیت حق

۲. امام زمان علیه السلام، در بالاترین مراتب قرب حق

۳. امام زمان علیه السلام، تجلی رحمت بیکران حق

راه وصول به اوج محبت و معرفت

۱. پالایش محبت و معرفت

۲. ورود به تجلی‌گاه محبت و معرفت

رابطه محبت و معرفت

یاد خدا و اولیای او و کلمات بزرگان، نوری است که با هر ابزاری بیان شود، ارزش والای خودش را خواهد داشت. ما نیز اگر بتوانیم نقلی برای سخنان بزرگان و ابزاری برای انتقال این انوار پاک به دل های پاک شما باشیم و از این طریق بتوانیم مایه توجّه بیش تر شما به وجود مقدّس مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و وظایفی که در پیشگاه مقدّس او داریم، شویم، افتخاری است که به برکت شما نصیب ما می شود.

در جمع عاشقان، سخن گفتن از عشق و معشوق، جایی ندارد. به ذهنم آمد نکته ای را مطرح کنم که در بسیاری از مواقع، مورد غفلت بیش تر محبّان آن حضرت است و شاید توجّه دادن به آن، قلب مقدّس مولایمان را شاد کند.

آدمی، دارای دو ویژگی مهمّ است یکی شناخت و معرفت، و دیگری عشق و محبت. او در نهاد خویش، دو گوهر گران بها دارد و همواره به دنبال مشتری لایقی می گردد تا این دو گوهر را به پایش بریزد، و آن گاه که معشوق خویش را یافت، به ابراز رفتارهای عاشقانه می پردازد و در شادی محبوبش شاد، و در غمش، غمگین می شود. عاشق، در انجام این رفتارهای عاشقانه، هر چه بیش تر دقت داشته باشد، عشقش قوی تر می شود. انسان، هر چه بیش تر به رفیق محبوبش اظهار محبت کند و رفتارهای دوستانه بیش تری انجام دهد، محبتش عمیق تر و پایدارتر خواهد شد. از سوی دیگر، چنان چه شخصی، رفیق خویش را به فراموشی سپارد، کم کم محبت او نیز از دلش می رود: از دل برود، هر آن چه از دیده برفت.

رفتارهای محبّانه ما در احترام و توسّل به اولیای خدا و برگزاری مراسم جشن و سرور در ایام شادی و برپایی مراسم عزاداری در ایام غم و عزای ایشان، برای این است که عواطفمان جهت یابد و رابطه عاطفی ما با اولیای خدا پابرجا بماند و رشد کند. ارزش

آدمی به همین است که معشوق شایسته‌ای بیابد و دلش را به او بسپارد؛ البته انسانیت انسان فقط به عشق و محبت وابسته نیست؛ بلکه بخش دیگری از وجود او نیز به شناخت و معرفت مربوط می‌شود. این دو (محبت و معرفت یا عشق و شناخت)، رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند. هرچه انسان، کمال و زیبایی فرد یا چیزی را بیش تر بشناسد، محبت فزون تری به او می‌یابد و آدمی تا نشناسد، محبت پیدا نمی‌کند.

سلسله مراتب محبت به امام زمان (عج)

هر عاشقی به طور طبیعی دوست دارد با معشوق خویش ارتباطی برقرار کند؛ انسی بگیرد؛ به لقایش برسد و از دیدار و همنشینی با او لذت ببرد. در چنین عشقی، خودخواهی وجود دارد؛^۱ اما عاشق پاکباخته، در اندیشه التذاذ خودش هم نیست؛ بلکه فقط محبوب را می‌بیند و همواره در پی آن است تا کاری را انجام دهد که معشوقش دوست می‌دارد.

در تمام عالم، فقط یک خورشید حقیقت و یک مظهر کامل صفات جمال و جلال الاهی وجود دارد که هر کس به او توجه یابد، به اندازه ظرفیتش از آن خورشید رخشان بهره می‌برد و نور می‌گیرد. همه دوستداران وجود مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، به اندازه معرفت خودشان دوست دارند چشمشان به جمال حضرت روشن شود و روزی بیاید که بتوانند از وجود آن مقدس فیض گیرند و بهره برند؛ اما پاکباختگان حضرت، همواره در اندیشه آنند که محبوبشان چه چیزی را دوست دارد تا آن را انجام دهند. دیگر با خود محبوب است که هرگونه صلاح بداند، با عاشقانش رفتار کند.^۲ چنین عاشقانی، دیگر در این اندیشه نیستند که از او چیزی دریافت کنند و بهره‌ای ببرند؛ چرا که ایشان از تمام خودخواهی‌ها رسته، و فقط به رضایت محبوب دل بسته‌اند.^۳ خوب است ما نیز بکوشیم در این میدان پیش رویم و خودمان را فراموش کنیم.^۴ بیش تر توجه داشته

۱. گر از دوست چشمت به احسان اوست

۲. تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

۳. چو نور مهر تو تابید بر دل‌های مشتاقان

۴. بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته‌ای

تو در بند خویشی نه در بند دوست

که خواجه خود صفت بنده‌پروری داند

ز خود آهنگ حق کردند و بر بستند محمل‌ها

که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست

باشیم که او از ما چه می‌خواهد و دوست دارد چه کاری انجام بگیرد. این که ما نیز به نوایی برسیم یا نرسیم، مهم نیست.

سلسله مراتب معرفت به امام زمان علیه السلام

حال بنگریم که مرتبه معرفت ما به امام زمان ارواحنا فداه تا چه حد است و ولی امرمان را به چه اوصافی (ظلم‌ستیزی، عدالت‌گستری، آبادسازی، دانش‌گستری، یا...) می‌شناسیم.

همه، حضرت را در جایگاه برپا کننده عدل و داد و مبارزه کننده با ظلم و ظالمان می‌شناسند؛ اما آیا برقراری عدل جهانی هدف نهایی از ظهور حضرت است یا برقراری عدل، خود مقدمه‌ای برای یک هدف والاتر است؟

بدون شک مشخصه خاصی که در روایات برای حضرت ذکر شده، این است که **يَعْلَمُ اللَّهُ بِه الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا**^۱؛ خداوند به دست او زمین را از عدل و داد پر کند؛ پس از آن که از ظلم و بیداد پر شده باشد. علاقه بسیاری از مردم نیز به امام زمان علیه السلام بدین جهت است که حضرت، بساط ظلم و بیداد را از روی زمین برمی‌اندازد و بساط عدل و داد را در آن می‌گستراند؛ ولی این، هدف نهایی نیست. درست است که حتی بعثت تمام انبیا نیز برای برقراری عدل بر روی زمین بوده است: **لِيُثْبِتَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ**^۲؛ ولی برقراری عدل جهانی، هدف نهایی نیست. این هدف، خودش هدف والاتری دارد. صرف این که مردم در زمین عادلانه رفتار کنند؛ به یک‌دیگر ستم روا ندارند و زندگی منظم و آسوده‌ای داشته باشند، هدف نهایی آفرینش نیست.

با این چیزها، انسان، شریف‌تر از زنبور عسل هم نمی‌شود تا چه رسد که از ملائکه برتر شود؛ چرا که زندگانی زنبورهای عسل، از زندگانی انسان‌ها خیلی منظم‌تر و عادلانه‌تر است.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲، باب ۴۹.

۲. حدید (۵۷)، ۲۵.

۱. امام زمان علیه السلام، گسترش بخش معرفت و عبودیت حق

امام راحل رضوان الله تعالى عليه در بیان هدف از برقراری نظام اسلامی فرمود: هدف از برقراری حکومت اسلامی، تنها برقراری عدل نیست. هدف نهایی چیز دیگری است؛ هدف، معرفت الله است.^۱

برقراری حکومت اسلامی و گستراندن عدل در روی زمین به دست توانای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، خود مقدمه‌ای برای تأمین هدف والاتری است و آن این که زمینه‌ای فراهم شود تا بیش تر انسان‌ها بتوانند به بیش ترین مراتب معرفت لایق برسند.

وجود ستم‌ها و نابرابری‌ها سبب می‌شود تا انسان‌ها درگیر مسائل مادی زندگی شوند و به جان هم بیفتند و بدین سان، فرصتی برای رشد معنوی و تکامل روحی خویش نیابند. هنگامی که بساط ظلم برچیده شد و در پرتو حکومت عدل جهانی، زندگی عادلانه‌ای برای همه افراد بشر برقرار شد، تازه برای انسان‌ها زمینه‌ای فراهم می‌شود که به سوی هدف نهایی خلقتشان حرکت کنند:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا.^۲

خداوند به کسانی که اهل ایمان و عمل صالح و دارای شایستگی رهبری جامعه عدل الاهی باشند، وعده داده است که آنان را وارثان زمین کند و حکومت زمین را به دستشان سپارد و به ایشان قدرت بخشد تا دینی را که خداوند برای انسان‌ها پسندیده است، در جهان حاکم کنند، و پس از دوران ترس و اضطراب و ناامنی‌شان، به امن و امان رساند.

این آیه، در این جا تمام نمی‌شود؛ بلکه در خاتمه هدف والاتری را بیان می‌کند که

۱. حضرت امام علیه السلام در جایی دیگر می‌فرماید: «عمده بعثت رسل و انزال کتب برای مقصد شریف معرفت الله بوده که سعادت دنیاوی و اخراوی در سایه آن حاصل آید». (چهل حدیث، ص ۶۶۰)
 ۲. نور (۲۴)، ۵۵.

همهٔ امور پیشین مقدمهٔ آن است: **يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا**؛ تا آن که فقط مرا پرستند و هیچ چیزی را شریک من نسازند.

آری، در پرتو حکومت صالحان باید عدل جهانی برقرار، و بساط ستم برچیده شود؛ دین خدا حاکمیت یابد و امنیت کامل همه جا را فراگیرد تا بساط شرک از روی زمین برچیده شود و شرایط پرستش خداوند بر روی آن فراهم آید.

۲. امام زمان علیه السلام، در بالاترین مراتب قرب حق

حال اگر پرسیده شود که هدف از عبادت و پرستش خدا چیست، باید گفت: هدف عبادت، درون خودش نهفته است؛ چرا که قوام عبادت به تقرب است. عبادت، فعلی است که قربۀ الی الله انجام می‌پذیرد و هدف و نتیجهٔ آن، قرب است.

قرب، مقامی بسیار عالی است که دیگر چیزی بالاتر از آن برای انسان تصور نمی‌شود؛ جوار خدا و همسایگی او است. در دعایی که روزهای ماه رجب خوانده می‌شود، تعبیر بسیار صریح و بی‌پرده‌ای وارد شده است که اگر در این دعای شریف نیامده بود، جرأت بیان آن نیز نبود:

لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ، فَتَقَهَا وَ رَتَقَهَا بِبَدِكْ، بَدُوْهَا مِنْكَ
وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ^۱ میان تو و ایشان، هیچ جدایی و تفاوتی نیست، جز آن که تو، خدا
و خالق ایشان، و اینان بنده و مخلوق تو. فتق و رتق امور آن‌ها به دست تو و
آغاز و انجامشان به سوی تو است.

آری، آدمی چنان توان و قابلیت دارد که می‌تواند به چنین مقام اعجاب‌انگیزی از قرب و نزدیکی به خدا برسد. طبق این دعای شریف که از ناحیهٔ مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر شده است، تمام چهارده معصوم علیهم السلام و از جمله مولایمان حضرت ولی عصر به بالاترین درجات معرفت و عبودیت پروردگار، و به تبع آن به والاترین مراتب قرب و وصول به حق نایل شده‌اند.

۱. قسمتی از دعای شریف ویژهٔ ماه رجب که مولای ما حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آن را طی نامۀ توقیعی به شیخ کبیر، ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید، دومین نایب خاص خویش در دورهٔ غیبت صغرا، صادر فرموده است. (ر.ک: شیخ عباس قمی، کلمات مفاتیح الجنان، دعا‌های هر روز ماه رجب)

همین مقام است که آدمی را اشرف مخلوقات می‌کند. همین مقصد اعلا است که همهٔ انبیا و اولیای خدا برای تحقق آن آمده‌اند. همین مقام والا است که پاک‌ترین عزیزان خدا در راه هدایت بشر به سوی آن به شهادت رسیده‌اند.

۳. امام زمان علیه السلام، تجلی رحمت بیکران حق

خداوند رحمان، از روی مهربانی و رحمت بیکرانی که به بندگانش دارد، محبوب‌ترین و عزیزترین بندگانش را که به عالی‌ترین درجات انسانیت رسیده‌اند، در معرض امواج غم، فشار و رنج و ستم ستمگران قرار می‌دهد تا زمینه‌ای برای رشد انسان‌ها فراهم آید.

در دوران غیبت، سختی‌ها و رنج‌های طاقت‌فرسایی بر قلب امام زمان ارواحنا له الفداء وارد شده، و ستم‌های بسیاری بر دوستان و شیعیانشان رسیده است و حضرت که رؤوف‌ترین انسان روی زمین برای امت اسلام است، آن‌ها را مشاهده، و بر آن صبر کرده است. قلب مقدس حضرت فقط در پرتو اتصال مداوم به عظمت و قدرت خداوند می‌تواند این همه رنج و ستم را تحمل کند. خداوند متعالی به قلب رؤوف امام عصر، نیرو و توانی از قدرت نامتناهی خویش عطا فرموده است تا بتواند تمام ظلم‌ها و فشارهای روحی را تحمل کرده، بردبار باشد و هر لحظه در انتظار ظهور بماند.

خداوند رؤوف مهربان، وجود مقدس ولی عصر صلوات الله علیه و علی آباءه الطاهرين را آفریده و در معرض طوفان سختی‌ها و فشارهای روحی قرار داده است تا آدمیان بفهمند برای چه آفریده شده‌اند و آن‌گاه که هدف آفرینش و مسیر درست زندگی خویش را دریافتند، در مسیر آن گام بردارند و به اندازهٔ همتشان، آن راه را بپیمایند.

درست است که از بهترین لحظات عمر ما، اوقاتی است که به مولایمان توسل می‌جوئیم؛ در فراق او اشک می‌ریزیم؛ در مدح او اشعار و سخنانی می‌شنویم؛ در عزای اجدادش عزاداری می‌کنیم و... ولی این‌ها هیچ‌کدام هدف نهایی نیست. این دستورها را به ما داده‌اند تا جهت مهرها و محبت‌های ما به یک سمت و سو تمرکز یابد و پاک‌ترین عواطف ما به یک جهت که جهت خدایی است، سوق داده شود و دل‌های ما به زخارف

پست دنیا تعلق نیابد. آری، دلی که به وجود مقدس ولی عصر سپرده می‌شود، دیگر جا ندارد به اغیار سپرده شود.

راه وصول به اوج محبت و معرفت

وجود انسان را می‌توان به هرمی تشبیه کرد که از قاعده‌ای آغاز می‌شود و به سوی نقطه‌ای پیش می‌رود. در قاعده این هرم، شناخت‌ها و محبت‌های فراوانی وجود دارد؛ از محبت‌ها، محبت پدر، مادر، همسر، استاد، دوست، همسایه و محبت همه کسانی که به او احسانی کرده‌اند یا امری را به او آموخته‌اند، و از شناخت‌ها نیز از علوم گوناگون دینی همچون فقه، اصول، عقاید، اخلاق و عرفان گرفته تا هر رشته علمی که بتواند در جهت کمال به انسان کمک کند. این شناخت‌ها و محبت‌های فراوان در سطح قاعده وجود آدمی، گسترده و پخش است.

۱. پالایش محبت و معرفت

در سیر و سلوک به سوی کمال، باید از قاعده آغاز کرد؛ ولی باید به سوی رأس هرم که همان محبت و شناخت خدا است، پیش رفت. طبیعی است که آدمی در ابتدا پدر و مادر خویش را دوست می‌دارد و به خویشان و دوستانش محبت می‌ورزد؛ اما این‌ها باید پالایش شود. اگر محبت‌هایی با محبت خدا و اولیای خدا در تنافی باشد، باید حذف شود. دوستانی را باید برگزید که کمالاتشان بر جهات منفی‌شان برتری داشته باشد؛ دوستانی که در راه محبت خدا و اولیای او گام بر می‌دارند.

اگر دوستان و خویشانی داریم که رفتار غالبشان با رفتار اولیای خدا نمی‌سازد، رشته محبت و دوستی با ایشان باید قطع شود؛^۱

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
اقتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ

۱. توگر سودای گل داری چرا پس در پی خاری
اگر دیوانه باری چرا پس یار دیوانی (غروی اصفهانی، دیوان، ص ۲۷۳)

رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛^۱ بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما فرود آورد، و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند.

این کثراتی که در قاعده وجود دارد، از دو محور به طرف وحدت پیش می‌رود تا در یک نقطه به هم می‌رسند؛ نقطه‌ای که حتی در آن، محبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز اصالت خود را از دست می‌دهد. در آن مقام، امام زمان علیه السلام را نیز از این جهت دوست می‌داریم که بنده صالح و شایسته خدا است. به او عشق می‌ورزیم، چون وجودش، شعاعی از وجود او است. اصالت فقط برای یک نقطه است: **قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ؛**^۲ بگو: خدا؛ سپس بقیه را واگذار.

تمام انبیا و اولیا آمده‌اند تا ما را به سوی آن نقطه متوجه و متمرکز سازند. محبت به اولیای خدا هنگامی ارزش می‌یابد که در سایه محبت خدا باشد. اگر محبت ما به اولیای خدا ضمایم و پیرایه‌هایی داشته باشد، آن محبت، اصیل نیست. اگر امام زمان علیه السلام را از آن جهت دوست می‌داریم که جهان ما را آباد کند و نعمت‌هایمان را فزونی بخشد، ما دوستدار آبادانی و نعمتیم، نه دوستدار مولا و ولایت او. اگر به او عشق می‌ورزیم، از آن جهت که زمان ظهورش، علم و حکمت و پیشرفت‌های معنوی، راحت و بی‌زحمت به دستمان آید، دوستدار راحتی هستیم، نه محب امام زمان علیه السلام.

باید در پرتو معرفت حقیقی به خداوند و جانشین برحق او در زمین، تمام ضمایم، آرایه‌ها و پیرایه‌ها را از دل‌هایمان بزداییم تا محبت ما پاک و خالص شود. چنین محبتی

۱. توبه (۹)، ۲۳.

۲. انعام (۶)، ۹۱.

کیمیا است و چنان دلی تجلی‌گاه عشق کبریاشمرده می‌شود؛ دلی که امام زمان را فقط برای خدا دوست می‌دارد، نه برای خود.

۲. ورود به تجلی‌گاه محبت و معرفت

گاهی زیبایی محدود و ناقص، عاشقان عشق مجازی را چنان دیوانه و اسیر می‌کند که حاضرند جان خویش را در راهش ببازند. حال اگر این جمال و زیبایی بی‌نهایت شود، چه می‌شود؟! مگر ممکن است زیباتر و دوست داشتنی‌تر از خدا چیزی باشد؟ اگر زیبایی‌اش را نشناخته‌ایم، کوتاهی از ما است. یکی از برکات وجود مقدس امامان علیهم‌السلام، این است که جمال و جلال الهی را در آینه‌ای محدود به ما نشان می‌دهند تا ما بفهمیم؛ وگرنه آن جمال و جلال بی‌نهایت برای ما قابل درک و شناخت نیست.

وقتی می‌شنویم که وجود مقدس امامان علیهم‌السلام گذشت و سخاوت، جود و احسان، و لطف و رأفت را به همه مردم از دوست و دشمن ارزانی می‌داشته‌اند، دل‌هایمان پر می‌زند. ما تمام صفات جمال و جلال الهی را از جلوه‌گاه همین جلوه‌های محدود درک می‌کنیم. اهل بیت علیهم‌السلام آینه‌های محدود کوچکی هستند که جمال و جلال بی‌نهایت الهی را در حد درک و شناخت ما مجسم می‌کنند.

آری، وجود اهل بیت علیهم‌السلام تجلی‌گاه تمام اسما و اوصاف الهی و بهترین ورودگاه و جایگاه معرفت خدا است؛ ورودگاه و مجرای مطمئن که می‌تواند خداجویان را از میان‌ترین راه و در کوتاه‌ترین زمان به خداوند برساند: **مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ^۱؛ هر که خداشناسی و خداپرستی را اراده کند، از شما آغاز می‌کند.**

نهایت لطف خداوندگار را در حق بندگانش ببین که عزیزترین بندگانش را برای امثال ما که معرفت‌مان ضعیف است، آفریده تا جمال و جلال الهی را در معرض درک و شناخت ما قرار دهد تا بتوانیم به این وسیله، راهی به سوی جمال و جلال مطلق او بیابیم.

۱. قسمت‌هایی از زیارت جامعه کبیره که پس از زیارت امین‌الله، از بهترین و کامل‌ترین زیارت‌ها است؛ زیارت شریفی که از ناحیه مقدس امام هادی علیه‌السلام صادر شده و فراوان مورد تأکید مولانا صاحب الزمان ارواحنا فداه قرار گرفته است.

هدف از وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و آبای گرامی اش این بوده است که من و شما با خدا آشنا شویم؛ بنابراین، هرچه با تمسک به گفتار و رفتار اهل بیت علیهم السلام در مسیر معرفت و عبودیت خداوند متعالی پیش برویم، به اهداف حضرت نزدیک تر شده، و قلب مطهر او را شادتر ساخته ایم؛ چرا که حضرت، بالاترین عاشق خدا است که بیش تر از هر چیز رضایت خدا را می خواهد و رضایت خدا هم در این است که بندگانش هرچه بیش تر با او آشنا تر و به او نزدیک تر شوند.

منشور محبت و معرفت ۲

ناتوانی بشر از معرفت امام زمان علیه السلام
ضرورت تلاش برای شناخت امام زمان علیه السلام
زیان‌کارترین مردم
اخلاص در پیشگاه امام زمان علیه السلام
فضیلت شب نیمه شعبان
عهد و میثاق با امام زمان علیه السلام

ناتوانی بشر از معرفت امام زمان علیه السلام

مقام اهل بیت علیهم السلام چنان مقام بزرگی است که بزرگی اش را با عقل و فکر خودمان نمی‌توانیم درک کنیم. در واقع عظمت خدا است که در انوار پاک چهارده معصوم علیهم السلام تجلی کرده است. اگر همه انسان‌ها عقل‌هایشان را روی هم گذاشته، بخواهند پایه بلند این مقام را درک کنند، هرگز نخواهند توانست. همین قدر باید خوشحال باشیم که خداوند متعالی، این معرفت را به ما داده است که بدانیم آن‌ها در چنان مقام والایی هستند که ما نمی‌توانیم بفهمیم. اگر این را باور کنیم، خودش کمال است.

همان‌گونه که ذات و صفات خدا برای ما قابل شناخت نیست، صفات اولیای او را نیز نمی‌توانیم بشناسیم؛^۱ البته هیچ مخلوقی را نمی‌توان با خدا مقایسه کرد؛ چرا که او فوق بی‌نهایت است. خدا و اولیای او تفاوت بسیاری با هم دارند؛ آن هم نه تفاوت یک درجه، آن‌گونه که بعضی فکر می‌کنند. نمی‌توان گفت: وجود، درجاتی دارد که بالاترین درجه آن خدا، و یک درجه پایین‌تر از آن، وجود پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چرا که فاصله ذات اقدس الهی با شریف‌ترین و والاترین مخلوقاتش نیز که نور پاک محمد صلی الله علیه و آله است، بی‌نهایت است. فاصله نور مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله با ما بی‌نهایت است؛ اما فاصله او با خدا نیز نهایت ندارد. خداوند فوق مقام همه مخلوقات و از جمله، انوار معصومان علیهم السلام است.

اگر همین اندازه بفهمیم که از درک مقام والای ایشان ناتوانیم، باید خدا را بسیار شاکر باشیم که چنین معرفتی به ما داده است. این حقیقت نیز به برکت تعلیم خود آن‌ها است

۱. قال الصادق علیه السلام: «لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَكَمَا لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ، وَكَمَا لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الرَّسُولِ فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ عَلَى كُنْهِ صِفَةِ الْإِمَامِ...؛ مردم، از پی بردن به کنه صفت خداوند ناتوانند و همان‌گونه که از پی بردن به گوهر صفت خدا عاجزند، توان فهم حقیقت صفت رسول الله را نیز ندارند و همان‌سان که از دریافت کنه صفت رسول عاجزند، از درک ژرفای صفت امام نیز دور و بی‌بهره‌اند و...» (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۶۵)

وگرنه به هزاران غرور مبتلا می‌شدیم و خیال می‌کردیم خیلی چیزها را می‌فهمیم. در مرتبه اول، قرآن به ما فرموده است:

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا^۱

و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.

و در مرتبه بعد، خود اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند که مقام ما بسیار بالاتر از آن است که شما بفهمید. به هر حال، به برکت تعلیم آن‌ها فهمیدیم آن‌ها در چنان اوجی هستند که اگر ما هزاران سال با تندروترین مرکب‌ها نیز حرکت کنیم، به آن‌جا نخواهیم رسید.

ضرورت تلاش برای شناخت امام زمان علیه‌السلام

از سوی دیگر نباید چنین توهمی پیش آید که چون نمی‌توانیم بدان قلعه رفیع برسیم، پس باید همه چیز را رها کنیم. همان درجه از معرفت که به برکت آموزه‌ها و راهنمایی‌های اهل بیت علیهم‌السلام قابل دستیابی است، آن قدر عظمت دارد که تمام جهان مادی در برابر آن بی ارزش است.

نمی‌گوییم می‌توانیم به مقام معصوم علیه‌السلام برسیم؛ اما همان مقامی که در سایه هدایتگری این انوار پاک می‌توانیم بدان دست یابیم، آن قدر بزرگ است که تمام این جهان با همه عظمتش در برابر آن، هیچ بها و ارزشی ندارد.^۲

زیانکارترین مردم

یادآوری این حقایق در این جهت می‌تواند مفید باشد که ارزش عمرمان را بهتر بدانیم. آیا حیف نیست چنین عمری که می‌تواند ما را به چنان مقام والایی برساند، برای به دست آوردن یک مشت خشت و گل یا چند پاره آهن صرف شود؟ فرض کنید کسانی که

۱. اسراء (۱۷)، ۸۵.

۲. یکی از عارفان درباره مقام والایی که مؤمنان واقعی می‌توانند بدان دست یابند، می‌گوید: «اگر آسمان‌ها، زمین، عرش الاهی و هر آنچه در آن‌ها است، هزار هزار مرتبه در گوشه‌ای از زوایای قلب مؤمن عارف جای گیرد، قلب او هیچ احساس تنگی و سنگینی از آن نخواهد کرد». (ر.ک: فیصری، شرح فصوص‌الحکم، ص ۱۹۵)

جوانی‌شان را صرف درس خواندن، مدرک گرفتن و یافتن شغلی پردرآمد می‌کنند، اگر بتوانند سالی یک میلیون تومان ذخیره کنند و پس از بیست سال یک خانه بیست میلیون تومانی بخرند، حاصل عمرشان پس از چهل یا پنجاه سال تلاش و دوندگی، یک خانه بیست میلیونی خواهد بود؛ یعنی حاصل تمام درس خواندن‌ها، زحمت‌ها، تبلیغ‌ها و... با چند خروار خاک و گچ و سیمان و آهن مساوی شده است.

قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ
يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا^۱

بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین [مردم] در کارها چه کسانی هستند؟
آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده است و با این حال
می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند.

کسانی که عمرشان صرف شد تا خوشی‌ها و زینت‌های دنیا را به دست آورند، ضرر کرده‌اند؛ چرا که هرگز به آن همه زحمت‌ها، بی‌خوابی‌ها، غربت‌ها و مشکلات زندگی نمی‌ارزید که در مقابلش یک مشت سنگ و آهن و سیمان و گچ به دست آید.

آری، چنین افرادی زیانکارند؛ اما چرا زیانکارترین افرادند؟!

برای این که وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. کسانی که از اول می‌دانند، کار نادرستی را مرتکب می‌شوند و سرمایه و پولشان را آگاهانه به دست خودشان آتش می‌زنند، زیان کرده‌اند؛ اما زیانکارترین افراد کسانی‌اند که نه تنها این آتش‌زدن سرمایه را خسارت نمی‌دانند، بلکه آن را هنر و ترقی و افتخار می‌پندارند. اینان خیال می‌کنند با این درس خواندن‌ها و کارهایی که برای غیر خدا انجام می‌دهند، خیلی اوج گرفته‌اند؛ اما ناگهان متوجه می‌شوند که همه‌اش «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا؛ گرد و غباری پراکنده در هوا» شده است.

اینان خسارتی دوچندان دارند؛ هم سرمایه را از دست داده‌اند و هم آرزوها و آرمان‌هایی که داشتند، بر باد رفته است. پنداشتند با این اعمالشان نزد خدا عزیز، و بر اثر

این کارها، نور چشم امام زمان علیه السلام می شوند؛ اما بعد آشکار شد که نه تنها هیچ کدام از این اعمال پذیرفته نشده، بلکه سقوطشان را نیز در پی داشته است. این، زیان دوچندان است؛ چرا که می انگارند کارهای خوبی انجام داده اند؛ اما درخواهند یافت که همه اش ضرر بوده است.

اخلاص در پیشگاه امام زمان علیه السلام

اگر آدمی با اختیار خویش می تواند راه درست را برگزیند، چرا کاری نکند که لحظه لحظه عمرش باعث سعادت شود و هر نفس کشیدنش او را بالا ببرد. مگر راه بسته است؟! همه انبیا و اولیا آمده اند تا ما را بدین صراط مستقیم نزدیک کنند؛ راهی را به ما نشان دهند که با هر گامی در آن، ترقی کنیم؛ هر نفسی که می کشیم، پرواز کنیم؛ هر روزی که از ما بگذرد، مقامی را به دست آوریم.

فهمیدن این حقیقت، خود نعمتی است که به برکت اهل بیت علیهم السلام نصیب ما شده. حال که زیانکاری خویش را در کارهای غیرخدایی دریافتیم، باید بیش تر مراقب گفتار و رفتار خود باشیم. نیت ها و کارهایمان را برای خداوند خالص، و این حقیقت را همواره به یک دیگر یادآوری کنیم.

به فرموده قرآن، همه ما انسان ها در زیان و خسارتیم، مگر کسانی از ما که ایمان و عملی خالص داشته باشند و دیگران را نیز به راه حق و حقیقت سفارش کنند:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ.^۱

سوگند به عصر که انسان ها همه در زیانند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال

صالح انجام داده اند و یک دیگر را به حق و استقامت بر آن سفارش می کنند.

ما که اکنون پایمان لب گور است و این خسارت را به خوبی احساس می کنیم، جا دارد به شما که هنوز در دوران جوانی به سر می برید، یادآوری کنیم تا به مصیبت ما گرفتار

نشوید. زودتر خودتان را بیابید و بیابید و نیت‌هایتان را خالص کنید. اگر از امام زمان علیه السلام دم می‌زنید، به واقع از روی محبت و اخلاص باشد. اگر خودتان را خدمتگزار او می‌شمردید، بکوشید به گونه‌ای رفتار کنید که او بپذیرد.

اگر چنین نکنیم، خسارت دیده‌ایم. این راه، راهی باز و هموار، و جاده‌ای روشن و آشکار است؛ اما ما چشمانمان را می‌بندیم؛ انگار که نمی‌دانیم چه باید کرد. مگر انسان به برکت این شب‌ها و اوقات محترم مقداری به خود بیاید و توجه یابد که غیر از این اسباب عادی و رفتارهایی که با آنها انس گرفته‌ایم، مسائل دیگری نیز در کار است.

فضیلت شب نیمه شعبان

شب نیمه شعبان، یکی از شب‌های قدر شمرده می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی فرموده است:

شب نیمه شعبان در حال استراحت بودم که جبرائیل مرا صدا زد. بلند شدم و به قبرستان بقیع رفتم. جبرئیل خطاب به من گفت: ای رسول خدا! می‌دانی امشب چه شبی است؟ امشب شبی است که اگر کسی از اشقیاء باشد و از خدا کمک بخواهد، خدا نامش را از شمار اشقیاء محو می‌کند و در زمره شهدا می‌نویسد. امشب شبی است که درهای آسمان به روی بندگان باز می‌شود: باب التوبه، باب الرضوان، باب الإحسان، باب المغفرة و...^۱

قدر امشب را بدانید و آن را به عبادت احیا کنید. ساعات این شب را غنیمت بشمارید. روایات فراوانی درباره اعمال این شب وارد شده است. از جمله آن اعمال، صد رکعت نماز با هزار قل هو الله است که در هر رکعت بعد از حمد ۱۰ بار خوانده می‌شود. شما که جوانید و انرژی دارید، فرصت را غنیمت بشمارید. کار سختی نیست. مقایسه کنید که اگر امشب، شب امتحان بود و احتمال داشت که فردا در امتحان رد بشوید، آیا حاضر بودید امشب را تا

۱. «... تَفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ فَيُفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ الرَّحْمَةِ وَ بَابُ الرِّضْوَانِ وَ بَابُ الْمَغْفِرَةِ وَ بَابُ الْفَضْلِ وَ بَابُ التَّوْبَةِ وَ بَابُ النُّعْمَةِ وَ بَابُ الْجُودِ وَ بَابُ الْإِحْسَانِ...» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۴۱۳، باب ۳۰، ح ۱)

صبح درس بخوانید تا تحصیل یک سالتان هدر نرود؟ به طور قطع ارزش این نماز و دیگر عبادت‌های امشب، از درس خواندن شب امتحان کم‌تر نیست.

عهد و میثاق با امام زمان علیه السلام

عزیزان! بیایید فرصت را غنیمت بشماریم و ارتباطمان را با خدا و اولیای او قوی‌تر کنیم. از خدا بخواهیم توفیق دهد عهد و میثاقی جدی با امام زمان علیه السلام ببندیم. بگوییم آقا! ما می‌خواهیم نوکر و خدمتگزار شما باشیم. به طور جدی می‌پذیریم که در این راه نقص داریم و لایق نیستیم؛ اما شما از خدا بخواهید که این لیاقت و توفیق را به ما بدهد تا در راه شما گام برداریم و به گونه‌ای سیر کنیم که شما بپسندید!

گمان نمی‌کنم کسی از روی صدق و خلوص قلبی با امام زمان علیه السلام چنین قراری بگذارد و از همان لحظه، مشمول امدادها و عنایت‌های ویژه حضرت نشود. با این که خودم لیاقتش را ندارم، ایمان دارم که اگر شما این پیمان را به زبان هم نیاورید، او می‌شنود و فوراً هم پاسخ می‌دهد؛ آن‌گاه ورق عوض می‌شود و اگر تا به حال، تاریکی‌هایی در زندگی ما بود، از همین جا عوض می‌شود.

هدیه‌ای که تقدیم امام زمان ارواحنا فداء می‌کنیم، باید بهترین سرمایه‌ها و دارایی‌های ما باشد. برای خدمت به امام زمان علیه السلام، باید بهترین اوقات و سرمایه‌هایمان را هزینه، و جوانی خویش را در این راه فدا کنیم و لحظه‌ای از خدمتگزاری و جلب رضایت حضرت غافل نشویم. اگر در همین لحظه، به شما جواز شرفیابی به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را عطا کنند، آیا برای هدیه به حضرت تکه نانی خشکیده یا لباسی وصله دار می‌برید یا بهترین دارایی خویش را به محضر مقدّسش هدیه می‌کنید؟!

آنان که می‌خواهند فرزندان‌شان را به پیشگاه خداوند متعالی و امام زمان علیه السلام هدیه کنند تا افتخار وراثت پیامبران نصیبشان شود، باید بهترین، مستعدترین و پاک‌سرشت‌ترین فرزندان خویش را برای این راه برگزینند و در تشویق ایشان از هر راهی بکوشند و از هیچ مساعدتی برای تربیت و رشد ایشان آن‌ها فروگذار نکنند.

منشور محبت و معرفت ۳

- نعمت وجود امام زمان علیه السلام و ناتوانی از شکر آن
ناتوانی از معرفت امام زمان علیه السلام
معرفتهای انحرافی درباره امام زمان علیه السلام
قدرت‌های شیطانی و راه شناخت آن
امام صادق علیه السلام و مقابله با قدرت مرتاض
بی‌نهایتی مراتب معرفت به امام زمان علیه السلام
راه افزون‌سازی معرفت به امام زمان علیه السلام
۱. ظاهر ساختن آثار محبت حضرت در عمل
 ۲. احترام به آثار منسوب به حضرت
احترام به لباس روحانیان
احترام به روایات و کتابهای روایی
 ۳. خضوع و افتادگی در آستان امام زمان علیه السلام

نعمت وجود امام زمان علیه السلام و ناتوانی از شکر آن

خداوند متعالی، نعمت‌های بزرگی را به ما عطا فرموده که یکی از آن‌ها، نعمت محبت اهل بیت علیهم السلام است و پس از شناخت و معرفت خداوند، بالاترین نعمتی است که خدای بزرگ به انسان‌ها مرحمت می‌فرماید. ارزش هر نعمت را کسی بهتر می‌داند که اهمیت آن را بهتر درک کرده باشد. هر قدر معرفت، شناخت و آگاهی انسان بیش‌تر باشد، قدر نعمت‌های خدا را نیز بیش‌تر می‌داند و با استفاده بهتر از آن‌ها، شکر آن را بهتر به جا می‌آورد. هنگامی که معرفت انسان به خدا ضعیف باشد، در قدردانی و شکرگزاری از نعمت‌های او نیز ضعیف عمل می‌کند.

نعمت وجود مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، برای همه مسلمانان اثبات شده و قطعی است. آن‌طور که بزرگان اهل سنت اعتراف کرده‌اند، روایات درباره اثبات وجود حضرت مهدی صلوات الله علیه در منابع اهل تسنن نیز از حد تواتر بالاتر است.^۱ به جز افراد منحرفی که بر اثر انحراف‌های فکری و عقیدتی، وجود ولی عصر را نمی‌پذیرند، بقیه اهل تسنن که بیش‌تر مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، وجود مقدس آن بزرگوار را قبول دارند. نقطه اشتراک بین ما و برادران اهل تسنن این است که هر دو قبول داریم در دوران آخرالزمان، بزرگمردی از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ظهور خواهد کرد که زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شده است، از عدل و داد پر خواهد کرد.

ناتوانی از معرفت امام زمان علیه السلام

این که خدای متعالی، از اهل بیت علیهم السلام کسی را برمی‌گزیند تا جهان را از ظلم و جور

۱. رک: سید ناصر هاشم العمیدی، در انتظار قنوس (کاروشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری)، ص ۷۶ (تصریح دانشمندان به تواتر احادیث مهدی).

برهاند، کم نعمتی نیست. درک اهمّیت و عظمت این نعمت که بر شناخت مقام حضرت مبنی است، چیزی شبیه محال است؛ زیرا کسی می‌تواند ارزش موجودی را درک کند که بتواند مرتبه وجودی او را بشناسد.

به هر حال، باید اعتراف کنیم که عقل ما بسیار کوتاه‌تر از آن است که به درک مقام و مرتبه وجودی امامی دست یابیم که در اوج عظمت و نورانیت قرار دارد. مرتبه‌ای از مقام امام زمان علیه السلام که معرفتش برای همه، حتی اهل سنت نیز امکان دارد، مصلح بودن حضرت است. مرتبه دیگر از مراتب امام زمان علیه السلام، نورانیت آن گرامی است که در بعضی روایات، به ویژه روایاتی که سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده، بدان اشاره شده است که البته ما، شایستگی معرفت این مرتبه را نداریم. مرتبه مصلح بودن امام زمان علیه السلام نیز که همه به آن اعتقاد دارند، مراتب بی‌شماری دارد.

این نکته را همواره باید در نظر داشت که درباره مقام والای امام زمان علیه السلام، هزاران مرتبه معرفت وجود دارد که به هر یک از ما، به اندازه ظرفیت و لیاقتمان، مرتبه‌ای از آن عطا شده است؛ البته اگر شخصی بکوشد و همّت داشته باشد، می‌تواند تا حدودی این معرفت را کامل‌تر کند؛ پس نتیجه این شد که از یک سو، همه ما باید بدانیم معرفتمان به وجود مقدّس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بسیار ضعیف است و از سوی دیگر باید بکوشیم معرفتمان را به حضرت بیش‌تر و کامل‌تر کنیم.

معرفتهای انحرافی درباره امام زمان علیه السلام

معرفت برخی از کسانی که شناخت حضرت ولی عصر علیه السلام را ادّعا می‌کنند، انحرافی، و دروغین است. کسانی نیز در صدر اسلام معتقد بودند که خدا با پیامبر و امام متحد است. چنین عقیده‌ای، نخست بین مشرکان وجود داشت و بعد نیز بین مسیحیان رواج یافت. در آن زمان، کسانی معتقد بودند که «المسیح ابن الله؛ عیسی مسیح علیه السلام، پسر خداست». بعضی دیگر گفتند: «محمّد رسول الله ابن الله؛ محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله، پسر خداست».

طبق روایتی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اشاره به امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است:
یا علی! اگر نمی ترسیدم که گروهی از امت من درباره تو چیزی مانند ادعای مسیحیان درباره عیسی ابن مریم علیه السلام بگویند، مراتب و مقامات تو را چنان بیان می کردم که بر هیچ گروهی از مردم نگذری، مگر آن که خاک زیر پای تو را برای تبرک بگیرند!^۱

یعنی مقام امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام به حدی بالا بوده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می ترسیدند اگر آن فضایل را بیان کنند، مردم متوجه نشوند و گمان کنند که علی علیه السلام خدا است؛ همان طور که مسیحیان درباره حضرت مسیح علیه السلام چنین گمان می کنند.

چنین عقایدی، انحرافی اند و با توحید، هیچ گونه سازگاری ندارند. وقتی ما می گوئیم معرفتمان به امامان معصوم علیهم السلام، بسیار ضعیف است و هرگز به مرتبه شناخت واقعی ایشان نمی رسیم، معنایش این نیست که آنان خدا هستند یا خدا شده اند یا خدا در آنها حلول کرده است. آنها نیز مانند ما مخلوق خدا هستند؛ ولی نزد خدا مراتبی دارند که انسان عادی از آنها بی بهره است. من و شما چقدر توان خیره شدن به خورشید را داریم؟! ما به جهت فاصله هزاران کیلومتری که با خورشید داریم می توانیم آن را نگاه کنیم؛ ولی مشاهده ما در حد چند لحظه است و پس از چند لحظه باید چشمانمان را ببندیم تا اذیت نشود. مشاهده های معنوی نیز چنین است. مقامها و درجه های معنوی اولیای خدا آن قدر بسیار است که حتی افراد دارای چشم باطنی و معنوی نیز نمی توانند آنها را ببینند و فقط به اندازه ظرفیتشان، مقداری از آن مقامها را درک می کنند. در هر حال باید توجه داشته باشیم که هیچ گاه پیامبر و امام، خدا نمی شوند و خدا در آنها حلول نمی کند. این از نادانی و کوته اندیشی انسان است که چنین تصوورهایی را در ذهن خود می پروراند.

۱. قال رسول الله ۹: «وَلَوْلَا مَخَافَةُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالًا لَأَتَمُرُّ بِمِلْأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ التُّرَابَ يَسْتَعُونَ بِهِ الْبَرَكَةَ...» (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۱۵، باب ۱۰، ح ۴)

از طرف دیگر، کسانی عقیده دارند که انسان، خود می‌تواند امام زمان علیه السلام شود که چنین عقیده‌ای نیز نتیجه نادانی و محدودیت ذهن بشر است. گاهی اوقات شیطان با چنین عقایدی، انسان را می‌فریبد.

قدرت‌های شیطانی و راه شناخت آن

افرادی، سال‌های طولانی، به منظور نزدیکی به خدا و اولیای او، به اصطلاح، ریاضت‌های سختی کشیده، و به اشتباه، خود را امام زمان علیه السلام معرفی کرده‌اند. چه بسا بعضی از مسلک‌هایی را درست کرده و پیروانی را برای خود یافته‌اند! شاید برخی از ما، مریدهای آن‌ها را در زمره اولیاء الله تصور کنیم. به هر حال، هر کسی در این دنیا زحمت بکشد، خدا، به قدر زحمتش به او پاداش می‌دهد و آثاری را از او، در این دنیا به جای می‌گذارد.

مرتاضان هندی نیز از این مطلب مستثنا نیستند. وقتی آن‌ها در این دنیا زحمت می‌کشند، خدا نیز پاداش‌هایی را در همین دنیا به آن‌ها می‌دهد. آنان از باطن اشخاص آگاهند؛ از گذشته و آینده خبر می‌دهند؛ در امور دنیایی تصرف‌هایی می‌کنند؛ با قدرت یک دست، جلو حرکت قطار را می‌گیرند، و با اراده خود، هواپیمای در حال حرکت را نگه می‌دارند. چنین قدرت‌هایی بر اثر ریاضت به دست می‌آید و جای انکار نیز ندارد.

گاهی انسان می‌بیند و می‌شنود که افرادی بر اثر سادگی و پاکی نفس، به راحتی به دام شیطان صفتان می‌افتند. ممکن است به شما خبر دهند که شخصی از اولیاء الله در فلان جا زندگی می‌کند. پس از مدتی که اجازه ملاقات به شما دادند، اطلاعاتی از باطنتان را برای شما باز می‌گوید؛ به طوری که یقین می‌یابید این شخص، ولی خدا است؛ در صورتی که چنین چیزهایی از مرتاض هم که اصلاً خدا و پیغمبر را هم قبول ندارد، برمی‌آید. مرتاضان هند و تبت، چنین هنری دارند که از گذشته و آینده اطلاعات غیبی می‌دهند. کسانی نیز وجود دارند که بر اثر ریاضت‌های سخت، خبرهای آینده را می‌دانند. این کارها، دلیل بر حقانیت شخص و درستی راه و اعتقادش نیست. اگر کسی خبری از آینده به شما داد، فریب نخورید. اول باید صحت اعتقاد شخص را درک کرد. اگر شخص، در اعتقادش

خدشهای داشته باشد، هرچند هزاران کار خارق العاده انجام دهد، کارهای او به ارزی نمی‌ارزد؛ چرا که آن شخص نوکر شیطان است و همه قدرت‌های شیطانی را برای فریب دادن مردم در اختیار گرفته است.

امام صادق علیه السلام و مقابله با قدرت مرتاض

شخصی زمان امام صادق علیه السلام، به مسجد مدینه وارد شد و مردم دورش را گرفتند. وقتی حضرت وارد مسجد شد، معرکه‌ای عجیب را در مسجد مشاهده کرد. همه مردم، اطراف شخصی اجتماع کرده بودند تا او را ببینند. حضرت فرمود: این‌جا چه خبر است و این شخص کیست؟! عرض کردند: شخصی است که از همه جای عالم خبر دارد. حضرت نزد او رفت و به او فرمود: آیا تو چنین ادعایی داری؟! گفت: بله. حضرت دستش را مشت کرد و به او نشان داد و فرمود: در دست من چیست؟ شخص تأملی کرد و شگفتی سر تا پایش را فرا گرفت. حضرت فرمود: نمی‌توانی بگویی؟! گفت: می‌توانم. حضرت فرمود: پس چرا نمی‌گویی؟! گفت: تعجب می‌کنم که شما آن را از کجا آورده‌اید و چه طور به دست شما رسیده است؟! حضرت فرمود: در دست من چیست؟ شخص گفت: هم‌اکنون، هرچه را در زمین بوده است، در جای خود می‌بینم. فقط مرغی در فلان جزیره، دو تخم گذاشته بود که الآن یکی از آن‌ها سر جایش نیست. چیزی که در دست شما است، باید تخم گمشده باشد. حضرت مشتش را باز کرد و همه دیدند که تخم پرنده‌ای است؛ سپس از مرد پرسید: این قدرت را از کجا آورده‌ای؟! شخص گفت: این قدرت را از راه مخالفت نفس به دست آورده‌ام. هرچه دلم خواست، با آن مخالفت کردم. حضرت فرمود: آیا مایلی مسلمان شوی؟ شخص در ابتدا پاسخ منفی داد؛ اما عاقبت تحت تأثیر شخصیت و سخنان امام قرار گرفت و مسلمان شد.

پس از پذیرش اسلام، متوجه شد چیزهایی را که پیش‌تر در اطراف عالم می‌دیده است، حالا نمی‌بیند. از امام صادق علیه السلام پرسید: آقا! چرا قدرتم را از دست دادم؟ اگر اسلام دین حق است، باید قدرت و نورانیتم بیش‌تر شود. حضرت فرمود: تا به حال هرچه زحمت

می‌کشیدی، خدا مزد زحماتت را در همین دنیا به تو عطا می‌کرد؛ اما از حالا به بعد هرچه زحمت بکشی، خدا پاداش آن را برای آخرت ذخیره می‌کند، مگر این که پاداش زحماتت را در همین دنیا بخواهی و از پاداش آخرت چشم‌پوشی.

در قرآن، آیاتی وجود دارد که این مطالب را تصدیق می‌کند.^۱ به هر حال، ارتباط با عالم غیب، دخل و تصرف در امور دنیایی و خیردادن از گذشته و حال و آینده، به هیچ وجه دلیل بر این نیست که صاحب آن از اولیاء الله باشد؛ چه رسد به این که با امام زمان علیه السلام متحد و یکی باشد. این نوع انحراف‌ها، از نقص معرفت ما به امامان معصوم علیهم السلام ناشی می‌شود.

بی‌نهایتی مراتب معرفت به امام زمان علیه السلام

کسانی که شناخت درستی از امام عصر ارواحنا فداه دارند، گویا در مسیری بی‌انتهای در حال حرکتند.

برای این که اختلاف مراتب معرفت در ذهنتان تداعی شود، مثالی می‌زنم: مرتبه انسانی که روزی یک تا سه گناه انجام می‌دهد، در مقایسه با مرتبه انسانی که روزی هزاران گناه مرتکب می‌شود، چقدر تفاوت دارد؟ مسلم است که این دو شخص، در مقام و مرتبه، تفاوت بسیاری با یک‌دیگر دارند. انسان‌ها نیز از نظر مرتبه ایمان و قرب به خدا، با هم تفاوت دارند و این مرتبه، در اندازه معرفت انسان به امام معصوم تأثیر دارد. از این مثال نتیجه می‌گیریم که هر قدر دل، نورانی‌تر باشد، لیاقت معرفت امام در آن بیش‌تر است و هر قدر تیره‌تر و آلوده‌تر باشد، معرفت آن دل به امام، ضعیف‌تر خواهد بود.

شاید شما نیز کم و بیش این حقیقت را تجربه کرده باشید. گاهی انسان احساس

۱. ر.ک: اسراء (۱۷)، ۱۸-۲۰: «هرکس با کوشش خود متاع عاجل و لذات فانی دنیا را بطلبد، به او عطا می‌کنیم؛ اما طبق مشیت ازلی خویش به هر که خواهیم عطا می‌کنیم؛ سپس در آخرت، دوزخ را نصیب سازیم تا با مذمت و مردودی به آن درافتد و کسانی که طالب آخرت باشند و در طلبش به قدر توان بکوشند، به شرط ایمان به خدا، سعیشان مقبول و مأجور خواهد بود. ما هر دو گروه [دنیاطلبان و آخرت‌جویان] را به لطف و عطای خویش مدد خواهیم رساند؛ که از لطف و عطای پروردگارت، هیچ کس محروم نخواهد ماند».

می‌کند که خیلی به امام خود محبت دارد و خودش را به او نزدیک می‌بیند؛ در حالی که فرسخ‌ها از امامش دور است و گاهی نیز حال یک سلام کردن به حضرت را نیز ندارد. چنین نوساناتی که در حالات قلبی انسان پدید می‌آید، برای این است که ظرفیت دل‌ها، در انسان‌ها تفاوت دارد. دل، ممکن است به جایی برسد که همه حقایق را انکار کند. آیات قرآن این مطلب را تصدیق می‌کند: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ**.^۱ قومی به خدا ایمان آورده بودند؛ اما از بس مرتکب گناه شدند و آیات خدا را تکذیب کردند، ایمان از آن‌ها سلب شد.

شاهد بوده‌ایم که برخی از افراد، پس از مدت‌ها که از اسلام و انقلاب و جبهه حق و باطل دم زدند، عاقبت گفتند: عجب فریبی خوردیم. سال‌ها کوشش و آرزو می‌کردند که در جبهه حضور یابند و به شهادت برسند؛ ولی در آخر، از عمل خود پشیمان شدند.

راه افزون‌سازی معرفت به امام زمان علیه السلام

از دید معرفت ما به امام زمان ارواحنا فداء، به دو شرط وابسته است: ۱. ادله حقایق و مقام‌های والای آن امام معصوم را بررسی کنیم؛ ۲. دل‌مان را برای پذیرش معرفت بیش‌تر حضرت آماده سازیم.

برای بازتاب نور، آینه باید صیقلی باشد، و در برابر نور نیز قرار بگیرد. اگر آینه‌ای صیقلی باشد، ولی در اتاق تاریک قرار گیرد نمی‌تواند نور را منعکس کند. همچنین اگر اتاق روشن باشد، ولی آینه صیقلی نباشد نمی‌تواند نور را بازتابد.

برای معرفت روز افزون به امام زمان علیه السلام هم باید ادله روشنی یافت، و هم دل را پاک و باصفا کرد. هر قدر دل، صفایش بیش‌تر باشد، ادله محکم نیز بیش‌تر می‌شود و آن وقت است که ایمان، قوی‌تر، معرفت، بیش‌تر و عشق نیز افزون‌تر می‌شود؛ البته عشقی ماندگار است که اصالت داشته باشد، نه این که هوسی باشد و در وضعی خاص در انسان ظهور یابد و بعد نیز خاموش و فراموش شود.

تابش نور حضرت، همیشگی و دائم است. مهم آن است که ما دل‌هایمان را آماده کنیم و از آن زنگار برگیریم تا نور حضرت بر دل‌هایمان بتابد و فیض دائم او بر ما ببارد. وقتی دلی توجّهش به شیطان و آلوده به ظلمت گناه است، دیگر لیاقت توجّه به امام عصر ارواحنا فداه و بازتاب نور حضرت را ندارد؛ اما اگر دلی به دنیا، هوس‌ها و شیطنت‌ها آلوده نباشد، چونان آینه‌ای صیقلی نور آن بزرگوار را منعکس می‌سازد.

علّت بیان این مقدمه این است که هیچ‌کدام از ما نباید گمان کنیم معرفتی که به وجود مقدس ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف داریم، کافی و وافی است. ما باید خیلی بیش‌تر از این‌ها کار کنیم تا معرفتمان به حضرت کامل شود. اگر از مقام و منزلت امام زمان علیه السلام آگاه باشیم، هر آن‌چه به حضرتش منسوب است، در نظر ما نیز عزیز خواهد بود؛ اما اگر از منزلت امام زمان علیه السلام بی‌اطلاع باشیم، چیزهایی که به آن گرامی منسوب است، در نظر ما کم ارزش خواهد بود.

۱. ظاهر ساختن آثار محبت در عمل (صدقه، دعا و...)

یکی از راه‌های تثبیت محبت و معرفت به امام زمان علیه السلام این است که آثار محبت او را در عمل نشان دهیم. اگر یکی از دوستانتان که به او خیلی انس و علاقه دارید، به مسافرتی طولانی برود، در ابتدا برای او دلتنگی می‌کنید؛ ولی پس از مدتی، دروی و فراق او را فراموش می‌کنید. این طبیعت بشری است که از دل برود، هر آن‌که از دیده برفت؛ اما اگر انسان، از همان روزهای اول جدایی، هر روز برای دوستش نامه بنویسد و با نگاه کردن به عکسش، خاطره‌های او را به یاد بیاورد می‌تواند رابطه‌ای قلبی و معنوی بین خود و دوستش برقرار سازد.

اگر ما بخواهیم معرفت و محبتمان، به ولی عصر علیه السلام ثابت بماند، باید آثارش را زنده نگه داریم؛ او را فراوان یاد کنیم؛ نام مقدّسش را جلو چشم خود، روی میزمان یا لابه‌لای کتاب‌هایمان بنویسیم؛ هر روز برای حضرت دعای فرج بخوانیم؛ هنگام نماز و دیگر مناسبت‌ها، از آن بزرگوار یادی بکنیم و برای وجود مقدّسش، صدقه بدهیم. درست است

که صدقه‌های ما برای امام زمان علیه السلام نفعی ندارد؛ ولی صدقه‌ای که با کمال تواضع و سرافکنندگی باشد، نشان‌دهنده محبت خالصانه ما به حضرت است. این کار ما، مانند عمل آن مرغکی است که وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام را درون آتشی که پهنای آن چهار فرسخ در چهار فرسخ بود، انداختند، با منقارش قطره آبی را از درون جوی آب برمی‌داشت و به روی آتش می‌پاشید. مَلِکِی به مرغک گفت: این کاری که تو انجام می‌دهی، چه اثری دارد؟ مرغک گفت: چیزی که از من ساخته است، همین کار است. من باید وظیفه خود را انجام دهم و محبت خود را به حضرت ابراهیم علیه السلام اظهار کنم.

درست است که کارهای ما در پیشگاه حضرت چیزی نیست؛ ولی شرط وفا و مروّت این است که در حدّ وسع خویش به آن عزیز ابراز ارادت کنیم. اگر با شرمندگی و خضوع صدقه بدهیم و برای ظهورش دعا کنیم، فقط برای خودمان سازنده و تکامل‌آور است. حضرت مهدی علیه السلام به یقین، به دعا و صدقه ما یا اموالی که به نام او صرف می‌کنیم، نیازی ندارد؛ اما خودش فرمود که برای فرج من دعا کنید. دعا خواندن برای فرج امام زمان، فرج ما است: **إِنْتَظَرِ الْفَرَجَ مِنَ الْفَرَجِ**.^۱ منتظر فرج امام زمان علیه السلام بودن، فرج‌ها و گشایش‌هایی را برای انسان‌ها به ارمغان می‌آورد؛ ایمانشان محفوظ می‌ماند؛ دلشان آرام می‌شود؛ وجود مقدّس امام زمان علیه السلام را حس می‌کنند؛ با حضرت ارتباطی برقرار می‌کنند، و به تدریج یقین می‌یابند روزی فرا خواهد رسید که حکومت عدل در جهان برقرار می‌شود. دعا کردن برای فرج حضرت، برای این است که خودمان از او بهره بگیریم؛ اما هیچ‌گاه به بهانه این که حضرت به دعا و صدقه ما نیازی ندارد، نباید آن گرامی را فراموش کنیم.

۲. احترام به آثار منسوب به حضرت

احترام به لباس روحانیان

در همه حال باید به آثار منسوب به امام زمان علیه السلام، از جمله به نام و لباس روحانی که زنده‌کننده یاد حضرت است، احترام بگذاریم. آیا وقتی مردم، لباس روحانیان را می‌بینند، به

۱. کلنی، فروع کافی، ج ۴، ص ۱۶۲.

یاد هیتر و شاه ملعون می‌افتند؟! جز این است که هرکسی با دیدن این لباس، به یاد خدا، پیامبر ﷺ و امام زمان ﷺ می‌افتد؟! ممکن است برخی از مردم حتی به روحانی‌ها فحش نیز بدهند و بگویند: اینان انسان‌های بدی هستند و لباس امام زمان ﷺ را غصب کرده‌اند؛ ولی وقتی لباس روحانیان را می‌بینند، به یاد دین می‌افتند.

در درجهٔ اول، خود ما روحانی‌ها باید به لباسی که می‌پوشیم، اهمیت دهیم. وقتی متولی امام زاده، احترام امامزاده‌اش را نگه ندارد، نباید توقع داشته باشد که مردم به آن امامزاده احترام بگذارند. این توقع از مردم که به روحانی و لباس او احترام بگذارند، در صورتی بجا است که اول خودمان به این لباس احترام بگذاریم. حتی جا دارد هنگام گذاشتن عمامه اول آن را ببوسیم و بعد بر سر بگذاریم. لباس روحانی، لباس پیغمبر ﷺ است؛ از این رو باید برای کسانی که این لباس را بر تن دارند، احترام قائل شویم؛ چه این لباس به تن خودمان باشد چه به تن دیگران. از مرحوم آیت الله سیدمرتضی کشمیری رضوان الله تعالی علیه که از اولیای بزرگ خدا بوده است، نقل می‌کنند که وقتی فرزندش کفش او را جلو پایش می‌گذاشت، با ناراحتی می‌گفت: چرا فرزند فاطمه زهرا علیها السلام، جلو پای من کفش می‌گذارد؟! او به فرزند خود با این دید نگاه می‌کرد که چون فرزند پیامبر است، احترامش واجب است. حالا من هم که این لباس را پوشیده‌ام، باید به کسان دیگر نیز که این لباس را پوشیده‌اند، احترام بگذارم. حتی اگر یک روحانی، هیچ فضیلتی نیز نداشت، باید برای لباسش او را تکریم کنم. این کار برای خودم منفعت دارد، نه برای او؛ چرا که ایمان من قوی‌تر، و محبتم به صاحب این لباس یعنی پیامبر ﷺ و امام زمان ﷺ بیش‌تر می‌شود. اگر این آثار را عملی کنیم، ارزش این لباس استوارتر باقی خواهد ماند؛ اما اگر به لباس روحانیان بی‌احترامی کنیم، فردا هنگام آوردن نام مقدس محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هم صلوات نمی‌فرستیم و در نتیجه، ایمانمان به تدریج از بین می‌رود؛ مثلاً می‌گوییم: علی در نهج‌البلاغه این‌طور گفته است؛ در حالی که این طرز صحبت کردن، نشانهٔ کمبود ایمان و احترام به مقام حضرت است، وگرنه چرا اسم بزرگان دیگر را بدون احترام نمی‌بریم.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ... أَنْ تَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ.^۱

صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید... که این کار، اعمالتان را حبط و باطل می‌سازد.

وقتی صدایت را در برابر پیامبر ﷺ بلندتر کردی، احترام به حضرت ضعیف می‌شود و سرانجام، کار به جایی می‌رسد که برای خود آن بزرگوار نیز احترام قایل نمی‌شوی. وقتی انسان این‌گونه شد، کم‌کم در نبوت پیامبر ﷺ نیز تردید می‌کند. کسانی گستاخی را به آن‌جا رسانده‌اند که گفته‌اند: قرآن، کلام خدا نیست؛ بلکه عقیده شخص پیامبر این است که قرآن کلام خدا است. برخی از اهل سنت نیز می‌گویند: به فرض که ثابت شود پیامبر، کلامی را طبق وحی گفته است، آن کلام را طبق درک و دریافت خویش فرموده و از کجا معلوم که فهم و دریافت پیامبر درست بوده است؟! در این صورت، ایمان و نورانیتی برای انسان باقی نمی‌ماند؛ بلکه آدمی به ظلمت محض مبتلا می‌شود: **ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ**.^۲

این خطرهایی است که احتمال دارد سر راه من و شما نیز قرار گیرد. اگر عنایت خدا و توجه امامان علیهم‌السلام و دعا‌های خالص وجود مقدس امام زمان صلوات الله و سلامه علیه نباشد، این خطرها گریبانگیر من و شما نیز خواهد شد؛ چرا که هیچ‌کس از این‌گونه خطرها و ابتلاها مصون نیست. نتیجه آن که در هر زمان و هر مکان باید به آثار منسوب به وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام احترام بگذاریم.

احترام به روایات و کتاب‌های روایی

خداوند رفیع‌الدرجات، درجات مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه را عالی‌تر بفرماید. او وقتی کتاب روایت را به دست می‌گرفت، آن را می‌بوسید. اگر درون قفسه

۱. حجرات (۴۹)، ۲.

۲. نور (۲۴)، ۴۰.

کتابی، کتاب روایت وجود داشت، طوری می‌نشست که پشت به کتاب روایت نباشد. در جلساتی که در منازل اهل علم تشکیل می‌شد، بسیار مواظب بود به قفسه کتاب‌ها پشت نکند و به کتاب‌های روایی، کم‌ترین بی‌احترامی نشود. علامه طباطبایی رحمته‌الله، گوهرشناس بود و قدر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام را می‌دانست؛ از این رو جلد کتاب روایت را می‌بوسید و معتقد بود که این کتاب به صاحبش انتساب دارد. مگر چوب درگاه حضرت معصومه علیها‌السلام با چوب درهای دیگر فرق می‌کند؟! چوب در حرم حضرت معصومه علیها‌السلام، به وجود مقدس حضرت انتساب دارد. اگر کسی به قصد شفا، حتی خاک پای زائران حضرت معصومه علیها‌السلام را به چشم بکشد، اشتباه نکرده است. اگر معرفت داشته باشیم، می‌فهمیم که مقام این بزرگان تا چه اندازه والا است. فهم ما کجا و مقام امامان معصوم علیهم‌السلام کجا؟! در هر حال باید ببینیم وظیفه ما در این زمان که شاگردان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و حافظان آثار ایشان هستیم، چیست؟ خوب می‌دانیم که لیاقت سربازی امام زمان ارواحنا فداه را نداریم؛ ولی باید آن قدر اصرار بورزیم و خودمان را به آن‌ها نزدیک کنیم تا گوشه چشمی به ما بکنند:

آنان که با نظر خاک را کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟

خضوع و افتادگی در آستان امام زمان علیه‌السلام

مبادا از توسل، توجه، دعا، زیارت و سایر وسایل نزدیکی به خداوند و اولیای والا مقام او غفلت کنیم! گاهی ممکن است یک کار کوچک، آن قدر لطیف و پرمعنا باشد که از عبادت‌های خیلی سنگین نیز اثرش بیش‌تر باشد.

شاید شنیده باشید که چشمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله تا آخر عمر بسیار پرنور بود و با چشمان خویش هر خط ریزی را بسیار دقیق می‌خواند بدون این که احساس خستگی یا کم‌سویی کند یا به عینک نیاز داشته باشد. خود آن جناب، این نعمت را از برکت خاک سینه‌زنان امام حسین علیه‌السلام می‌دانست. آیت‌الله بروجردی وقتی در بروجرد زندگی می‌کرد، به چشم‌دردی سخت مبتلا شد. رسم دسته‌های سینه‌زنی اطراف خرم‌آباد، این بوده است که در ایام عاشورا، به سر و صورتشان گل بمالند. آن مرحوم مقداری از

گل‌های سر و صورت سینه‌زنان را که جلو در منزلش ریخته بوده است، برمی‌دارد و به چشمانش می‌مالد و به برکت همان گل، درد چشم وی خوب می‌شود و تا آخر عمر نه به چشم درد مبتلا می‌شود و نه به عینک نیاز می‌یابد. اگر شما آن خاک را به آزمایشگاه ببرید، شاید بگویند: در این خاک هزاران میکروب وجود دارد این کارهای غیربهداشتی چیست که اینان انجام می‌دهند؟! ولی از دیدگاه دیگر، توجه معنوی و روحی می‌تواند همه عوامل مادی را محکوم کند. اگر آن اکسیر و آن ارتباط معنوی و قلبی را بیابیم، خیلی از مشکلات حل می‌شود. آن وقت است که انسان می‌فهمد، گردو خاک زائران آستان مقدس معصومان علیهم‌السلام که اهل معرفت، شفای بیماری‌هایشان را در آن می‌جویند، چه اکسیر بزرگی است. بزرگانی از مراجع عظام را دیده‌ام که خاک حرم حضرت معصومه علیها‌السلام را با دست بر می‌داشتند، بر قلبشان می‌مالیدند. آنان حقیقتی را می‌بینند که ما نمی‌بینیم. ایشان معرفتی دارند که ما نداریم.

مقصود من این نیست که انسانی خرافاتی شوید و هرکس نقل کرد که فلان جا تبرک و نظر کرده است، زود باور کنید. مؤمن زودباور نیست؛ بلکه خیلی زیرک و عمیق است؛ اما اگر کسی به خاکی به قصد انتساب آن به خدا و پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام تبرک بجوید و بزرگ‌ترین آثار بر آن مترتب شود، تعجب نکنید. اگر شما آیت‌الله و صاحب رساله باشید و به طلبه کوچکی، به سبب این که به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف منسوب است، احترام کنید و دستش را ببوسید، یکی از بزرگ‌ترین و پرفضیلت‌ترین اعمال در نامه عملتان ثبت می‌شود. چنین تکریمی ثوابش از هزار کتاب نوشتن و درس گفتن بیش‌تر است. ثواب تذلل در پیشگاه مقدس امام زمان، خیلی بیش‌تر از ذکر گفتن است. اگر شخصی را به سبب انتساب به امام زمان علیهم‌السلام احترام کنید، گویا امام زمان ارواحنا فداء را احترام کرده‌اید. ثواب چنین احترام و تکریمی از ثواب هزاران کار خیر دیگر بالاتر و افزون‌تر خواهد بود.^۱

۱. روایات فراوانی بر این مضمون دلالت دارند؛ از باب نمونه در این دو روایت به دقت بنگرید:

أ. امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى صَلَاتِنَا فَلْيَصِلْ عَلَى صَالِحِي مَوَالِينَا يُكْتَبْ لَهُ ثَوَابُ صَلَاتِنَا»

ارزش کارهای ما به میزان خضوع، لطافت و افتادگی ما در پیشگاه امام زمان علیه السلام وابسته است. معنای حقیقی عبادت نیز همین است. الحمدلله در این عصر، به برکت خون‌های پاک شهیدان انقلاب، معرفت و محبت به وجود مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، چه در داخل و چه در خارج از کشور گسترش یافته است. تمام این نعمت‌ها و برکت‌ها را مرهون خون‌های شهیدان عزیز و هدایت‌ها و رهبری‌های امام راحل رضوان الله تعالی علیه هستیم. احترام به شهیدانی که در راه دین قیام کردند و نیز خدمت به بستگان ایشان، خدمت و احترام به امام زمان علیه السلام است. چگونه ممکن است حضرت را دوست داشت، اما به دوستان و اولیای او بی توجه بود؟! چگونه می‌توان ادعای محبت به حضرت را حقیقی شمرد و در عین حال به رضایت و نارضایتی آن جناب بی اعتنا بود؟! پیروی، لازمه دوستی و محبت است: **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛** ^۱ اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد. در زمره کسانی نباشیم که در ظاهر به نام امام زمان علیه السلام احترام می‌گذارند؛ اما به آن چه محبوب او است، اعتنا نمی‌کنند و به آن چه مبعوض او است، عمل می‌کنند!^۲

➤ هرکس نمی‌تواند ما را صله و احسان کند، دوستان صالح ما را صله و احسان کند تا ثواب صله ما برای او نوشته شود». (ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۳۱۹، ح ۱)

ب. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَفْضَلُ مِنَ أَلْفِ دِرْهَمٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنْ وَجْهِ الْبِرِّ؛ درهمی که به وسیله آن امام علیه السلام صله و احسان شود، از دو میلیون درهم که در کارهای خیر دیگر صرف شود، بهتر است». (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۳۸، باب صله الإمام، ح ۶)

۱. آل عمران (۳)، ۳۱.

۲. امام سجاده علیه السلام در این باره می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْتَدِي بِسُنَّةِ الْإِمَامِ وَ لَا يَقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ؛ آگاه باشید که مبعوض‌ترین مردم نزد خداوند، کسی است که در ظاهر به راه و روش امام علیه السلام اقتدا می‌کند؛ اما به اعمال او اقتدا نمی‌کند». (کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۳۴، باب ۸، ح ۳۱۲)

منشور محبت و معرفت ۴

مقام‌های امام زمان علیه السلام

۱. مقام تبیین و تفسیر قرآن

۲. مقام ولایت و حاکمیت

۳. مقام قضا

۴. مقام تزکیه و تربیت

اسوه‌پذیری، بهترین شیوه تربیتی

حقیقت تقلید و اسوه‌پذیری

شبهه‌انگیزی در پیروی از امامان و مراجع

دلیل پیروی از امامان معصوم علیهم السلام

شیوه اسوه‌پذیری از امامان علیهم السلام در زمانه غیبت

دلیل پیروی از عالمان و مراجع در زمانه غیبت

مقام‌های امام زمان علیه السلام

ما معتقدیم تمام مقام‌های رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای امام زمان ارواحنا له الفداء و دیگر امامان دوازده‌گانه علیهم السلام ثابت است و فقط یک استثنا دارد و آن هم مقام نبوت و رسالت است؛ چرا که اراده حتمی الاهی بر این قرار گرفته بود که سلسله جلیله انبیا صلوات الله علیهم اجمعین به وجود مقدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله پایان پذیرد. شاید این پرسش مطرح شود که مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غیر از مقام نبوت و رسالت چه مقامی داشته است که امامان در آن شریکند. علامه بزرگوار، آیت‌الله طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در تفسیر المیزان در موارد متعددی در این زمینه بحث کرده‌است.

۱. مقام تبیین و تفسیر قرآن

نخستین مقامی که خداوند متعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عطا فرموده، این است که بیان پیامبر درباره تفسیر و تفصیل مجملات قرآن حجت، و هرچه بفرماید، مطابق واقع است و مردم موظفند بپذیرند. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.^۱

ما قرآن را بر تو فرود آوردیم تا آن را برای مردم بیان کنی.

این مقام، برای اهل بیت علیهم السلام نیز ثابت است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.^۲

من میان شما دو میراث گرانبها به ودیعت می‌نهم: کتاب خدا و عترتم و اهل بیتم.

۱. نحل (۱۶)، ۴۴.

۲. فندوزی حنفی، منابع المودة، ص ۳۳؛ محمد بن عیسیٰ ترمذی، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۱۹۹.

در این حدیث شریف، عترت، عدل و همسنگِ جداناپذیر قرآن معرفی شده است. خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره این مطلب تأکید فرمود:

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

قرآن و عترت، هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند تا آن هنگام که در جوار کوثر بر من وارد شوند.

این اتحاد و جدا ناپذیری بین قرآن و عترت، خود نشانه عصمت اهل بیت علیهم السلام در تفسیر و تفصیل قرآن است.

۲. مقام ولایت و حاکمیت

یکی دیگر از مقام‌هایی که خداوند بزرگ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عطا فرموده، مقام ولایت و حاکمیت بر امت است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ

زَاكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.^۱

ولی امر شما فقط خدا و رسول و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می‌دارند و به فقیران در حال رکوع زکات می‌دهند، و کسانی که ولایت و فرمانروایی خدا و رسول و اهل ایمان را بپذیرند، [پیروزند؛ چرا که] لشکر و حزب خدا، همواره پیروز و غالب خواهند بود.

این ولایت، ولایت در اطاعت امر و ولایت در امر و نهی است؛ از همین رو در آیه دیگری می‌فرماید:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.^۲

از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خودتان نیز پیروی کنید.

«الَّذِينَ آمَنُوا» که در دو آیه پیشین بدان اشاره شد، همین «اولی الامر» است که در این

۱. مائده (۵)، ۵۵ و ۵۶.

۲. نساء (۴)، ۵۹.

آیه ذکر شده و طبق روایاتی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، منظور از اولی الامر، امامان دوازده گانه علیهم السلام هستند. درباره «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» غالب روایات درباره شخص امیرمؤمنان علیه السلام است و در بعضی روایات نیز اشاره شده که امامان دیگر نیز در این جهت شریک هستند.

خلاصه این که مقام ولایت و وجوب اطاعت امری که خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فرمود، برای اهل بیت علیهم السلام نیز ثابت است. ممکن است کسی بگوید که این مقام، لازمه مقام نبوت است. وقتی پیامبر پیامی را از طرف خدا می‌آورد، باید پذیرفت و اطاعت کرد؛ چرا که این پیام، امر او نیست؛ اطاعتش هم اطاعت امر او نیست؛ بلکه اطاعت خدا است. در این جا باید توجه داشت که آیه می‌فرماید: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ** پیامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف خدا آورده است و ما اطاعت می‌کنیم، همان اطاعت خدا است؛ اما «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» که با یک «أَطِيعُوا» جدا شده، غیر از اطاعت از نص وحیی است که بر پیامبر فرود آمده است. نقش پیامبر در وحی، پیام‌آوری است؛ اما «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» چیزی زاید بر «أَطِيعُوا اللَّهَ» است. این همان ولایتی است که مردم در امور اجتماعی موظفند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت کنند.

همه می‌دانیم که هیچ زندگی اجتماعی بدون وجود مرکز فرماندهی که در موارد اختلاف، سخن او فصل الخطاب باشد، پا نمی‌گیرد و خواه ناخواه بر اثر اختلاف‌هایی که در جامعه پدید می‌آید، متلاشی می‌شود. باید مقام، منصب یا گروهی این قدرت را داشته باشند که حرف آخر را بزنند. در جایی که اختلاف‌هایی بین مردم پدید می‌آید و راه‌حلی برای توافق نیست، کسی باید باشد که حرف آخر را بزند؛ وگرنه این زندگی اجتماعی سر نمی‌گیرد و عاقبت، مردم از برکات زندگی اجتماعی محروم می‌شوند و کار به درگیری و برادرکشی می‌کشد. جامعه اسلامی هم برای استواری خویش به پیشوایی نیاز دارد که فرمان آخر را صادر کند و در موارد اختلاف، حرف آخر را بزند و اطاعت او بر همه واجب باشد. اگر چنین چیزی بود می‌توانیم جامعه‌ای استوار و پایدار داشته باشیم؛ اما اگر نبود، امیدی به بقای چنین جامعه اسلامی نخواهد بود. این است که امر ولایت از بزرگ‌ترین

واجبات است. آن حدیث را همه شنیده‌اند که اسلام بر پنج چیز مبتنی است که مهم‌ترین آن‌ها ولایت است^۱ یا فرمود:

کسی که امامش را نشناسد، یعنی نداند از چه کسی باید اطاعت کند، اگر در این حال بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.^۲

شناختن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این نیست که آدم اسمش و اسم پدر و مادرش را بداند؛ بلکه به این معنا است که او را به ولایت و امامت بشناسد. او را ولی امر و واجب الإطاعة بداند؛ زیرا اگر نداند از چه کسی باید اطاعت کند، در بازی‌های سیاسی هضم و گمراه خواهد شد و آن‌گاه جامعه اسلامی به تفرقه و از هم پاشیدگی تهدید خواهد شد.

بر این مقام مطاع بودن، اسم‌های گوناگونی را می‌توان اطلاق کرد. اسمی که در فرهنگ ما پس از انقلاب رایج شده، «ولایت» است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مقام ولایت امر مسلمانان را داشت و از این رو اطاعتش بر همه مسلمانان واجب بود. به عقیده ما شیعیان، این مقام، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام منتقل شد. این همان نقطه افتراق شیعیان با فرقه‌های دیگر اسلامی است. ما معتقدیم که این مقام از طرف خدای متعالی به امیر مؤمنان علیه السلام افاضه شد؛ همان‌گونه که به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله افاضه شده بود. همان کسی که گفت: **وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، بَعْدَهُ فَرَمُود: وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، وَ مَصْدَاقُ أُولَى الْأَمْرِ** چنان‌که در حدیث جابر و دیگر روایات آمده است، دوازده امام معصوم علیهم السلام هستند. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: وقتی خداوند، آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** را بر پیامبر گرامی‌اش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، من از حضرت پرسیدم: ای رسول خدا! خدا و رسولش را شناختیم. اکنون اولوالامر را به ما معرفی کن که خدای تعالی طاعت آنان را دوشادوش طاعت تو قرار داده است. حضرت فرمود:

۱. عن ابن جعفر علیه السلام: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: الْوَلَايَةِ وَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ لَمْ يَنْدِ بِشَيْءٍ مَّا تُودَى بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ». (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۲، ح ۸، باب ۲۷)

۲. از جمله احادیث متواتر نبوی که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند، این حدیث شریف است: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (همان، ج ۲۳، ص ۸۹، ح ۳۵، باب ۴)

ای جابرا آنان جانشینان من و امامان مسلمانان پس از منند که اولشان علی بن ابی طالب و سپس حسن و آنگاه حسین و بعد از او علی بن الحسین و آنگاه محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و تو او را درک خواهی کرد، چون او را دیدار کردی، از جانب من سلامش را برسان، و سپس صادق جعفر بن محمد، و بعد از او موسی بن جعفر و آنگاه علی بن موسی، و بعد از وی محمد بن علی و سپس علی بن محمد و آنگاه حسن بن علی و در آخر، همانام من محمد است که هم نامش نام من است و هم کنیه اش کنیه من است. او حجت خدا بر روی زمین و یادگار الاهی بین بندگان خدا است. او پسر حسن بن علی است. او است آن کسی که خدای متعالی نام خودش را به دست او در مشرق و مغرب عالم می گستراند و او است که از اولیا و شیعیانش غیبت می کند؛ غیبتی که در آن بسیاری از همراهان از اعتقاد به امامت او برمی گردند و فقط کسی بر اعتقاد به امامت او استوار می ماند که خدای تعالی دلش را برای ایمان آزموده باشد.

جابر می گوید: عرضه داشتم ای رسول خدا! آیا در حال غیبتش سودی به حال شیعیانش خواهد داشت؟ فرمود:

آری، به آن خدایی که مرا به نبوت برانگیخت، شیعیانش به نور او روشن می شوند و در غیبتش از ولایت او بهره می گیرند؛ همان گونه که مردم از خورشید بهر مند می شوند، هر چند که در پس ابرها باشد. ای جابرا این از اسرار الاهی است که در خزینه علم خدا پنهان است. تو نیز آن را از غیر اهلش پنهان مدار و جز نزد اهلش فاش مساز.^۱

این همان مقام ولایت، امامت و حاکمیت بر امت است که برای امامان دوازده گانه ای که پیامبر به آن تصریح فرموده، ثابت است و آن چه در جامعه ما ولایت فقیه شناخته می شود، استمرار همین مقام است؛ زیرا خودشان فرمودند که زمان غیبت، به فقیه

۱. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۵۳، ذیل آیه ۵۹ از سوره نساء: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ...

جامع شرایط رجوع کنید؛ پس ولایت فقیه جامع شرایط، فرع ولایت معصومان علیهم السلام است. ما در زمان غیبت امام زمان ارواحنا فدا، ولایت فقیه جامع شرایط را به وساطت حضرت، از طرف خدا می دانیم؛ همان طور که ولایت امثال مالک اشتر و محمد بن ابی بکر را ولایتی از طرف خدا می دانیم. از آن جا که امیرمؤمنان علیه السلام آن ها را تعیین فرموده بود و حضرت نیز از طرف خدا منصوب بود، آن ها نیز منصوب با واسطه از طرف خدای متعالی بوده اند. به هر حال، مقام ولایت و حاکمیت، مقامی والاتر از مقام نبوت و رسالت است؛ به گونه ای که بسیاری از انبیای الهی، مقام نبوت داشته؛ اما مقام ولایت و فرمانروایی نداشته اند. بنا بر نص آیات و روایات، خداوند، این مقام والا را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عطا فرموده است.

۳. مقام قضا

مقام سومی که خداوند بزرگ، غیر از مقام نبوت و رسالت، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عطا فرمود، مقام قضا است. هر جامعه ای به افرادی امین و مطمئن نیاز دارد تا در مشاجره های حقوقی یا جزایی، داوری کنند. امر قضا، غیر از امری است که ولی امر صادر می کند. در این خصوص، گاهی قاضی، قاضی تحکیم است؛ یعنی دو نفر با هم توافق می کنند که هرچه فلانی گفت، عمل می کنیم. این داوری، همیشه کارساز نیست؛ بلکه باید ضامن اجرا نیز داشته باشیم. مقامی که به طور رسمی از طرف خدای متعالی واجب الإطاعه است، آن قاضی است که به امر خدا مستند باشد. در این باره آیات فراوانی فرود آمده است:

فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ
حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱

این آیه بسیار کوبنده و قاطع است و بسیار جای تأمل دارد. خداوند با تأکیدی کم نظیر، دو مرتبه می فرماید:

نه، نه، قسم به خدای تو که این مردم ایمان ندارند، مگر این که در مسائل

اختلافی‌شان به تو مراجعه کنند و هرچه را تو داوری کردی، از ته دل بپذیرند و حتی در دلشان هم درباره داوری تو گله و شکایتی نداشته باشند.

ایمان واقعی این است که درباره داوری قاضی اسلام چنان تسلیم باشند که در دلشان هم احساس نگرانی نکنند و بگویند: هرچه حکم اسلام است، روی سر و چشم؛ اما اگر کسی به قاضی اسلام اعتراض کند، در حالی که قاضی طبق حکم خدا و نص قرآن یا نص حدیث متواتر حکم کرده باشد، اعتراض او با این آیه قرآن نمی‌سازد. این آیه بدین معنا است که مسلمانان واقعی باید در برابر حکم اسلام تسلیم محض باشند و حتی در دلشان هم احساس تنگی و کدورت نکنند که چرا چنین حکمی درباره ما صادر شده است. اگر صد در صد هم به ضررشان هست، با طیب خاطر بپذیرند؛ زیرا حکم خدا است و باید در برابر آن سر تسلیم فرود آورد.

این مقام قضا، مقام دیگری است که خداوند متعالی به پیامبر ﷺ عطا فرموده است. این مقام برای اهل بیت ﷺ نیز ثابت است. این‌ها مقام‌هایی رسمی است که خداوند به اهل بیت ﷺ عطا فرموده است. مجموع مقام‌هایی که خدای بزرگ به پیامبر اکرم ﷺ عطا فرموده بود، همه‌اش به اهل بیت ﷺ نیز منتقل می‌شود، غیر از یک چیز و آن این که آن‌ها نبی و پیامبر نیستند. پیامبر اکرم ﷺ بارها خطاب به امیرمؤمنان ﷺ فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^۱

تو در مقایسه با من، به منزله هارون به موسی هستی، غیر از آن که پس از من، هیچ پیامبر دیگری نیست.

طبق آن چه در خطبه قاصعه آمده است، پیامبر اکرم ﷺ به امیرمؤمنان ﷺ فرمود:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ وَزِيرٌ.^۲

هر آنچه من می‌شنوم، تو هم می‌شنوی و آنچه من می‌بینم، تو نیز می‌بینی؛ ولی تو پیامبر نیستی.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۱، ح ۱، باب ۱۱۸ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، باب ۳، ص ۲۶۴.

۲. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۷۶، ج ۳۷، باب ۳۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۹۷، باب ۲۳۸.

امیرمؤمنان علیه السلام صدای وحی را می شنید؛ ولی او مخاطب نبود؛ چون فقط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخاطب وحی و نبوت بود.

۴. مقام تزکیه و تربیت

غیر از مقام های رسمی پیشین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقام تزکیه و تربیت جامعه را نیز بر عهده داشت که پس از آن بزرگوار به اهل بیت علیهم السلام منتقل شده است:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.^۱

خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان میان آنان برانگیخت که آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آرایش پاک سازد و به آنها حقایق حکمت را بیاموزد؛ هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بوده اند.

افزون بر مقام هایی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام گفتیم، دو مقام تعلیم و تربیت نیز از اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و از وظایف امامان و جانشینان حضرت و در عصر ما از وظایف امام عصر ارواحنا فداه است.

تزکیه و تربیت، دو مفهوم نزدیک به هم هستند با این تفاوت که بار معنوی مفهوم تزکیه بیش تر است. تربیت، عبارت است از فراهم کردن زمینه برای این که استعداد های یک موجود شکوفا شود و رشد کند. فراهم ساختن زمینه برای رشد و شکوفایی استعداد های موجود، تربیت است. باغبانی که بوته گلی را پرورش می دهد، در واقع موقعیتی را فراهم می کند که این بوته، گل های خوشبویی را به بار آورد. آب کافی و نور و حرارت لازم برای بوته گل فراهم می سازد تا استعداد نهفته در آن به شکوفایی برسد. این امور را تربیت بوته گل می گویند؛ ولی گاهی مربی، غیر از این که زمینه های خارجی را فراهم می کند، تصرف هایی هم انجام می دهد؛ برای مثال، باغبانی که می خواهد درختی

میوه بدهد، شاخ و برگ‌های اضافی آن را می‌زند. فقط این نیست که به آن کود و آب بدهد. زدودن موانع و شاخ و برگ‌های زاید، و زدودن هر آن‌چه برای شکوفایی و رشد آن ضرر دارد، در مفهوم تزکیه نهفته است؛ بنابراین، تزکیه فقط رشد دادن و آراستن نیست؛ بلکه پیراستن نیز هست.

درباره تربیت و تزکیه انسان، لازم است ظرافت‌های خاصی مراعات شود که از مجموع این ظرافت‌ها جز کسی که انسان را آفریده، به طور کامل آگاه نیست. آفریدگار انسان می‌داند که در تربیت انسان چه ظرافت‌هایی را باید به کار گرفت و او است که به برگزیدگانش، الهام و وحی می‌کند که انسان‌ها را چگونه تربیت کنند تا به رشد لایق خودشان برسند؛ البته از آن‌جا که انسان مختار است، حتی با وجود اوضاع اجتماعی و موقعیت محیطی مناسب جهت رشد می‌تواند با سوءاختیار خود از آن‌ها سوءاستفاده کند؛ ولی به هر حال، مربی باید زمینه را طوری فراهم سازد که اگر مربی بخواهد با اختیار خویش، استعدادهایش به ظهور برسد، امکان آن برایش فراهم باشد.

اسوه‌پذیری، بهترین شیوه تربیتی

در این که برای تربیت درست، چند عنصر اصلی باید رعایت شود، بحث‌های فراوانی انجام شده که عمده آن به فلسفه تعلیم و تربیت مربوط می‌شود؛ اما آن‌چه همه عالمان تعلیم و تربیت در آن اتفاق دارند، این است که یکی از بهترین راه‌کارهای تربیت، ارائه الگوی درست است؛ البته چون سر و کار مربی با انسان آگاه است، باید مطالبی به او بگوید تا شناخت یابد. ارائه شناخت که نقطه اشتراک تعلیم و تربیت است. بر مربی لازم است چیزهایی را به مربی بیاموزد و این آموختن، نوعی تعلیم، و مربی در این‌جا معلم است؛ ولی افزون بر این، کارهای دیگری نیز انجام می‌دهد که آنها وظیفه معلم نیست. موعظه، نصیحت و یادآوری، وظیفه معلم نیست. معلم درسش را می‌آموزد تا شاگرد یاد بگیرد؛ اما این که در هر موردی شاگرد را توجه بدهد که این‌جا، جای اجرای فلان مطلب است؛ لغزش‌گاه‌ها را هشدار دهد؛ نصیحت و موعظه کند و پند و اندرز بدهد، این‌ها از جمله

شوون مرتبی است و از وظایف معلم شمرده نمی‌شود. البته اگر خود معلم بتواند نقش مرتبی را هم ایفا کند، خیلی مطلوب‌تر است.

مرتبی مطلوب آن است که خودش فرد نمونه و الگو باشد و آن‌چه را می‌خواهد در مرتبی محقق سازد، خودش به نیکوترین صورت دارا باشد و افزون بر خودش، مرتبان و الگوهای را معرفی کند که رفتار آن‌ها برای مرتبی سرمشق باشد.

خیلی چیزها است که آدم درشش را می‌خواند؛ در کتاب بحث می‌کند و سر امتحان هم نمره می‌آورد؛ موقع عمل فراموش می‌کند یا نمی‌داند چگونه باید آموخته‌های خود را محقق سازد. بعضی از دانستنی‌های انسان، صرفاً مفاهیمی ذهنی هستند که آدم باید در ذهن خود آن‌ها را درک کند و بکوشد آن‌ها را فراموش نکند؛ ولی بعضی از آموخته‌ها به عمل مربوط می‌شود و به مهارت تمرین عملی نیاز دارد.

آنهایی که می‌خواهند راننده بشوند، هر اندازه قواعد راهنمایی و رانندگی را بخوانند، تا زمانی که پشت ماشین ننشینند و تمرین رانندگی نکنند، راننده نمی‌شوند. صرف دانستنی‌ها کافی نیست؛ بلکه باید در عمل تمرین کنند. مهارت علمی، برخلاف دانستنی‌های ذهنی، به تمرین عملی هم نیاز دارد. یکی از کارهای مرتبی این است که زمینه‌هایی را فراهم آورد تا مرتبی بتواند در عمل، تمرین و تجربه کند و دانسته‌هایش را در زمان مناسب محقق سازد. دانستنی‌ها اغلب قواعدی کلی هستند؛ اما مرتبی باید آن‌ها را به صورت دستورالعمل‌های جزئی در آورد و در عمل نشان دهد که امروز باید چه کار کنی و آن را به چه نحوی انجام دهی.

این‌ها ویژگی‌های تربیت، و عامل امتیاز تربیت بر تعلیم است. در عرصه تربیت، نقش الگو از همه چیز در زندگی مؤثرتر است. این که معروف است عالمان اخلاق سفارش می‌کنند برای خود، استاد اخلاق برگزینید، فقط برای این نیست که شاگرد، دستورالعملی را از استاد تلقی کند؛ بلکه معاشرت با استاد، اهمیت بیش‌تری دارد تا مرتبی رفتار عملی استاد را ببیند و بتواند از آن الگو، و در عمل سرمشق بگیرد و از آن استفاده کند. حال اگر این الگو، نقطه ضعف‌ها و خطاهایی داشته باشد نمی‌تواند نقش خود را در تربیت به خوبی ایفا کند.

از منت‌های بزرگ خداوند بر انسان‌ها این است که برای تربیت ایشان، بندگانی را آفریده و معرفی کرده است که از هر خطایی معصومند و در رفتارشان هیچ اشتباهی نیست. چنین الگویی، الگوی مطلوب است. وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جایگاه خاتم الانبیا و کامل‌ترین پیامبران، یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند برای انسان‌ها است. انسانی را از جنس خود آن‌ها، طوری آفریده است که در تمام حرکات و سکنات و رفتارشان الگو باشد و هیچ اشتباهی نکند. ما شیعیان معتقدیم که عین همین نقش برای امامان و حضرت زهرا علیها السلام نیز ثابت است. آن‌ها نیز الگوهای معصوم هستند و رفتارشان قابل اقتباس و سرمشق‌گیری است.

وقتی پذیرفتیم که یکی از شوون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام «تعلیم و تزکیه» است، بهترین راه استفاده از این نعمت الاهی، مشاهده رفتار معصومان علیهم السلام و اسوه‌پذیری از ایشان است. تعبیر قرآنی الگو دو کلمه «اسوه» و «قدوه» است؛ البته کلمه «قدوه» در قرآن استفاده نشده و تعبیر «اقتدا» ذکر شده است. آیه شریفه‌ای در قرآن، تعدادی از انبیا را نام می‌برد و بعد می‌فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اِقْتَدُوا^۱

این پیامبران را خودمان هدایت کردیم و تربیت آن‌ها را به عهده گرفتیم. این‌ها تربیت شدگان ما هستند؛ پس در رفتارشان به آن‌ها اقتدا کنید و از آنان الگو بگیرید. اقتدا، سرمشق گرفتن از دیگران است. این که در نماز می‌گوییم: به امام حاضر اقتدا می‌کنیم، یعنی هر کاری که او انجام می‌دهد، ما نیز انجام می‌دهیم. تعبیر دیگری که در قرآن به کار رفته، تعبیر «اسوه» است. این تعبیر نیز کم‌کم در فرهنگ اسلامی ما به ویژه پس از انقلاب رایج شده است. «تأسی» یعنی اقتدا کردن و الگو گرفتن. این‌ها تعبیرهایی است که در قرآن به کار رفته. تعبیر عام‌تری هم وجود دارد و آن تعبیر «اتباع» است. «اتباع»، یعنی دنبال کسی رفتن. اصل معنای آن، پا جای پای دیگری گذاشتن، و اعم از تعبیر «اسوه» و «اقتدا» است که در موارد عام‌تری، حتی در مسائل نظری، فکری و اعتقادی به کار می‌رود.

حقیقت تقلید و اسوه‌پذیری

در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام آمده است که به آذر فرمود:

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا.^۱

ابراهیم، نوجوانی ۱۵-۱۶ ساله بود و به حسب آن چه در بعضی تاریخ‌ها و روایات آمده است، با آذر که سرپرستش بود، بر سر مسأله بت‌پرستی و پرستش خدای یگانه صحبت می‌کرد. پس از این که در بحث، آذر را شکست داد، به او فرمود: ای پدر! به من علم‌هایی داده‌اند که به تو نداده‌اند؛ پس حرف مرا بپذیر تا راه درست و همواری را به تو نشان دهم و تو را هدایت کنم.

منظور ما در این جا، تعبیر «فَاتَّبِعْنِي» است. وقتی کسی دانش و تخصصی دارد که دیگران از آن محرومند، اقتضای عقل انسان این است که از او پیروی کند و حرف او را بپذیرد. همه ما طبق فطرت عقلانی خویش این معنا را درک می‌کنیم و می‌دانیم که در بسیاری از موارد به علوم دیگران نیاز داریم. جایی که دانستیم کسی در رشته‌ای تخصص دارد، به مقتضای عقل و فطرت و بدون این که کسی به ما تحمیل کند، سراغ او می‌رویم و از او می‌آموزیم و سخن او را می‌پذیریم. کدام مریضی است که خودش به طور فطری سراغ پزشک نرود و به نسخه پزشک عمل نکند؟! این چیزی است که بین تمام عاقلان عالم از تمام اقوام، نژادها، ملل و صاحبان ادیان و مذاهب گوناگون وجود دارد و هیچ قابل انکار نیست. راهی دیگر هم ندارد. هر کاری متخصصی دارد که انسان باید از تخصص او استفاده کند. کسانی که دستوره‌های دینی‌شان را نمی‌دانند، طبق همان عقل فطری خودشان سراغ کسی می‌روند که در مسائل دینی تخصص دارد. این همان تقلید است. حقیقت تقلید، رجوع جاهل به عالم است؛ یعنی این که آدم نزد عالمی برود یا رساله او را بگیرد و هرچه او می‌گوید، عمل کند. این امری فطری است و دلیل تعبدی نمی‌خواهد؛ هر چند در این باره روایت و اجماع نیز وجود دارد. اگر کسی این کار را نکند و دچار خطا شود، تمام عاقلان او را سرزنش می‌کنند و هیچ عذری ندارد. می‌گویند: عالم بود و باید می‌رفتی

و از او می پرسیدی. کتاب و رساله اش در دستت بود، چرا به آن مراجعه نکردی؟! این همان «پیروی عملی»، «اتباع»، «تأسی» و «اقتدا» است؛ پس مواردی را که آدم خودش تخصص ندارد و نمی داند، اگر کسانی باشند که راه را بلد هستند و با زبان عمل، اشاره و رفتار خود، راه را نشان می دهند، فطرت انسان اقتضا می کند که از آن ها پیروی کند. در قرآن کریم، آیه ای در این زمینه وجود دارد که قابل توجه است و در همه موارد می تواند کارساز باشد. می فرماید:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.^۱

این آیه، پرسشی را طرح می کند و می گوید: دو نفر هستند که یکی خودش راه را بلد است و به دیگران هم نشان می دهد؛ اما نفر دیگر خودش راه را بلد نیست و باید از دیگران بپرسد. آیا شما وقتی می خواهید حق را بجوئید، سراغ کسی که حق را می شناسد و دیگران را هدایت می کند، می روید یا کسی که خودش هم نمی داند و دنبال کسی می گردد که او را راهنمایی کند؟ سراغ چه کسی می روید؟ به نظر شما کدام مقدم است؟ قرآن سؤال طرح می کند: فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ شما چگونه داوری می کنید؟ عقل شما چه می گوید؟! کسی که خودش می گوید: نمی دانم، و گفتار و رفتارش نشان می دهد که شک گرا است و چیزی نمی داند، آیا چنین کسی قابل پیروی است؟! مصداق روشن آن، بعضی از روشنفکران امروزی هستند که شک گرایند. افتخارشان این است که می گویند: نمی دانیم و در همه چیز شک داریم. شما می خواهید دنبال کسی راه بیفتید که می گوید من در همه چیز شک دارم و به شک داشتن خویش افتخار می کند، تا او راه را به شما نشان بدهد؟! عقل شما چگونه داوری می کند؟! آیا بهتر است دنبال کسی باشید که خداوند او را هدایت کرده و راه درست را می داند و بر آن حجت دارد یا دنبال این آدم شکاک که خودش می گوید نمی دانم؟! کوری بیاید و عصا کش کور دیگری شود!

به هر حال، مواردی را که انسان نمی داند، باید از دیگران بپرسد:

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛^۱

اگر نمی‌دانید از آنهایی که می‌دانند، پرسید!

اگر راه را بلد نیستید، دنبال کسانی بروید که راه را می‌شناسند. اگر همراه هستید، دنبال کسانی بروید که خدا آن‌ها را هدایت کرده است و به هدایت من و شما نیاز ندارند؛ پس اصل این مسأله، عقلایی، بلکه عقلی و به یک معنا فطری است.

شبهه‌انگیزی در پیروی از امامان و مراجع

ما باید از سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام تقلید و اقتباس کنیم؛ اما شبهه‌هایی شیطانی مطرح شده است که تأسی کردن درست نیست و هرکسی باید خودش تصمیم بگیرد.

برخی از شبهه‌افکنان، اقتباس و تقلید و پیروی کردن از دیگران را نوعی ارزش منفی معرفی می‌کنند. می‌گویند: تو خودت عقل داری، ببین عقلت چه می‌گوید! چه کار داری دیگران چه می‌کنند؟! گاهی فقط به مسأله الگویی در رفتار بسنده نمی‌کنند و این شبهه را به تبعیت در گفتارها و بیان‌های دینی نیز سرایت می‌دهند. این کار به صورتی هماهنگ با عوامل استکبار و دشمنان اسلام انجام می‌گیرد و برای انسان شکی باقی نمی‌گذارد که طرح و نقشه‌ای برای دین‌زدایی در کار است. این است که به صورت‌های گوناگون تشکیک می‌کنند. اول از چیزهای ساده‌تر آغاز می‌کنند و کم‌کم آن را به مسائل پیچیده‌تر و اصولی‌تر سرایت می‌دهند؛ از این رو، در این گفتار به چند پرسش اساسی در این باره می‌پردازیم: ۱. به چه دلیل باید از امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و مراجع عظام، تقلید و پیروی کرد؟ آیا از ایشان در همه جا و هر چیز باید پیروی کنیم؟

دلیل پیروی از امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام

به چه دلیل باید به معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام اقتدا کنیم؟! آیا دلیل عقلی بر پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِمُ السَّلَام وجود دارد؟

ما شیعیان معتقدیم: پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سخنان اهل بیت علیهم السلام نیز مثل کلام خود پیامبر برای ما حجیت دارد؛ به همان دلیلی که می‌گفت از تمام سخنان و دستورهای پیامبر، باید اطاعت کنید. قرآن از یک طرف می‌گوید:

مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.^۱

آنچه را رسول خدا برایتان آورده است، بگیرید و اجرا کنید و از آنچه نهی کرده، پرهیزید.

و از طرف دیگر می‌فرماید:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ.^۲

از این آیه می‌فهمیم که باید از کلام پیامبر گرچه متن قرآن هم نباشد، اطاعت کرد؛ سپس می‌گوید:

وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

همان طور که کلام پیامبر، حجّت و واجب‌الإطاعه است، اولوالامر نیز اطاعتشان واجب می‌شود. اولوالامر چه کسانی هستند: محمدرضا خان، ناصرالدین شاه، دبلیو بوش؟! در این باره از خود پیامبر پرسیدند. آن حضرت فرمود: مقصود از اولی الامر، امامان دوازده گانه هستند، و اسم‌هایشان را هم تا امام دوازدهم، برای جابر و دیگران ذکر کرد؛ پس به اعتقاد ما شیعه‌ها، مصادیق اولی الامر را خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین فرموده است که همان امامان دوازده گانه علیهم السلام هستند. سخن آن‌ها هم مثل سخن پیامبر حجّت است؛ پس تعبّد به کلام آن‌ها به چه دلیل است؟ دلیلی است که سرانجام به عقل منتهی می‌شود؛ یعنی می‌گوییم: چرا اطاعت حضرت علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام واجب است؟ پاسخ این است که چون پیامبر فرموده. چرا اطاعت پیامبر واجب است؟ چون خدا به اطاعت او فرمان داده. چرا اطاعت خدا لازم است؟ چون عقل می‌گوید؛ بنابر این، سرانجام پشتوانه همه، عقل است. ما اگر می‌گوییم از امامان دوازده گانه علیهم السلام اطاعت کنید، سرانجام به دلیل

۱. حشر (۵۹)، ۷.

۲. نساء (۴)، ۵۹.

عقلی منتهی می‌شود؛ اما اطاعت از دیگران به صرف این که ما خوشمان می‌آید، یا بیش‌تر جامعه آن را پذیرفته‌اند، چه دلیلی دارد؟! اتفاق اکثریت یا همه مردم در زمان انبیا بر بت‌پرستی بود. آیا این اکثریت نزد خداوند اعتباری داشت؟ اگر معتبر بود، پیامبر چه حقی داشت به توحید بخواند؟ بیش از ۹۹ درصد مردم عربستان بت‌پرستی می‌کردند. آیا این اکثریت نزد خداوند، اعتباری داشت؟! در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام غیر از او، همه بت‌پرست بودند. او به تنهایی تبری را برداشت و بت‌ها را شکست. چه حقی داشت این کار را بکند؟ چرا از اکثریت تبعیت نکرد؟ علت این است که اکثریت، خود به خود هیچ اعتباری ندارد.

شبهه انگیزی در تقلید را آن قدر گسترش داده‌اند که غیر از تقلید در رفتار، تقلید در آرا و عقیده و فتوا را هم شامل شده و حتی به تعبدیات رسیده است، که متعبد شدن به سخن پیامبر نوعی تقلید است. شما چرا به حرف پیامبر متعبد می‌شوید؟! چرا به عقلتان عمل نمی‌کنید؟! پاسخ این است که اگر عقل، به واقع دآوری قطعی داشته باشد، هیچ وقت خلاف حکم پیامبر نیست. در مواردی به تبعیت از حکم پیامبر ملزم هستیم که عقل راهی ندارد:

و يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ^۱

پیامبر خدا، چیزهایی را به شما می‌آموزد که خودتان نمی‌توانید بفهمید. این جا است که باید تعبد کرد؛ اما این تعبد بی‌منطق و گزاف نیست؛ بلکه تعبدی است که پشتوانه عقلی و منطقی دارد.

شیوه اسوه‌پذیری از سیره امامان علیهم السلام در زمانه غیبت

اکنون در زمانی هستیم که سلسله جلیله انبیاء علیهم السلام پایان پذیرفته است و دیگر پیامبری نخواهد آمد و حتی امامان معصوم علیهم السلام هم در دسترس نیستند و امام دوازدهم علیه السلام نیز در پرده غیبت است. در این وضعیت، چگونه از آن‌ها الگو بگیریم و به رفتار آن‌ها تأسی

کنیم؟ در این جا دو پرسش مطرح می شود: ۱. وقتی ما اسوه و الگو را نمی بینیم، چگونه به او تأسی کنیم؟ ۲. آیا رفتاری که در زمان امامان علیهم السلام انجام گرفته، برای این زمان نیز قابل تأسی است؟ درباره پرسش اول باید گفت: تأسی و اقتدابه طور مستقیم، میسر نیست؛ اما غیرمستقیم، امکان دارد. شبیه این که انسان، شخصی را نبیند؛ ولی تصویر او را در تلویزیون مشاهده کند یا فیلم او را ببیند. وقتی ما به طور کامل بتوانیم سیمای امامان را از لابه لای آیات، روایات و تاریخ مجسم کنیم، مرتبه نازلتهای برای ما حاصل می شود. گویا کسی را دیده ایم که اکنون حضور ندارد؛ ولی چگونگی رفتار او در حافظه ما هست و از حافظه کمک می گیریم تا بتوانیم جای خالی او را پر کنیم.

پرسش مهم تر این است که تقلید، به وضع زمانی و مکانی الگو بستگی دارد. بعضی چیزها را در زمانی می شود عمل کرد؛ اما در زمان دیگر امکان عمل ندارد. چون با آن زمان، هزار و چندصد سال فاصله شده، تقلید از آن ها اصلاً میسر نیست و امروزه امکان عمل ندارد. فرض کنید آن زمان اسب سوار می شدند و با شمشیر می جنگیدند. حال اگر بخواهیم پیروی کنیم، باید در جنگ ها سوار اسب شویم و با شمشیر بجنگیم و این امکان ندارد.

کسانی شبهه هایی را القا می کنند که گاهی ممکن است از روی غفلت و نادانی، و گاهی از روی شیطنت باشد. ما حمل بر صحت می کنیم و می گوئیم: ان شاء الله این شبهه ها، همه از روی نادانی است و از روی غرض و مرض نیست. شبهه القا می کنند که چطور می شود از حضرت زهرا الگو گرفت؟! آن شیوه زندگی ویژه ۱۴۰۰ سال پیش بوده است و در زمانه ما به هیچ وجه امکان عمل ندارد. زندگی سایر امامان علیهم السلام نیز برای زمان خاص و وضعیت اقلیمی و جغرافیایی خاص بوده است. در این زمان، وضع تغییر کرده و آن سیره زندگانی به هیچ وجه قابل تقلید و تأسی نیست؛ پس این پرونده را باید بست.

در پاسخ به این پرسش باید گفت: قرآن کریم می فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ۱

و در سیره رسول الله برای شما سرمشق نیکویی وجود دارد.

با فرض این که ما از این آیه، اطلاق را بفهمیم، در همه شئون زندگی باید به رسول اکرم ﷺ تاسی کنیم و به فرض اگر از آیه هم استفاده نمی‌کردیم، از روایات متواتری که در این زمینه وجود دارد می‌توانستیم این معنا را بفهمیم که باید به اهل بیت: تاسی کنیم.

حال، در چه چیزهایی باید پیروی کنیم؟ پاسخ این پرسش با رعایت اختصار این است که در چند زمینه نیاز داریم تاسی، تبعیت و تقلید کنیم. یکی در زمینه باورها و عقاید است؛ چون حتی برخی از اعتقادهای ضرور نیز مقداری جنبه تقلیدی دارد. بعضی از مسائل اعتقادی چون اصل خدا و توحید و نبوت و اصل معاد را با براهین عقلی اثبات می‌کنیم و به تعبیر نیاز ندارد؛ ولی به بعضی مسائل باید معتقد باشیم؛ در حالی که عقلمان توان درک آن‌ها را ندارد؛ برای مثال، انسان بیندیشد تا برهان اقامه کند که وقتی آدم را در قبر گذاشتند، از او سوآلی خواهند کرد یا نه، عقل راه به جایی نمی‌برد. این جا یگانه راهش این است که ببینیم معصومان علیهم‌السلام چه فرموده‌اند و بگوییم درست است. این جا سخن از أخذ علم از معصوم علیه‌السلام است.

به هر حال، خدا بر ما منت نهاده و منبع معتبری همچون سخنان و رفتار معصومان علیهم‌السلام را در این جا قرار داده است؛ پس بخش اول، باورهایی است که ما باید از آن‌ها پیروی کنیم و موقعیت زمانی و مکانی نیز در آن‌ها تأثیری ندارد. هزار سال پیش تر خدا یکی بوده است، و هزار سال بعد هم خدا یکی خواهد بود. اعتقادات دیگر هم همین‌طور است. هر چیزی که دلیل متقن یا عقلی یا نقلی دارد، ثابت است و وضعیت زمانی، تغییری در آن ایجاد نمی‌کند؛ اما اختلاف‌ها درباره ارزش‌ها بیش‌تر است. نظر ما این است که ارزش‌های کلی اخلاقی ثابتند و در هیچ زمانی تفاوت نمی‌کنند. ظلم همیشه بد، و عدالت همیشه خوب است و چیزهایی از این قبیل. بله، بعضی از رفتارهای اخلاقی در موقعیت‌های گوناگون تفاوت می‌کنند؛ ولی این‌ها هم موازینی دارند؛ برای مثال، فرض کنید همه می‌گویند: راست گفتن خوب است؛ اما بعضی جاها راست گفتن بد است. اگر راست گفتن سبب قتل انسان پاکی بشود، نباید راست گفت. دروغ‌گویی بد است؛ اما اگر باعث نجات جان پیامبری بشود، آن جا باید دروغ گفت و واجب است؛ پس این ارزش‌ها

کما بیش متغیرند؛ اما تغییرش بی حساب نیست. به سبب زمان نیست که تغییر می کند. اگر این ارزش های متغیر را هم با ملاک های در نظر بگیریم، باز امور ثابتی خواهند بود؛ بنابراین به طور کلی باورها و ارزش هایی را که عقل ما بدان ها نمی رسد، باید از وحی و حاملان و مبلغان وحی بگیریم. می ماند تاکتیک ها و روش های عملی که برای رسیدن به اهداف ارزشمند باید یاد بگیریم. فرض کنید می دانیم امنیت در جامعه باید برقرار بشود؛ اما این که در هر وضعی چگونه باید امنیت را ایجاد کرد؛ این دستگاه امنیتی چگونه باید اداره شود؛ بودجه اش از کجا تأمین شود؛ چه کسی رئیس آن را تعیین کند؛ چه کسی آموزش بدهد، و صدها سؤال دیگر که به امنیت مربوط است، در حیطه روش ها مطرح می شود. حفظ امنیت جامعه، ارزشی قطعی است که باید به آن رسید؛ اما از چه راهی باید به آن برسیم؟ به طور مسلم، زمان امامان: دستگاه های نیروی انتظامی به صورت امروزی وجود نداشته است. آیا با عوض شدن وضع زندگی باید دستگاه های جدیدی بنیانگذاری شود؟ بیش تر مسائل حکومتی از این قبیل است. آیا باید بگوییم چون امیر مؤمنان علیه السلام هیچ وقت ارتش و نیروی انتظامی نداشت، ما هم نباید داشته باشیم؟ اگر بخواهیم حکومت اسلامی داشته باشیم، آیا این ها و وزار تخانه ها و دستگاه های دیگر را باید منحل کنیم؟! آیا معنای تأسی در این جا این است؟ این پیچیده ترین بخش پرسش است.

یک بخش این مسأله، به مسائل فقهی و نظری تقلید در فقه مربوط می شود که چه چیزی حلال، و چه چیزی حرام است. چه چیز واجب، و چه چیز مباح است؛ اما بخش دوم این مسأله، جنبه مهم دیگری است؛ به ویژه آن جا که پای بعضی از مسائل تخصصی اجتماعی پیش می آید؛ به طور مثال، در مسائل سیاست بین المللی با کشورهای دیگر چگونه رابطه داشته باشیم؟ مثلاً همین مسأله فلسطین که امروز در جامعه ما مطرح است. عده ای مسلمان، تحت سخت ترین شکنجه ها از سوی کافران و یهودیان زندگی می کنند که تمام هستی خود را برای حفظ هویت اسلامی شان در طبق اخلاص گذاشته اند. نمونه های تلویزیونی تماشا کرده اید. پیر و جوان و دختر و پسر و کودک، از هیچ چیز برای حفظ اصالت اسلامی خویش مضایقه نمی کنند. در این وضعیت

ما در جایگاه کشور مسلمان باید چه کنیم؟ نیرو و سرباز بفرستیم؟ اسلحه بفرستیم؟ پول بفرستیم یا باید به گونه دیگری رفتار کنیم؟ این‌گونه مسائل ساده نیست تا بتوانیم براساس یک روایت یا یک رفتار خاص، پاسخ روشنی برای آن‌ها بیابیم. این‌جا به دو نوع کار علمی تخصصی نیاز است: یکی به مسائل فقهی مربوط است، و در مرحله بعد، نوبت به تشخیص موضوعات می‌رسد. تشخیص موضوعات، کار تخصصی دیگری است. فقیه هم می‌تواند سیاستمدار باشد؛ اما هر فقیهی سیاستمدار نیست. تشخیص موضوعات سیاسی بر عهده فقیهی است که در مسائل سیاسی نیز تخصص دارد. آیا این‌جا هم باید تقلید کرد؟ وظیفه خویش را در برابر مسأله فلسطین از چه کسی باید بپرسیم؟ آیا در رساله‌های علمیه نوشته شده که در برابر مسأله فلسطین چه موضعی باید اتخاذ کنیم؟ نه. آیا اگر فقیهی با کمال دقت مسائل کلی فقهی را حل کرده باشد می‌تواند وظیفه ما را درست روشن کند؟! او احکام کلی را استنباط می‌کند.

امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه و مقام معظم رهبری حفظه‌الله دارای دو مقام هستند: هم فقاہت و هم سیاست. ایشان در عمل ثابت کرده‌اند که هم فقیه و هم سیاستمدارند. اکنون دنیا می‌داند پیرمردی که شصت سال در قم با فقاہت سر و کار داشت، سیاستمداران جهان را به زانو در آورد. وقتی حضرت امام علیه‌السلام در حسینیه جماران چهار کلمه سخن می‌گفت؛ رئیس‌جمهور امریکا برنامه‌اش را تعطیل می‌کرد و به سخنرانی امام گوش می‌داد تا ببیند امام چه می‌گوید. خودشان می‌گفتند: ما نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که این پیرمرد فردا چه خواهد گفت. این، دو مهارت و دو تخصص است؛ اما هر فقیهی این‌گونه نیست.

به برکت ولایت فقیه ما امروز می‌توانیم به امامان معصوم علیهم‌السلام (با واسطه) تأسی کنیم. در دوران غیبت، رفتار ولی فقیه برای ما حکم رفتار امام معصوم علیهم‌السلام را دارد منتها این رفتار، خود دارای دو بخش است: در مسائل فقهی، فقط فقاہت شرط است؛ اما در مسائلی که تشخیص موضوع به تخصص نیاز دارد، فقیه افزون بر فقاہت و عدالت و تقوایی که دارد، در آن مسائل باید مدیریت و تخصص لازم را نیز داشته باشد تا بشود از او تقلید کرد؛ بنابراین در چگونگی تأسی، همواره باید این اصل را در نظر بگیریم که بعضی از موارد به

اندازه‌ای مطلق، عام و روشن است که به اجتهاد نیاز ندارد و هرکس آن را ببیند و درک کند می‌تواند در همه جا آن روش را تقلید کند. به عبارت دیگر، آن رفتار، قید زمانی و مکانی یا قید دیگری ندارد. در این موارد، هرکس آن رفتار را ببیند می‌تواند از آن اقتباس، و در همه جا هم آن را اجرا کند؛ اما در بعضی موارد، قید لُتی وجود دارد. این‌گونه موارد به اجتهاد نیاز دارد. از اهل بیت علیهم‌السلام درباره احکام نماز، روزه و احکام دیگر شرع روایاتی رسیده است. بعضی افراد کج سلیقه می‌گویند: چرا رساله عملیه می‌نویسید؟! روایت امام صادق علیه‌السلام را در اختیار مردم قرار دهید تا خودشان به آن عمل کنند! غافل از این که هر روایت را باید از نظر سند، حیثیت صدور، جهت صدور، اطلاق و تقیید، عام و خاص و موارد دیگر سنجید. گاهی روایتی مخصّص روایت دیگری است. گاهی روایتی مجمل است و به مبین نیاز دارد. گاهی بین روایات تعارض پیدا می‌شود. در این موارد باید به کسانی مراجعه کرد که فقیه باشند و در این مسائل تخصّص داشته، بتوانند اجتهاد کنند. اجتهاد برای این است که در فهم روایات، موارد شبهه‌ای پیش می‌آید و روشن نیست که منظور امام علیه‌السلام چه بوده است. بعضی رفتارهایی که از اهل بیت علیهم‌السلام می‌شنویم، روشن است و به اجتهاد نیاز ندارد؛ اما مواردی هست که به اجتهاد نیاز دارد و تشخیص آن کار فقیه است؛ بنابراین، همان‌طور که استفاده از گفتارهای اهل بیت علیهم‌السلام در بسیاری از موارد، به اجتهاد نیاز دارد، در مواردی اسوه‌پذیری از رفتارهای آن‌ها نیز به اجتهاد نیازمند است. فقیه اسلام‌شناس باید معرفی کند که شما در چه وضعی باید از آن رفتار پیروی کنید.

دلیل پیروی از عالمان و مراجع در زمانه غیبت

در زمان غیبت که پیامبر و امام در دست‌رسمان نیست، چه وظیفه‌ای داریم؟ وظیفه مردم را در زمان غیبت، تقلید از عالمان و مراجع دانسته‌اند. آن برهان عقلی که می‌گفت باید از انبیا پیروی کرد، این‌جا به کار نمی‌آید؛ چون آن‌ها انبیای معصوم بودند و یقین داشتیم که خطا نمی‌کنند؛ اما مراجع تقلید که معصوم نیستند. این‌جا دلیل، بنای عقلا است، نه دلیل عقلی. بنای عقلا چیز گزافی نیست. این که عاقلان چنین بنایی دارند، باز هم پشتوانه

عقلی دارد. این همان رجوع به عالم است. ممکن است این عالم در مواردی هم اشتباه کند؛ ولی بنای عقلی بر این است که در این جا تبعیت کنند؛ تبعیت از قول کسی که خبره است و بیش تر موارد را بهتر متوجه می شود.

هیچ جامعه انسانی راهی بهتر از این نمی یابد. در همه جا، مریض سراغ پزشک می رود. در هر جایی نظر بخواهند، به سراغ متخصص می روند. خانه می خواهند قیمت کنند، سراغ معمار می روند. ساختمان می خواهند بسازند، سراغ مهندس می روند. این روش عقلایی است و راه دیگری هم ندارد. وقتی هم مسائل دینشان را بلد نیستند، سراغ متخصص این کار، یعنی فقیه می روند. حالا اگر احتمال بدهیم که این آقا هفتاد درصد می فهمد؛ یکی هشتاد درصد و دیگری نود درصد، شما کدام را بر می گزینید؟ عقل شما چه می گوید و روش عقلایی چیست؟ پاسخ این است که چون آدم دنبال حقیقت می رود، هر جا احتمال رسیدن به واقع باشد، آن را ترجیح می دهد. این است که رجوع به اعلم، خودش بنای عقلایی است. این که می گوییم در فقه باید به فقیهی رجوع کرد که اعلم باشد، صرف تعبد نیست؛ بلکه روش عاقلان همین است؛ پس ما حتی در تقلید از عالم و مجتهد هم به هوس خودمان عمل نمی کنیم.

عده ای امروز می گویند: باید از افکار جهانی و فرهنگ غربی پیروی کنیم؛ چرا که آن ها صنایع پیشرفته تری دارند. این سخن چنان است که بگوییم باید از فرعون پیروی کنیم؛ برای این که اهرام را ساخته است و این همه صنایع و علوم دارد! بنی اسرائیل می گفتند: باید از فرعون پیروی کنیم؛ زیرا این همه ثروت دارد؛ ولی موسی حتی یک دستبند طلا هم ندارد! دارایی او فقط یک چوب دستی است. چنین تقلیدی کودکانه، و بی منطق است. آیا صرف این که کسی ثروت دارد، دلیل می شود که از او تقلید کنند؟! صرف این که علوم مادی پیشرفته دارند، دلیل می شود که معنویات و مصلحت انسان را بهتر بدانند و قوانین بهتری را وضع کنند؟!

بله، اگر خواستید هواپیمایتان را تعمیر کنید، بدهید آن ها تعمیر کنند؛ چون آن ها پیشرفته ترند. اگر سلاحی خواستید بخرید، از آن هایی بخرید که پیشرفته ترند و سلاح

بهتر تولید می‌کنند؛ اما این که قانون آن‌ها از قانون اسلام بهتر است، چنین تقلیدی شایسته نیست؛ برای این که دلیل عقلی ندارد، و معتبر نیست. شما که برای ظواهر زودگذر دنیایی می‌خواهید از غربی‌ها تقلید کنید، این تقلید احمقانه است. ببینید کار امریکایی‌ها به کجا رسیده، و این منطق، دموکراسی، و حقوق بشری که از آن دم می‌زنند، خودشان را به کجا رسانده است؟! رئیس‌جمهورشان با تقلب در چند رأی و صرفاً به دلیل این که چهار قاضی، در مقابل سه قاضی دیگر، از حزب جمهوری خواه هستند، اعتبار می‌یابد. همه گفتند که در انتخابات تقلب کردند. سرانجام به دادگاه ارجاع شد و در آن جا چهار قاضی از حزب جمهوری خواه بودند که به هم حزبی خودشان رأی دادند! اعتبار حکومت امریکا به این است. حالا در مقابل، اگر گفته شود: کسی اعتبارش به این است که عملش از همه بیش تر است؛ چیزی برای خودش نمی‌خواهد و زندگی‌اش از همه ساده‌تر و به انبیا و اولیا نزدیک‌تر است، آیا این ملاک برتری نیست؟ با این حقوق بشری که از آن دم می‌زنند، ببینید با مردم فلسطین چه کرده‌اند که حتی اروپایی‌ها هم از این همه قساوت و خونریزی به ستوه آمده‌اند و خود مردم امریکا هم ضد دولتشان اعتراض می‌کنند که آبروی ما را بردید. مردم امریکا خجالت می‌کشند بگویند ما امریکایی هستیم. آن وقت ما از این‌ها تبعیت کنیم؟! بین تفاوت از کجا تا کجا است. آیا تقلید از انبیا و اولیا و کسانی که به آن‌ها شبیه‌تر هستند، و نقطه تاریکی در زندگی‌شان وجود ندارد، بهتر است یا پیروی از کسانی که سر تا پا به کثافت آلوده هستند و آلودگی‌های جنسی، اختلاس، دزدی، تقلب در انتخابات و هزار آلودگی دیگر دارند؟ مگر رئیس‌جمهور سابق امریکا، پرونده فساد جنسی نداشت؟ مگر رئیس‌جمهور فعلی، پرونده اختلاس در شرکت‌ها و... ندارد؟ ما از این‌ها پیروی کنیم آن وقت بگوییم این دموکراسی، بدیل ندارد؟ چه دلیلی بهتر از حکومت ولایت فقیه؟ آیا این دموکراسی غربی با حکومت ولایتی قابل مقایسه هست؟ آیا در زندگی حضرت امام علیه السلام و امروز در زندگی جانشین صالحش، حتی یک نقطه سیاه سیاسی یا اخلاقی وجود دارد؟! آن وقت بگوییم حکومت آن‌ها بدیل ندارد! **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا**

نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؛^۱ آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را کفران کردند و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند.

این کفران نعمت خدا است که آرزو کنیم حکومت ولایت فقیه برچیده بشود و به جایش همان دموکراسی غربی بیاید. اگر قدر نعمت خدا و این رهبران پاک و پاکدامن را ندانیم، آن وقت باید در انتظار کسانی امثال رهبران آلوده اروپا و امریکا باشیم.

أَعَادَتَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ.

منشور محبت و معرفت ۵

محبت کافران و منافقان به پیشوایان باطل
معبودهای دروغین در آخرالزمان
محبت مؤمنان به خدا و اولیای خدا
لزوم فهم دقیق روایات مربوط به امام عصر علیه السلام
بررسی روایت عزوبت و گوشه‌گیری در آخرالزمان
معنای انتظار فرج در آخرالزمان
توطئه دشمنان برای تسلط بر شیعیان

محبت کافران و منافقان به پیشوایان باطل

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ. إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدْرِكُهُمْ لَسَبَّخْنَاهُمْ كُلًّا مَتَّعِينَا اللَّهُ مَا لَهُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ.^۱

ترجمه آیات این است که بعضی از مردم، برای خدا همتیانی می گیرند و آن ها را همانند خدا دوست می دارند؛ اما مؤمنان، عشقشان به خدا بیش تر از هر چیزی است. کسانی که ستم می کنند و معبودی غیر از خدا را برمی گزینند، هنگامی که عذاب را ببینند، خواهند دانست که نیرو فقط مخصوص خدا است و خدا شدیدالعذاب و سخت کیفر است. در آن هنگام، پیشوایان از پیروان خود بیزار می جویند؛ کیفر الاهی را مشاهده می کنند و پیوندهایشان از هم گسسته و دستشان از همه جا کوتاه می شود. پیروان در آن هنگام می گویند: «ای کاش ما هم بازگشتی می داشتیم تا از رهبران گمراهان بیزاری می جستیم؛ چنان که آن ها امروز از ما بیزاری جستند». بدین ترتیب، خدا اعمال ایشان را به صورت حسرت زایی به آن ها نمایش می دهد و آن ها از آتش خارج شدنی نیستند.

این آیات شریف که پس از آیات توحیدی^۲ قرار گرفته اند به کسانی اشاره می فرماید که از راه درست منحرف شده و به معبودهای دیگری گرایش یافته اند. ممکن است به نظر برسد منظور از «اتخاذ انداد» این است که کافران، کسانی را در زمین به صورت شریک در

۱. بقره (۲)، ۱۶۵-۱۶۷.

۲. «وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ». بقره (۲)، ۱۶۳.

آفرینش اتخاذ می‌کنند؛ ولی با توجه به آیات بعدی، روشن می‌شود که این آیات هم مثل آیات پیشین و بیش‌تر آیات توحیدی قرآن، در مقام بیان توحید در خالقیت نیست؛ بلکه در مقام بیان توحید در ربوبیت تشریحی و تکوینی و توحید در الوهیت است. پس منظور از شرک و اتخاذ اندادی که در این آیات ذکر شده، این است که بعضی از مردم، در مقام پرستش و اطاعت، کسانی را همتای خدا می‌شمرند و به آنها به گونه‌ای علاقه‌مند می‌شوند که باید به خدا علاقه داشته باشند. در مقابل این گروه، محبت مؤمنان به خدا شدیدتر از هر چیز است. میان مشرکان، دسته‌ای پیرو و دسته دیگر پیشوا، و هر دو اهل ستم بوده، و از حدّ خودشان تجاوز کرده‌اند.

معبودهای دروغین در آخرالزمان

محبت و پرستش غیر خدا، به حسب اوضاع گوناگون زمانی و مکانی، در معبودهای مختلف تنزل می‌یابد. در عصر ما که دوران آخرالزمان است، مسائل از صورت فردی به صورت اجتماعی درآمده است و اگر پیش‌تر، فرد پرستیده می‌شد، امروزه جامعه و فرهنگ پرستیده می‌شود.

روحیه خود کم‌بینی در بسیاری از کشورهای عقب‌مانده به این دلیل است که کشورهای غربی را از خود برتر می‌شمرند و خود را از نظر فکری، عملی، صنعتی و قدرتی، با آنها قابل مقایسه نمی‌دانند؛ از این روی هرچه آنان بگویند، بی‌چون و چرا می‌پذیرند؛ قوانین آنها را قوانین آرمانی می‌دانند؛ تزهایی را که آنان ارائه می‌دهند، بدون چون و چرا می‌پذیرند، و مسلک‌ها و روش‌های آنها را به سرعت قبول می‌کنند. این اطاعت کورکورانه نیز نوعی پرستش و اتخاذ انداد است با این تفاوت که گاهی اتخاذ انداد، با چوب و سنگ، گاهی با جن و ملائکه، گاهی با انسان، و گاهی با جامعه و فرهنگ خاص است. آیا این عمل مسلمانان درست است: **إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**^۱ شرک به خدا، ظلم بسیار بزرگی است. روزی خواهد آمد که تمام اعمال، فعالیت‌ها و کوشش‌های رهبران و پیروان برایشان

حسرت شود و دریابند که زحمات و رنج‌هایشان برای رسیدن به سعادت، همه در راه شقاوتشان بوده است. در چنین روزی هر دو دسته از یک‌دیگر براهت می‌جویند. رهبران، پیروان خویش را رها کرده، از آن‌ها می‌گریزند، و پیروان نیز که به شدت خشمگین شده‌اند، چون می‌بینند که آن عالم، جای بیزاری جستن نیست، می‌گویند: «ای کاش ما به دنیا برمی‌گشتیم تا در آن جا از آنها تبری و بیزاری جویم». سرانجام، هر دو گروه در آتش هستند و هیچ‌کدام از آتش خارج نخواهد شد. آیا کسانی که خود را با کافران اروپا و امریکا هم‌رنگ می‌کنند؛ مُدی را که آنان پدید می‌آورند، بدون چون و چرا می‌پذیرند؛ قوانینی را که ایشان وضع می‌کنند، بدون هیچ مخالفتی قبول می‌کنند و شیفتهٔ مکتب‌های سیاسی آنان را می‌شوند، با کسی که فرعون را خدا می‌دانست، تفاوتی دارند؟! وقتی به این افراد اعتراض می‌شود، می‌گویند: حق آن است که غربی‌ها می‌گویند. چیزهایی که در قرآن آمده است، به مراحل خاصی از تاریخ مربوط می‌شود و به عصر حاضر ربطی ندارد. اینان، مصادیق همین آیهٔ شریفند که **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ...**^۱

رابطهٔ اتخاذ انداد، همان رابطهٔ اتباع و تبعیت است. وقتی پیروان عذاب خدا را می‌بینند، از پیشوایان خویش بیزاری می‌جویند. هنگامی که روز قیامت دیدند سرنوشت آن‌ها عذاب ابدی است، هرچه پیروان از آن‌ها می‌پرسند که تکلیف ما چه شد؛ ما عمری را برای شما هورا کشیدیم و کف زدیم و مجسمه‌های شما را درست کردیم؛ عکستان را بوسیدیم، و بر دیوارها زدیم، جزای کار ما چه می‌شود، پیشوایان به آنان پاسخ می‌دهند که خودمان از سرنوشتمان خبر نداشتیم. در این هنگام است که پیوندها گسسته می‌شود و رابطهٔ رهبری و پیروان از بین می‌رود.

در آن روز، ابتدا پیشوایان کفر و ضلالت را، سپس پیروان آن‌ها را به جهنم می‌برند: **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَزْدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِزْدُ الْمَوْرُودُ.**^۲ پیروان آنان، به علت منافع و

۱. بقره (۲)، ۱۶۵.

۲. «در روز قیامت، او پیشاپیش قومش خواهد بود و آن‌ها را به همراه خود وارد آتش می‌کند و چه ورودگاه بدی است آتشی که بر آن وارد می‌شوند.» هود (۱۱)، ۹۸.

سعادت خویش، رهبران خود را می‌پرستیدند تا آنان باری را از دوششان بردارند. اگر این رهبران، در دنیا کارهایی برای پیروانشان کرده‌اند، این فقط برای آزمایش خدا بوده و به اذن خدا این اختیار به رهبران آنان واگذار شده است؛ ولی در آخرت می‌فهمند که اشتباه بزرگی را مرتکب شده‌اند.

در این آیات، اسم عذاب، سه بار پشت سر هم تکرار شده است که یکی از آن‌ها شدیدالعذاب بودن خدا را بیان می‌کند. پیروی نکردن از خدا و دستورهای او، انسان را از سعادت محروم و به عذاب ابدی مبتلا می‌کند. ضرر این کار فقط محرومیت از سعادت دنیایی نیست؛ بلکه عذاب شدید آخرتی را به دنبال دارد.

نکته دیگر این است که وقتی پیروان، حقیقت پیروی خویش را که عذاب و قهر الاهی است می‌بینند، می‌گویند: ای کاش ما به دنیا باز می‌گشتیم تا از رهبران خود تبری بجوییم! روز قیامت صحنه عجیبی است. کسی که یک عمر به دنبال کسی رفته تا او را سعادت‌مند کند، به عذاب ابدی دچار می‌شود. من در این جا نمی‌توانم مثال‌های عینی بزنم؛ اما می‌توانید این نمونه را در ذهنتان تصور کنید: کسی به عشق یک نفر، عمری زحمت می‌کشد و زندگی می‌کند؛ برای او پول فراهم می‌آورد و خرج می‌کند؛ شب‌ها با یاد او به خواب می‌رود و روزها با یاد او از خواب بیدار می‌شود؛ در محل کار، با دوستانش درباره او صحبت می‌کند و می‌کوشد تا پیرو و همفکری مثل خودش برای او بیابد؛ از مسلک او پیروی می‌کند؛ تمام دارایی خود را در راه هدف‌های او به کار می‌گیرد؛ عمری او را می‌پرستد و فقط اسم خدا را روی او نمی‌گذارد تا این که ناگهان جریان عوض می‌شود و از یک نشئه به نشئه‌ای دیگر می‌رود. وقتی آن شخص از جهان مادی چشم می‌بندد، نگاهش به جهان آخرت باز، و آن جا متوجه می‌شود عمری را که در آن، به کسی دیگری غیر از خدا دل بسته و از او اطاعت کرده، با ضرر و خسران تباه کرده است: **كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ**. آن وقت است که بسیار حسرت می‌خورد و بیزاری جُستن از او را آرزو می‌کند.

محبت مؤمنان به خدا و اولیای خدا

درسی که از این آیات شریف می‌گیریم، این است که در اتخاذ پیشوا و رهبر، از روی احساسات خام، به کسی دل نبندیم و خود را در اختیار او قرار ندهیم.

اگر قرار باشد انسان به کسی دل ببندد، باید به خدا دل ببندد؛ اگر قرار باشد از یاد کسی خرسند شود، باید از یاد خدا خرسند شود: **مَوْلَايَ يَذْكُرُكَ عَاشَ قَلْبِي**^۱ اگر قرار باشد دل انسان با یاد کسی زنده شود، باید با یاد خدا زنده شود؛ اگر قرار باشد انسان پیرو محض شخصی بشود، باید پیرو اولیای خدا باشد؛ زیرا آنان از اشتباه معصوم و مصونند و خدا آنان را ضمانت کرده است.

کار نباید به جایی برسد که افرادی را با پیامبر و امام مقایسه کنیم و بگوییم بازده کار فلان شخص، بهتر از فلان امام معصوم علیه السلام بوده است. اگر قرار باشد تابع کسی باشیم، چرا تابع امام زمان علیه السلام، یا تابع کسی که امام زمان علیه السلام او را معین فرموده است نباشیم. آیا درست است انسان پیرو کسی شود که هیچ ضمانتی برای صحت در افکار و عقاید و روشش وجود ندارد و در رفتارش نیز علایم اشتباه دیده می‌شود؟! هنگامی که انسان به کسی علاقه می‌یابد، محبت و علاقه‌اش باعث می‌شود چشم و گوش او بسته شود و دیگر عیب‌ها و خطاهای او را نبیند: **حُبُّ الشَّيْءِ يُعَمِّي وَ يُصِمُّ**.

حالا این پرسش پیش می‌آید که چه کسی صلاحیت این نوع محبت را دارد. در پاسخ باید گفت: کسی صلاحیت این نوع محبت را دارد که از اشتباه مصون باشد. اگر انسان احتمال بدهد کسی که مورد علاقه او است، در کارهایی که انجام می‌دهد، اشتباه می‌کند، دیگر نباید از او پیروی کند؛ زیرا انسان باید از کسی پیروی کند که از اشتباه مصون باشد؛ چه رسد به این که به اشتباه کردن او یقین یابد.

وظیفه ما این است که در درجه اول، محبت خدا را در دل داشته باشیم و از او پیروی کنیم، و در درجه دوم، مطیع پیامبر صلی الله علیه و آله باشیم: **مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ**^۲ و در

۱. «مولای من! با یاد تو قلبم زندگی و نشاط می‌یابد.» قسمتی از دعای شریف ابو حمزه ثمالی از زبان مقدس امام الساجدین، حضرت زین العابدین علیه السلام. (ر.ک: شیخ عباس قمی، *مفاتیح الجنان*، مناجات ابو حمزه ثمالی، اعمال سحرهای ماه رمضان؛ علامه مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۹۸، ص ۸۹، ح ۲، باب ۶)

۲. «هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای این که به فرمان خدا از وی اطاعت شود.» نساء (۴)، ۹۴.

درجه سوم، از امامان معصوم که به امر خدا مطاع مطلق هستند، تبعیت کنیم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**، و سر انجام، در عصر حاضر باید از کسی تبعیت کنیم که شبیه‌ترین مردم به امام معصوم علیه السلام است و به اذن او مرتبه‌ای از حکومت امام معصوم را دارا است. ما باید مرتبه‌ای از مراتب محبتی را که به امام زمان علیه السلام داریم، به ولی فقیه و جانشین او نیز داشته باشیم؛ زیرا او جانشین امام زمان در دوران غیبت است؛ اما چگونه می‌توان از کسی که با هیچ میزان و معیاری، لیاقت جانشینی امام معصوم را ندارد، اطاعت کرد.

لزوم فهم دقیق روایات مربوط به امام عصر علیه السلام

درباره وجود مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف روایات فراوانی وارد شده است که در اسناد و مضامین آن‌ها اختلافی دیده نمی‌شود؛ ولی در عین حال، فهم و معنای آن روایات برای انسان ابهام‌آمیز است. گاهی این ابهام‌ها در مسائل شخصی و وظایف ساده فقهی ایجاد می‌شود که در این صورت مشکل چندانی را پدید نمی‌آورد و نهایتش این است که انسان، از حکم واقعی روایت محروم می‌شود و فقط به حکم ظاهری آن عمل می‌کند؛ اما گاهی اختلاف فهم و برداشت نادرست از روایت، با سرنوشت جامعه مسلمانان ارتباط می‌یابد.

متأسفانه در زمینه روایات مربوط به دوران غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برداشت‌های نادرستی صورت گرفته است که این روایات از نظر سند و دلالت باید مورد دقت و اجتهاد قرار گیرد. باید به این واقعیت تلخ اعتراف کنیم با این که به وجود مقدس ولی عصر علیه السلام معتقدیم و ادعای سربازی حضرت را داریم و خود را منتظر ظهور آن بزرگوار می‌دانیم، برای بررسی موارد جزئی این روایات، به اندازه کافی نکوشیده‌ایم.

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و از پیامبر خدا و اولوالامر [= اوصیای پیامبر] پیروی کنید» نساء (۴)، ۵۹.

همه ما از خردسالی در مجالس مذهبی، از گویندگان و خطیبان مطالبی را در زمینه غیبت و انتظار امام زمان علیه السلام شنیده یا به کتاب‌هایی در زمینه تاریخ امامان علیهم السلام برخورد کرده‌ایم. در این میان، گاهی پرسش‌هایی به ذهنمان خطور کرده است؛ اما به خودمان اجازه نداده‌ایم در برابر آن خطیب یا مرثیه‌خوان آن‌ها را مطرح کنیم؛ برای مثال، این سؤال برای ما پیش می‌آید که علت قیام و کشته‌شدن حضرت سیدالشهدا علیه السلام چه بوده است؟ آیا برای این بود که شفیع مسلمانان شود؟! چرا امام معصوم و بنده شایسته خدا برای شفیع بودن در قیامت باید کشته شود؟! پرسش‌های فراوانی از این قبیل در ذهن انسان مطرح می‌شود که پاسخ روشنی برای آن‌ها نمی‌یابد. بحمدالله در طول زمان، با افزایش سطح معلومات و با وجود عالمان و بزرگان دین، جواب بعضی از این پرسش‌ها داده شده است. گاهی روایتی را که واعظ می‌گوید، معانی دقیق‌تری دارد؛ ولی به آن معانی بی‌توجه است.

بررسی روایت عزوبت و گوشه‌گیری در آخرالزمان

ما روایاتی درباره غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت شنیده و خوانده‌ایم که در بعضی از این زمینه‌ها، نقاط ابهامی وجود دارد؛ برای مثال، نقل می‌کنند که در روایتی، درباره وظیفه مردم زمان غیبت امام زمان علیه السلام آمده است:

كُونُوا إِجْلَاسَ يَثُوثِكُمْ؛

یعنی مثل پلاس در گوشه اتاق بیفتید و از خانه بیرون نروید و به جامعه کاری نداشته باشید. آیا این امکان دارد که انسان با جامعه سر و کاری نداشته باشد و از خانه بیرون نیاید؟! روایات دیگری را نیز نقل می‌کنند که در دوره آخرالزمان، جبّاران و کافران بر مردم مسلط می‌شوند، و زمین از فساد سرشار می‌شود. روایتی را نقل کرده‌اند که در این دوره اگر زن‌ها مار بزایند، از فرزند بهتر است. روایتی هم وجود دارد که در دوره آخرالزمان، عزوبت و مجرد ماندن حلال می‌شود؛ یعنی مردان نباید زن بگیرند؛ چون اگر بچه‌دار شدند، فرزندان ایشان دشمن دین می‌شوند و در زمین فساد می‌کنند و عواقب بد اعمال فرزندان برای پدران باقی خواهد ماند.

به فرض که سند این روایات صحیح باشد، آیا دستورهای شرعی تبعیدی هستند یا مطالب ارشادی؟ آیا این روایات به تمام اعصار آخرالزمان از زمان غیبت امام زمان علیه السلام تا قیامت مربوط می‌شود؟ آیا حتی عصر حضور پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نیز جزو این دوران بوده است؟ آیا در طول این قرون، در مکان‌هایی که مسلمانان زندگی می‌کرده‌اند، این مطالب صادق بوده است؟ آیا در دوره آخرالزمان، مؤمنان هم نباید بچه‌دار شوند؟! کافران به این حرف‌ها و اعمال اهمیتی نمی‌دهند و اگر قرار باشد فرزندان مؤمنان، دشمنان دین شوند، کافران بهتر می‌توانند این کار را انجام دهند. در این صورت، نتیجه بچه‌دار نشدن مؤمنان این می‌شود که نسل آنان منقرض شود. در صورتی که این روایات، صحیح باشند، روایات مهمل و بیهوده‌ای هستند.

صرف نظر از سلسله روایات جعلی و دروغینی که به دست ما رسیده است، اگر روایات صحیحی نیز به دست ما برسد، به این ابهام مبتلا می‌شویم که منظور گوینده در فلان روایت چه بوده است و ما به چه اندازه می‌توانیم به عموم و اطلاق روایات تمسک کنیم. گاهی متأسفانه کار به جایی می‌رسد که همین روایات عمومی غیرمعتبر با مضامین عجیب و غریب، بر محکمت کتاب و سنت حاکم، و بین مردم چنان شایع می‌شود که گویی آن محکمت فراموش شده یا اصلاً وجود نداشته است. چه بسا این روایات، سند معتبری نیز نداشته و در مضمون آن نیز اختلاف باشد؛ ولی با این حال، چنین روایاتی را ملاک عمل قرار داده، به آن‌ها استناد می‌کنیم و محکمت کتاب سنت را به فراموشی می‌سپاریم. اگر این اعمال در مسائل شخصی پیش بیاید، مشکل چندانی پدید نمی‌آورد؛ برای مثال در شک بین رکعت سوم و چهارم نماز؛ اما بعضی از این روایات با سرنوشت حیات میلیون‌ها مسلمان پیوند می‌یابد و استفاده از هر دسته آن‌ها، جامعه مسلمانان را به شکل خاصی درمی‌آورد.

فرض کنید اگر بخواهیم به این روایت عمل کنیم که در دوره آخرالزمان، عزوبت حلال است و مسلمانان نباید بچه‌دار شوند، به واقع چه اتفاقی خواهد افتاد. نتیجه پیروی از این روایت این است که فقط نسل کافران باقی می‌ماند و نسل مسلمانان منقرض می‌شود. آیا

عقل ما نمی‌تواند تشخیص دهد که این سخن، کلام معصوم است یا نه؟! ما نباید این روایات را دستور شرعی و تعبّدی برای کلّ جامعه اسلامی در دوره آخرالزمان در نظر بگیریم. این که در دوره آخرالزمان، مسلمانان نباید بچه‌دار شوند؛ نباید از خانه‌هایشان بیرون روند و نباید در مسائل اجتماعی جامعه شرکت کنند، عقیده بسیار نادرستی است. این عقیده نیز که انسان باید به انتظار ظهور امام زمان علیه السلام در گوشه‌ای بنشیند و فقط ذکر بگوید، عقیده‌ای انحرافی است.

دستورهای شرع، تابع مصالح اجتماعی است. این طور نیست که وقتی به شرع رسیدیم، عقل را در نظر نگیریم. بدون در نظر گرفتن عقل در فقه، هیچ مسأله فقهی را نمی‌توان اثبات کرد. اگر فقیهان، بعضی از مسائل را تصریح نکرده‌اند، برای آن است که انسان می‌فهمد فلان روایت، به اصول عقلی استناد دارد. روایات و آیات فراوانی در زمینه امر به معروف و نهی از منکر در قرآن آمده است که اگر امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، بر مردم بلا نازل خواهد شد. دین از بین می‌رود و نماز و روزه بین مردم فراموش می‌شود. در این صورت، اعتقاد به این که چون دوره آخرالزمان است، باید از امر به معروف و نهی از منکر دست برداریم و در گوشه خانه بنشینیم و فقط ذکر بگوییم، نادرست است. این عقیده که هرکسی باید دین خود را نگه دارد، عقیده اشتباهی است؛ زیرا اگر امر به معروف و نهی از منکر نبود، اسلام به من و شما نمی‌رسید. اگر تعلیم و ارشاد و اصلاح در اجتماع نمی‌بود، دین اسلام و جامعه اسلامی باقی نمی‌ماند. آیا هیچ عقل سالمی می‌پذیرد که به چنین روایاتی عمل کنیم و سرنوشت میلیون‌ها مسلمان را با آن رقم بزنیم؟!

معنای انتظار فرج در آخرالزمان

وظیفه ما در زمان غیبت امام زمان علیه السلام این است که منتظر فرج حضرت باشیم که این انتظار، برترین عبادت است: **أَفْضَلُ أَعْمَالٍ شِيعَتِنَا إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ**؛^۱ با فضیلت‌ترین اعمال

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۶، ح ۱، باب ۹.

شیعیان ما انتظار فرج است. ثواب انتظار فرج امام زمان، از ثواب روزه گرفتن و نماز خواندن و جهاد کردن در راه خدا بیش تر است. مادرباره این گونه روایات، فهم دقیق و کاملی نداریم. حتی در مقام تحلیل این روایات، به این نتیجه می‌رسیم که برای امیدوار نگه داشتن مردم است. درست نیست که با وجود این همه ظلم در دنیا، از انتظار فرج امام زمان علیه السلام ناامید شویم: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُؤَاتٍ** البأساء و الضراء و زلزلا حتى يقول الرسول و الذين آمنوا معه متى نصر الله إلا إن نصر الله قريب! آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آن‌ها رسید و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند، گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.

در جایی دیگر آمده است:

حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ^۱ تا آن گاه که رسولان مأیوس شدند و مردم گمان کردند به آنان دروغ گفته شده است. در این هنگام، یاری ما به سراغ آن‌ها آمد؛ پس آنان را که خواستیم، نجات یافتند و مجازات و عذاب ما از قوم گنهکار باز گردانده نمی‌شود.

این احساس یأس و ناامیدی در امت‌های قدیم نیز وجود داشته است. وقتی ما منتظر فرج امام زمان علیه السلام باشیم، در جامعه فعالیت می‌کنیم. وقتی انسان مأیوس شود و گمان کند که از دستش کاری بر نمی‌آید، با خیال راحت به مرگ تن می‌دهد. کسی در دنیا هدفدار زندگی می‌کند که منتظر فرج امام زمان ارواحنا فداء باشد.

راه استفاده از روایات این است که تمام روایات، و قراین آن‌ها را با دلیل، از نظر سند بررسی کنیم؛ یعنی این که صدر و ذیل روایت را مورد دقت قرار دهیم و روایات مشابه

۱. بقره (۲)، ۲۱۴.

۲. یوسف (۱۲)، ۱۱۰.

دیگری را که در مقام و مکان دیگری وارد شده است، با آن تطبیق کنیم. مهم‌ترین اصل استفاده از روایات این است که محکمت را فدای متشابهات نکنیم. دو سلسله از محکمت وجود دارند که از نصّ قرآن، نصّ سنت، روایت متواتر و روایات صحیح و دارای سند معتبر استنباط می‌شوند. ما باید در وهلهٔ اول، محکمت را بیابیم؛ سپس با توجه به آن‌ها سراغ متشابهات روایات برویم.

توطئه دشمنان برای تسلط بر شیعیان

کدام آیه و روایت و کدام دلیل عقلی برای ما تجویز می‌کند که اگر مسلمانان دیگری زیر ستم بودند، به آن‌ها کاری نداشته باشیم؟! روایات فراوانی داریم مبنی بر این که اگر به مؤمن و مسلمانی خدمت، و نیاز او را رفع کنید، ثواب فراوانی خواهید داشت. در سرزمین‌هایی چون فلسطین، افغانستان و عراق انسان‌ها کشته می‌شوند و به ناموسشان تجاوز می‌شود. با وجود این، کشورهای استعمارگر می‌گویند: دخالت نکنید! آیا روایت اعانتِ مظلوم محکم است یا آن روایت گوشه‌گیری که هیچ سند معتبری ندارد؟! این روایت باید ملاک تفسیر قرار بگیرد یا آن روایت؟! ما باید بیش‌تر به چنین روایاتی تمسک جوییم تا اصول مسائل اسلام را بهتر درک و باور کنیم. دین، بر پایهٔ چنین روایاتی برپا شده و برای تحقق بخشیدن به این روایات پدید آمده است. هرچه بیش‌تر دربارهٔ این روایات بیندیشیم، به فروع و مسائل جزئی دین بهتر خواهیم رسید؛ اما وقتی شیپور را از سر گشادش بزنیم و محکمت یک روایت را رها کرده، سراغ جزئیات متشابه آن برویم، جامعه را به بزرگ‌ترین بلاها گرفتار خواهیم کرد. آن وقت است که شیطان بدون هیچ زحمتی به اهداف پلیدش می‌رسد. این راه، برای دشمنان اسلام بهترین راه تسلط بر مسلمانان است.

اعتقاد به قضا و جبر، مطلبی است که شیاطین بزرگ میان اهل سنت رواج داده و از آن، نتیجهٔ خوبی گرفته‌اند. اهل تسنن اعتقاد دارند: اطاعت از هر کسی که سلطان باشد، واجب است. حتی تصریح می‌کنند اگر سلطانی که خواهان عدالت است، ضد سلطانی دیگر که در حال حکومت بر مسلمانان است، قیام کند، قیامش گناه است و باید در مقابل

مبارزه حق طلبانه او ایستاد و او را کُشت؛ ولی اگر همان سلطان بر مردم تسلط یافت، آن موقع اطاعتش بر مردم واجب می‌شود؛ یعنی همان کسی که تا دیروز قتلش بر مردم واجب بود، اطاعتش بر مردم واجب می‌شود. وقتی این اعتقاد را بین عوام اهل سنت رواج دادند، سلطان را به راحتی فریفته، او را می‌خرند و مردم نیز اطاعت از سلطان را امری واجب می‌دانند.

اگر استعمار بخواهد بر اهل تشیع نیز مسلط شود، بهتر از ترویج روایات ناصحیح و برداشت نادرست از روایات صحیح نقشه‌ای نخواهد یافت؛ در نتیجه، نسل آینده شیعه نسل کافر و فاسقی خواهد بود و از آموزه‌ها و معارف دینی محروم خواهد شد و هیچ عاملی برای مقاومت آنان در جامعه وجود نخواهد داشت. پشتیبان همه این انحراف‌ها، اسرائیل، انگلیس، امریکا و ابلیس است؛ ابلیسی که همیشه وجود داشته، تا پایان دنیا نیز وجود خواهد داشت. اصل چنین روایتی هیچ پایه و اساسی ندارد یا اگر هم وارد شده، به صورت معنای موقت و احتمالی بوده است.

نتیجه می‌گیریم که اهل علم، در فهم درست اصول مسائل اعتقادی که به طور طبیعی به هدف خلقت و تشریح مربوط می‌شود و نیز در ارائه درست مسائلی که جنبه اصولی در زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد، وظیفه خطیری بر عهده دارند و نباید نیرو و عمرشان را در بررسی بعضی از مسائلی که مورد نیاز مردم در زندگی نیست، صرف کنند. اگر انسانی نتواند اثبات کند که تسبیحات اربعه در نماز یک مرتبه است یا سه مرتبه، در جامعه اشکالی ایجاد نمی‌کند؛ اما آیا نباید در مقابل ظلم مقاومت کرد؟ آیا نباید اسلام راستین را در سطح جامعه و جهان ترویج کرد؟! آیا در برابر فساد و فتنه‌انگیزی مفسدان و جباران عالم، مسؤولیتی نداریم؟ این پرسش‌هایی است که اگر پاسخ آن‌ها را درست درک نکنیم، سرنوشت جامعه تغییر می‌کند. اگر کسی ببیند خون‌های مسلمانان به زمین ریخته، و به نوامیس آنان تجاوز می‌شود و در عین حال کاری انجام ندهد، او نیز در این جنایات شریک خواهد بود. اگر قرار بود در طول دفاع مقدس، تسلیم صدام و دیگر کشورهای استعمارگر بشویم، این همه کشته و زخمی و اسیر نمی‌دادیم. اسلام با هشت سال جنگ تحمیلی، بار دیگر در ایران احیا شد. کشورهای ابرقدرت با هم متحد شده‌اند و می‌خواهند

با تبلیغات گسترده خود با اسلام مقابله کنند. کشورهای استعمارگر، کشور ایران را راحت نمی‌گذارند. این کشورها به تدریج افراد ناآگاه ایران را می‌فریبند تا به اهداف شوم خود برسند؛ ولی بحمدالله اکثر قریب به اتفاق مردم ایران، مسائل را به خوبی درک می‌کنند و از این توطئه‌ها فریب نمی‌خورند.

اگر امروز امریکا به افغانستان و عراق حمله می‌کند، برای این است که بتواند راه‌های نفوذ به ایران را بیابد و حمله‌ای چند جانبه را با طرح و برنامه‌های قبلی ضد ایران به پا کند و به قول خودشان قضیه ایران را تمام کنند؛ البته خدا هیچ‌گاه نمی‌گذارد خون‌های پاکی که مردم ایران برای اسلام داده‌اند، پایمال شود: **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيمَ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛** کافران می‌خواهند نور خدا را با نفس تیره و گفتار جاهلانۀ خویش خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را به منتهای ظهور و حد اعلای کمال برساند؛ هرچند کافران ناراضی و مخالف آن باشند. او خدایی است که رسول خود را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا آن را بر همه ادیان عالم برتری دهد؛ هرچند مشرکان ناخشنود و مخالف باشند. اینان با نقشه‌های پیشین به ما پیشنهاد می‌کنند مصالحه و همکاری کنیم؛ زیرا از جنگ کردن با ما هراس دارند که مبادا در جنگ با ما دوباره شکست بخورند و کشور ایران به صورت قدرت دیگری در دنیا مطرح شود و دنیا به آن توجه ویژه‌ای بکند.

ما به عصمت و امام معصوم معتقد هستیم؛ ولی لازم است این فهم را تعالی بخشیم. باید اسلام و حکومت حق را در جهان گسترش داد تا مردم جهان حکومت حق را ببینند و بر ایشان حجت تمام شود. ما باید اصل بینش اسلامی را درباره جنگ و جهاد و توسعه اسلام بپذیریم تا بتوانیم مسائل دیگر را در پرتو آن حل کنیم؛ ولی با یک روایت بی‌سند توقع داریم همه این مشکلات حل شود. نداشتن فهم درست و دقت کافی در مسائل دینی، از ضررهایی که دشمنان به اسلام می‌زنند، کم‌تر نیست.

منظومه ولایت ۱

ضرورت تبیین عقلانی ولایت
فتنه‌پذیری ایمان در آخرالزمان
ابعاد گسترده ولایت
مراتب ولایت
آثار ولایت

۱. رضایت به تدبیر الهی

۲. رهیدگی از هر حزن و هراس

رابطه ولایت خدا با ولایت معصومان علیهم السلام

رابطه محبت با ولایت

فضیلت تولا و تبرای خالصانه

راه‌های تقویت رابطه ولایی با امام زمان ارواحنا فداه

۱. تقویت رابطه عارفانه

قلب امام زمان، تجلی‌گاه خواست خدا

۲. اظهار محبت خالصانه

۳. برقراری رابطه عاشقانه



ضرورت تبیین عقلایی ولایت

به بهانه این ایام مبارک، چه خوب است بکوشیم درباره بعضی از معارف اهل بیت علیهم السلام بحث و گفت و گو کنیم و از خدا بخواهیم که در پرتو انوار اهل بیت علیهم السلام، معرفت و محبت ما را به خود و اولیای خودش افزون تر کند. روابط ما با اهل بیت علیهم السلام با مفاهیمی از قبیل امامت، ولایت، مودت، محبت، تشیع و مفاهیمی از این قبیل مطرح می شود.

الحمد لله ما مشمول بزرگ ترین نعمت های خدا، یعنی ولایت اهل بیت علیهم السلام هستیم؛ در قلب به آنها عشق می ورزیم، و مودت و محبت خود را به اهل بیت علیهم السلام در عمل ظاهر کنیم. همه این ها درست است؛ اما این ارتباطات چگونه باید تقویت شود، و تقویت این ارتباط مقدس چه تأثیری بر سعادت ما می نهد و چه جایگاهی در مجموعه معارف اسلامی دارد؟ می دانیم معارفی که خدای متعالی به وسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل فرموده، مجموعه هماهنگ، منسجم و متناسبی است که هر کس بیش تر با این معارف آشنا باشد، ارتباط و انسجام و هماهنگی آنها را بهتر درک می کند. جایگاه ولایت اهل بیت علیهم السلام میان مجموعه معارف اسلامی کجا است؟ چطور است که انسان اگر این ولایت را داشته باشد، به کمال و مقام های عالی می رسد و اگر نداشته باشد، از کمالات و مقام ها محروم می شود. ولایت در حرکت تکاملی انسان، دارای چه جایگاه و نقشی است؟

روایات عجیبی درباره ولایت اهل بیت علیهم السلام وارد شده است؛ روایاتی فراوان در ستایش کسانی که دارای این ولایت هستند و نیز روایاتی کوبنده در سرزنش کسانی که از این نعمت محرومند. همه ما کم و بیش این روایات را شنیده ایم و به آنها معتقدیم؛ اما امروز زمانه ای است که باید درباره معارف و اعتقادات بیش تر حساس باشیم. شاید در همین زمان نیز قشرهایی از مردم هستند که با شنیدن یا خواندن چند روایت در فضایل

اهل بیت علیہم السلام عقیدہ‌شان محفوظ می‌ماند؛ بارشان را می‌بندند و از گمراهی نجات می‌یابند. گاهی بایک روایت که گوینده‌ای روی منبر بخواند، دل‌هایی پاک به عالم بالا پرواز می‌کنند و چنان ارتباط معنوی می‌یابند که ما از آن محرومیم؛ ولی به هر حال، برای نسل معاصر و آینده‌جامعه، به ویژه روشنفکران و تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی باید کوشید تا این مسائل مستدل‌تر، قابل فهم‌تر و عقلانی‌تر مطرح شود.

امروز زمانه‌ای است که گرایش فکری روشنفکران و تحصیل‌کرده‌های دنیا به این سمت حرکت می‌کند که جز ماده و مادیات چیزی را نپذیرند. اگر گاهی نیز از دین و معرفت و ایمان به عالم غیب و ملکوت صحبت می‌شود، آن را تعبیرهای شاعرانه‌ای تلقی و گاهی نیز تصریح می‌کنند که زبان دین، زبان شعری و زبان اسطوره است و آن چه واقعیت دارد، همین عالم مادی است. کسانی که دین را این‌گونه تلقی می‌کنند، وقتی از مقام‌های اولیای خدا، کرامت‌ها، فضایل و ارتباطشان با ملکوت عالم و ملائکه صحبت می‌شود، آن را غیرواقعی و فقط حالت خاص شاعرانه می‌دانند؛ همانند شاعری که در حالتی رؤیایی قرار می‌گیرد و در وصف کره ماه با آن که کره‌ای سنگی و سیاه است و هیچ ارزش و جمالی ندارد، شعرها می‌سراید و زیبایی‌ها می‌شمارد. مادّی‌گرایی، گرایشی همگانی است که روز به روز در دنیا فراگیرتر نیز می‌شود: **وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَىٰ وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ**؛ اینان می‌گویند: چیزی جز همین زندگی دنیایی ما در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی دیگر جای آن‌ها را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار، ما را نابود نمی‌کند. امروزه این عقیده باطل، به گرایشی علمی و فلسفی تبدیل شده است.

در سوی دیگر، درون جامعه مسلمان اهل ولایت، ساده‌اندیشانی پیدا می‌شوند که حتی برای روایات غیر معتبر و بدون سند نیز توجیه‌هایی درست می‌کنند و به چیزهایی معتقد می‌شوند که هرگز قابل توجیه و تبیین نیست. طبیعی است که اگر پای بحث و مناقشه‌ای به میان آید، شکست می‌خورند. ما معتقدیم که باید حقایق دینی را بر پایه‌هایی محکم استوار کنیم و بکوشیم از خود آیات و روایات نکته‌هایی استنباط کنیم که

این معارف را مستدل تر و محکم تر سازد. طوری نباشد که وقتی از ما دلیل مطالبه کنند، در مرحله آخر، به روایت غیرمعتبری برسیم که گوینده‌ای، از کتابی مجهول نقل کرده است. چنین امری برای آینده خطرناک است؛ البته ممکن است آن مطلب فی حدّ نفسه مطلب درستی باشد؛ اما صفت هرچیز دلیل اعتبارش نیست. مبنای اعتقادات ما نباید روایات مجهول، ضعیف و از کتاب‌های ناشناخته باشد. باید در مطالب دقت کنیم و استدلال‌هایی محکم برای عقایدمان بیابیم.

فتنه‌پذیری ایمان در آخرالزمان

ما باید در این بُرهه حسّاس و سرنوشت‌ساز، میان این دو گرایش افراط و تفریط گونه، مشی مستقیم، معتدل، عاقلانه و حکیمانه عمیق علمی را اتخاذ کنیم که هم برای خودمان و هم برای نسل معاصر و هم آیندگان مفید باشد و بتواند از مرزهای عقیدتی و ایمانی مردم محافظت کند. عقیده و ایمان در این زمان، در معرض خطرهای جدی قرار گرفته است؛ همان‌طور که چنین فتنه‌هایی را برای دوران آخرالزمان پیش‌بینی فرموده‌اند:

يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَ يُمَسِي كَافِرًا؛^۱

مردم در آخرالزمان در صبح‌گاهان مؤمنند و در عصرگاهان بی‌ایمان و کافر می‌شوند.

امروز همان روزگاری است که ایمان‌ها خیلی راحت از دست می‌رود. به تقویت ایمان باید اهمیت داد. باید زحمت کشید؛ باید فکر کرد؛ استدلال کرد؛ کتاب‌ها خواند و بحث کرد. ارزش این مسائل از مسائل طهارت و نجاست، غسل و تیمم و وضو کم‌تر نیست. اگر جا دارد درباره مسائل طهارت، صدها کتاب با حجم چند صد صفحه‌ای نوشته، و میلیون‌ها ریال صرف نشر آن‌ها شود و صدها برابر آن برای تجهیز و تشکیل درس و کلاس به کار رود؛ البته سزا است که دست کم چیزی شبیه آن برای عقاید که ریشه همه این‌ها به شمار می‌رود، در نظر گرفته شود.

۱. عن ابی عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ الْعَبْدَ يُصْبِحُ مُؤْمِنًا وَ يُمَسِي كَافِرًا وَ يُصْبِحُ كَافِرًا وَ يُمَسِي مُؤْمِنًا...». علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۲۵، باب ۳۴، ح ۱۷

ابعاد گسترده ولایت

حال بنگریم که اعتقاد ما به ولایت اهل بیت علیهم السلام چگونه است؟ آیا منظور از ولایتی که از آن دم می‌زنیم و آن را مؤثرترین عامل در تکامل معنوی انسان می‌دانیم، فقط مسأله‌ای تاریخی است؟! آیا منظور از ولایتی که در روایات، این همه بدان اهمیت داده و در ادبیات و اشعار ما نیز فراوان بر آن تأکید شده، همین است که بگوییم علی و اولاد معصوم علیهم السلام جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند یا این که مسأله ولایت، فراتر از هر مسأله تاریخی است و این حقیقت را در بر دارد که کلام اهل بیت علیهم السلام همچون کلام خدا و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما حجّت است، و چون کردار و گفتار ایشان حجّت دارد، باید با ایشان در عمل هم عهد و هم پیمان شویم و به سیره‌شان عمل کنیم؟

در پاسخ باید گفت که مسأله ولایت، از همه این امور نیز بالاتر و جدی‌تر است. از دیدگاه قرآنی و روایی، این مطلب قطعی است که سخنان اهل بیت علیهم السلام برای ما حجّت دارد و باید بدان عمل کنیم؛ اما مسأله ولایت و موالات در بردارنده حقایقی بس والاتر است.

در عصر ما، به دلیل اهمیت یافتن مسائل سیاسی اسلام که بخش مهمی از معارف اسلامی را تشکیل می‌دهد، بُعد خاصی از مفهوم ولایت بیش‌تر مورد تأکید واقع شده است که همان مسأله سیاست و امامت امت و به تعبیر دیگر، بُعد سیاسی - اجتماعی مفهوم ولایت است.

در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام آمده است:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: الْوَلَايَةِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ
مَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ.^۱

بنای اسلام بر پنج پایه استوار شده است: ولایت و نماز و زکات و روزه و حج، و به چیزی با فضیلت‌تر از ولایت در روز غدیر دعوت نشده است.

ولایتی که در این روایت مطرح شده، نه فقط به معنای دوست داشتن که به معنای

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار ج ۶۸، ص ۳۳۲ باب ۲۷، ح ۸.

پذیرفتن حق حاکمیت و حکومت الاهی است؛ حقی که پس از خداوند برای پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ و نایبان و والیان ایشان، به اذن خداوند ثابت است. پذیرش ولایت در این جا بدین معنا است که عقیده داشته باشیم اهل بیت ﷺ از سوی خداوند، بر امت اسلامی حق ریاست و حاکمیت داشته‌اند و دارند و از همین روی در جهت برقراری حکومت اسلامی همواره کوشیده‌اند. ما نیز وظیفه داریم راه ایشان را ادامه داده، زمینه را برای حکومت امام معصوم یا جانشین و نایب او، یعنی ولی فقیه جامع شرایط فراهم سازیم و در راه پابرجایی نظام ولایت فقیه که استمرار ولایت معصومان ﷺ است بکوشیم؛ اما حقیقت ولایت از این هم فراتر و گسترده‌تر است. با بررسی روایات مربوط به ولایت در می‌یابیم که بُعد سیاسی - اجتماعی ولایت فقط یکی از ابعاد مفهوم گسترده ولایت است؛ مفهومی ژرف که همچنان جا دارد موضوع پژوهش‌هایی گسترده و کاربردی قرار گیرد.

مراتب ولایت

مفهوم ولایت که در قرآن کریم و روایات به صورت‌های گوناگونی مطرح شده است، گاهی به ولایت اهل بیت ﷺ اختصاص دارد و گاهی درباره ولایت هر ولی خدا و هر مؤمن صالح است. به عبارت دیگر، یک ولایت الله داریم: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**^۱ کسانی که خود را تحت ولایت الله قرار می‌دهند، متقابلاً خدا هم ولایت آن‌ها را بر عهده می‌گیرد: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا**^۲ هرکسی که ولی خدا شد، خدا هم ولی او است. این ولایت، رابطه‌ای طرفینی بین مؤمنان و خداوند است. مؤمن ولی خدا، و خدا هم ولی مؤمن است. این ولایت، در رابطه انسان با خدا وجود دارد. دنباله ولایت خدا، ولایت رسول الله ﷺ و ولایت اهل بیت ﷺ است. وقتی می‌گوییم: ولایتی که برای خدا هست، برای پیغمبر ﷺ و اهل بیت ﷺ نیز وجود دارد، منظور فقط حکومت نیست؛ بلکه تمام شؤون

۱. بونس (۱۰)، ۶۲.

۲. بقره (۲) ۲۵۷.

ولایت را در بر می‌گیرد؛ البته در شعاع ولایت خداوند، مسأله حکومت نیز مطرح می‌شود؛ چون خدا است که حاکم و قانون را تعیین می‌کند. بدین ترتیب، حکومت، یکی از شؤون ولایت الله است.

ولایتی که به خدا، پیغمبر ﷺ، امیرمؤمنان و دیگر امامان معصومین نسبت داده می‌شود، مفهومی است که تشکیک مراتب دارد. مرتبه اعلا و ذاتی آن، برای خداوند متعالی، و مرتبه بعدی آن ویژه رسول الله ﷺ و مراتب بعدی آن برای امامان علیهم السلام ثابت است؛ اما حقیقت این ولایت چیست؟ رابطه بین خدا و بنده، رابطه عبودیت و ربوبیت است. اگر ما این رابطه را با اختیار خود پذیرفتیم و در عمل تحقق بخشیدیم، آن وقت رابطه‌ای متشابهة الطرفین تحقق می‌یابد که ما ولی او می‌شویم و او نیز ولی ما می‌شود؛ اما اختیار این رابطه به دست من و شما است. ما باید با اختیار خودمان این رابطه را برقرار و تقویت کنیم. رابطه عبودیت و ربوبیت، امری تکوینی است. چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، خدا خدا است و ما هم بنده‌ایم؛ اما ولایت تشریحی، رابطه‌ای اختیاری است که ما باید بپذیریم؛ یعنی بگوییم خدایا! ما بپذیرفتیم که تو خدا هستی و ما بنده‌ایم. حال چگونه باید این معنا را تحقق بخشیم؟

آثار ولایت

اگر رفتار ما با خدا چنان باشد که ربوبیت او و عبودیت ما اقتضا می‌کند، رابطه ولایت بین فرد و خدا برقرار می‌شود. ولایت و ربوبیت الهی، چه چیزی را اقتضا می‌کند؟

۱. رضایت به تدبیر الهی

ربوبیت او یعنی این که او صاحب اختیار همه چیز ما است. مالک وجود ما، مالک حیات ما و مالک هرچه به ما داده است. اگر رابطه ما با خدا این چنین باشد که خدا را مالک و صاحب اختیار هر چیزی بدانیم و تدبیر خودمان را به دست او بسپاریم، در سایه ولایت تشریحی او قرار گرفته‌ایم؛ البته رسیدن به این مقام والا که آدمی تدبیر امورش را به خدا بسپارد؛ به تقدیر و قضای او راضی باشد؛ به او توکل کند و فقط از او کمک بخواهد؛ او را

مدبر زندگی خود بداند؛ او را اصل و صاحب اختیار همه چیز بیابد و تشریح‌ها و دستورهای او را بپذیرد و عمل کند، یک سلسله معارف عمیق را می‌طلبد. رسیدن به این مقام، مراتب گوناگونی دارد. هرکسی برحسب استعدادهایی که دارد، با سرعت یا کندی می‌تواند این راه را کم و بیش بییماید. به هر حال، ده‌ها سال طول می‌کشد تا استعداد و قابلیت هرکسی در این مسیر به فعلیت برسد و از مصادیق اولیاء الله شود.

۲. رهیدگی از هر حزن و هراس

یک اثر ظاهری ولایت که هرکسی براساس آن می‌تواند هم خود را و هم دیگران را بیازماید، این است: لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱ برای اولیای خدا، هیچ خوف و حزنی نیست.

این خاصیت ولایت است که بر اثر آن، بنده، خودش را مالک چیزی نمی‌داند تا بترسد که آن را از دست بدهد. بنابر دیدگاه ولایی، همه چیز مال خدا است. حتی جان هم مال او است. اگر از دست من رفت، برود. مال او رفته، مال من که نبوده است. همه شوون زندگی انسان را در بر می‌گیرد. اگر بین خود و خدا، هم در اعتقاد و هم در عمل، رابطه عبودیت و ربوبیت برقرار کنیم، هیچ جایی برای نگرانی باقی نخواهد ماند: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۲ آنهایی که ربوبیت الله را پذیرفتند و در این راه پایمردی کردند و در عمل نیز برگرفته و اعتقاد و ایمانشان پابرجا ماندند، هیچ ترس و اندوهی در دنیا و آخرت نخواهند داشت.

کسی که خدا را خدا می‌داند، دیگر هیچ باکی ندارد که از او تعریف یا او را سرزنش کنند؛ چرا که وجود او مال خودش نیست. از مملوک خدا تعریف می‌کنند که به خدا مربوط است. اگر مرا سرزنش کنند و به جا باشد، به علت این بوده که نقصی داشته‌ام، و عبودیتم ضعیف بوده است. در این صورت، باید نقصم را برطرف کنم؛ اما اگر بی‌جهت نکوهش کنند، به

۱. یونس (۱۰)، ۶۲.

۲. احقاف (۴۶)، ۱۳.

من ربطی ندارد. من که ملک خودم نیستم. مال خدا هستم و اینان ملک خدا را نکوهش می‌کنند. مثل این که کسی به شما بگوید: دیوار خانه فلانی کج است. خوب باشد. به من چه ربطی دارد؟ من که مال خودم نیستم. اگر کسی را سرزنش کنیم که چشمش فلان و ابرویش فلان است، مخلوقی از مخلوقات خدا است که درباره‌اش صحبت می‌کنیم. به ما ربطی ندارد. مفهوم تملق در زندگی چنین کسی مصداق نمی‌یابد. برای چه کسی تملق بگوید. فقط خدا است که همه خواسته‌ها و نیازهای او را باید تأمین کند. وقتی همه چیز به دست او است، پس برای چه کسی سر خم کند؟ مگر دیگران چه دارند که خدا ندارد؟! خلاصه، آثار ولایت خدا چنان گسترده است که همه امور و شؤون زندگی آدمی را در بر می‌گیرد.

رابطه ولایت خدا با ولایت معصومان علیهم‌السلام

ولایت الله بر ولایت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌تابد. اهمیت مقام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای ما به میزان رابطه‌ای است که با خدا دارد. ولایت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حساب جداگانه‌ای ندارد؛ بلکه شعاعی از همان ولایت الله است. رسول را می‌خواهیم و دوستش می‌داریم؛ چون فرستاده محبوب اصلی ما است؛ چون آینه او است. مگر می‌شود کسی محبوبش را بخواهد، اما جلوه‌گاه و مرآتش را نخواهد؟ محبت به خدا و رسول، دو محبت نیست؛ بلکه محبت به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همان محبت الله است که در آینه تمام‌نمای او ظهور کرده است. رسول الله آینه تمام‌نمای خدا است که همه چیزش تحت تأثیر الهی قرار دارد و از خودش چیزی ندارد.

ولایت خدا پس از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به جانشینان او منتقل می‌شود؛ همان معصومانی که همچون نفس پیامبر هستند و جز در نبوت و رسالت، هیچ تفاوتی با او ندارند. این همان ولایت الله است که در رسول الله و امامان معصوم علیهم‌السلام ظهور می‌کند؛ آن‌گاه مرتبه نازل‌تر این ولایت در هر کس که به آن‌ها نزدیک‌تر است، تجلی می‌یابد.

ولایت اولیای اهل بیت علیهم‌السلام نیز جزو ولایت الله است. چرا اولیای اهل بیت علیهم‌السلام را

دوست می‌داریم؟ چون دوست اهل بیت علیهم‌السلام هستند. اهل بیت علیهم‌السلام را چرا دوست می‌داریم؟ چون دوست خدا هستند. این محبت‌ها از یک‌دیگر جدا نیست؛ بلکه یک سرچشمه است که از مجاری گوناگون جاری می‌شود. نور واحدی است که در درجه‌های متفاوت تنزل می‌یابد. اگر آدم این مطلب را در ذهن داشته باشد، معنای این عبارت را خواهد فهمید که **مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ، وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَا اللَّهَ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ**.^۱ محبت اهل بیت علیهم‌السلام از محبت خدا جدا نیست. معرفت اهل بیت علیهم‌السلام نیز از معرفت خدا جدا نیست.

چگونه می‌شود انسان ولایت الله را بپذیرد و رابطه بندگی خویش را با خدا تقویت کند؛ اما رابطه‌اش را با انبیا تقویت نکند.

رابطه محبت با ولایت

محبت این خاندان برای هرکسی و به هر صورتی که حاصل شود، مطلوب است و سرانجام جایی دستش را می‌گیرد؛ اما هر محبتی ولایت نیست. ممکن است کسی به هیچ دین الهی متدین نباشد؛ اما زندگی امیرمؤمنان علیه‌السلام را دوست داشته باشد؛ چرا که همه چیز او (عدالت، سرپرستی ایتام و فقیران، عبادات، مناجات‌ها، شجاعت، و بلاغت او و...) دوست داشتنی بوده است. مگر ممکن است شخصی فطرت سالمی داشته باشد و این فضایل اخلاقی را دوست نداشته باشد؟! البته هرکس که علی علیه‌السلام را دوست داشت، ولی خدا و ولی علی علیه‌السلام نیست؛ چرا که ولایت علی علیه‌السلام عدل ولایت الله است؛ از این رو باید ارتباطمان را با علی علیه‌السلام به سبب ارتباط با خدا برقرار کنیم و حساب جدایی برای علی علیه‌السلام باز نکنیم. هر کافر لامذهبی هم به علی علیه‌السلام محبت داشته باشد، سرانجام این محبت دستش را خواهد گرفت؛ اما او دیگر ولی علی علیه‌السلام نیست. ولی علی علیه‌السلام آن کسی است که ولایت علی علیه‌السلام برایش همان ولایت الله باشد.

۱. «هر که ولایت شما را بپذیرد، همانا ولایت خدا را پذیرفته است، و هر که با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است، و هر که شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است، و هر که با شما خشم و کینه ورزد، با خدا خشم و کینه ورزیده است». (ر.ک: شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره)

فضیلت تبرّاً و تولّای خالصانه

امام جوادی علیه السلام روایتی بسیار شریف، پر مغز و پرمحتوا دارد که قابل تأمل است:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ بَعْضَ الْأَنْبِيَاءِ: أَمَّا زُهْدُكَ فِي الدُّنْيَا فَتَعَجَّلْكَ الرَّاحَةَ، وَ أَمَّا انْقِطَاعُكَ إِلَيَّ فَتَعَزُّزُكَ مِنِّي، وَ لَكِنْ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا أَوْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا.^۱

پیامبری از پیامبران خدا توجه یافت که خدا نعمت بزرگی را به من عطا کرده که در دنیا زهد دارم و عشق به دنیا را از دل من برداشته است. بالاتر از آن، حالت انقطاع الی الله به من داده است که چه مفهوم بسیار والا، پرمعنا و پرمحتوایی است. انقطاع الی الله، یعنی به هیچ چیز جز خدا امید نداشته باشی. سر و کارت فقط با خدا باشد. از همه چیز بریده و فقط به او پیوسته باشی. خیلی نعمت بزرگی است. وقتی کسی توجه یابد که خدا نعمتی به این عظمت به او داده، لازمه اش این است که به ذهن او خطور کند به چه کسی چنین نعمتی داده شده است. چه نعمتی از این بالاتر؟ نه دل بستگی به دنیا و نه امید به کسی غیر از خدا دارد. هیچ انسی با کسی جز خدا ندارد. خدا می خواهد دست پیامبرش را بگیرد و باز هم او را بالاتر بیاورد؛ از این رو می فرماید: **أَمَّا زُهْدُكَ فِي الدُّنْيَا فَتَعَجَّلْكَ الرَّاحَةَ.**

این بی رغبتی که به دنیا داری و دنبال مال و مکنّت دنیا نمی روی، باعث می شود که آسوده و راحت باشی؛ چون انسان هر قدر بیش تر به دنیا دل ببندد، گرفتاری و غصه اش بیش تر می شود. درست است که زهد، صفت بسیار خوبی است؛ اما احتمال دارد که فقط برای خدا نباشد؛ چرا که زهد پاداش دنیایی، یعنی راحتی و آسودگی دنیایی را در پی دارد.

انقطاع الی الله چه؟ کسی که هیچ توجهی جز به خدا ندارد؛ به هیچ کس امیدی نمی بندد؛ در خانه هیچ کس نمی رود، و توجه و سر و کارش فقط با خدا است، چه؟ **أَمَّا انْقِطَاعُكَ إِلَيَّ فَتَعَزُّزُكَ مِنِّي؛** این انقطاع تو سبب می شود که با من عزّت بیابی؛ چون آدمی در خانه هر کس برود، به هر اندازه ای که ته دلش به دیگری امیدی داشته باشد، همان اندازه ذلیلش می شود. انسان هر قدر از دیگران مستغنی تر باشد و به کسی امیدی نداشته باشد، عزیزتر می شود. اگر کسی هیچ اعتنایی به دیگران نداشته باشد که به او کمک کنند یا

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۸، باب ۳۶، ح ۷.

نکنند؛ چیزی به او بدهند یا ندهند؛ احترامش کنند یا نکنند. به همان اندازه عزت‌ش بیش‌تر می‌شود؛ چون نیازی ندارد. چه لذتی بالاتر از بی‌نیازی از همه خلق خدا؟ پس انقطاع إلى الله هم اثری دنیایی برای خودت دارد. تو چیزی بالاتر باید داشته باشی؛ و لکن هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا أَوْ وَالِيًّا لِي وَلِيًّا؟ آیا فقط به سبب من با کسی ارتباط برقرار کرده‌ای؟ کسی را فقط برای آن که بنده من است، دوست داشته‌ای؟ آیا با کسی فقط به جهت این که با من دشمن است، دشمنی کرده‌ای؟ این، از زهد و انقطاع الی الله هم بالاتر است.

شاید آن پیامبر خدا، مقام تولا و تبرا را نیز دارا بوده است؛ اما خداوند می‌خواسته به او توجه دهد که تولا و تبرای خالصانه از زهد و انقطاع نیز مهم‌تر است. به طور طبیعی، هر فردی، شخصی را دوست می‌دارد؛ اما «أَوْ وَالِيًّا لِي وَلِيًّا؟ آیا یکی از اولیای خدا را دوست داشته‌ای یا نه؟ البته ممکن است کسی اولیای خدا را دوست بدارد؛ اما به سبب منافعی که برای خودش دارد؛ به طور مثال برای این که در قیامت او را شفاعت کنند. در این صورت، ولی خدا را برای خودش دوست داشته است. نمی‌گوید: أَوْ وَالِيًّا لِي وَلِيًّا؛ بلکه می‌فرماید: هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا أَوْ وَالِيًّا لِي وَلِيًّا. چنین رابطه خالصانه‌ای، رابطه ولایت است. چیزی که نزد خدا ارزش دارد، این است که علی عليه السلام را از آن رو که دوست خدا است، دوست بداریم و با دشمنان علی عليه السلام بدان جهت که دشمنان خدا هستند، دشمنی بورزیم؛ وگرنه چه کسی است که علی عليه السلام را دوست نداشته باشد. کافران هم اگر علی عليه السلام را شناخته باشند، او را دوست می‌دارند و به او عشق می‌ورزند؛ همان‌طور که به هر کمال و جمالی عشق می‌ورزند، مگر آن که علی عليه السلام را شناخته باشند. کدام انسان پاک فطرتی است که علی عليه السلام را دوست نداشته باشد؟ مهم این است که بکوشیم ارتباط ما با اولیای خدا، به ویژه با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، شعاعی از ولایت الله باشد. به این جهت است که خطاب به امامان عليهم السلام می‌گوییم:

مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَمَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَ اللَّهَ؛^۱

هر که ولایت شما را بپذیرد، ولایت خدا را پذیرفته است، و هر که با شما دشمنی ورزد، با خدا دشمنی ورزیده است.

۱. قسمتی دیگر از زیارت جامعه کبیره.

شعاع ولایت اولیای خدا به دوستانشان نیز سرایت می‌کند. محبتان امام زمان علیه السلام را نیز از آن جهت دوست بداریم و تکریم کنیم که دوستدار امام زمانند.

راه‌های تقویت رابطه ولایی با امام زمان علیه السلام

حال که فهمیدیم باید خالصانه به اولیای خدا عشق ورزید و خود را در برابر آن‌ها باخت و فدا کرد، چه کنیم که بدین مقام والا دست یابیم؟

۱. تقویت رابطه عارفانه

هر قدر معرفت ما به اولیای خدا بیش تر شود، اثر طبیعی‌اش این است که رابطه ولایت هم قوی تر و بیش تر خواهد شد.

معرفت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از معرفت خدا جدا نیست. به هر میزان که معرفتمان به حضرت بیش تر باشد و ارتباط آن جناب را با خدا بیش تر بشناسیم، معرفت ما به خدا افزون تر خواهد شد.

این بزرگواران چه اندازه با خدا ارتباط دارند؟ آیا فقط به همین اندازه است که مانند یک راوی صادق، احکام را برای ما بیان کنند یا مطلب از این‌ها خیلی بالاتر است؟

قلب امام زمان، تجلی‌گاه خواست خدا

امامان معصوم علیهم السلام کسانی هستند که در دلشان چیزی جز آن چه خدا می‌خواهد، ظهور نمی‌کند: **قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا**؛^۱ در دل‌های ما فقط خواست خدا شکل می‌گیرد؛ پس هر آن چه را که او بخواهد، ما می‌خواهیم. قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهراء علیها السلام و امامان معصوم علیهم السلام تجلی‌گاه خواست و اراده خدا است. در مرتبه اول، این چهارده نور پاک و در مرتبه بعد، سایر اولیای خدا طوری هستند که فقط چیزی را که خدا می‌خواهد، در دل آن‌ها پیدا می‌شود. هنگامی که ایشان به چیزی میل پیدا می‌کنند، خدا خواسته است که این میل را داشته باشند؛ چرا که قلوب ایشان، تجلی‌گاه اراده و مشیت خدا است.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۵۰، باب ۱۸، ح ۳۵.

با توجه به این حقایق است که ولایت‌پذیری اهل بیت علیهم‌السلام توجیه می‌یابد که چرا باید ایشان را دوست بداریم و از ایشان پیروی کنیم؟ پاسخش این است که محبت اهل بیت علیهم‌السلام و تبعیت از ایشان، همان محبت و اطاعت خدا است. اگر خدا را نیز دوست می‌داریم، باید ایشان را دوست بداریم و اگر از خدا اطاعت می‌کنیم، باید از ایشان هم اطاعت کنیم: **مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ**؛ هر که از شما اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است. این بدان دلیل است که معصومان علیهم‌السلام چیزی جز سخن خدا ندارند. برای خودشان شأنی جدا از عبودیت الله قائل نیستند. هیچ استقلالی از خودشان ندارند. اگر تعبیر **فَنَائِ فِي اللَّهِ** تعبیر درستی باشد، بالاترین و برترین مصداقش ایشان هستند.

۲. اظهار محبت خالصانه

رابطه ولایی ما با مولایمان فقط با شناخت برقرار نمی‌شود؛ بلکه خداوند، ساختمان روحی انسان را به گونه‌ای آفریده است که با فکر و عمل ساخته و پرداخته می‌شود. مسأله ولایت فقط با اندیشیدن و تصمیم گرفتن حل نمی‌شود: **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**. به همان اندازه که ایمان واقعی باشد، در عمل تأثیر می‌گذارد و وقتی عمل تحقق یافت، ایمان تقویت می‌شود. بین ایمان و عمل، رابطه متقابل برقرار است. اگر می‌خواهید ایمانتان تقویت شود، حتماً باید بیندیشید تا معرفتتان بیش‌تر شود. هم رابطه امام زمان علیه‌السلام را با خدا بیش‌تر بشناسید و هم این رابطه را به صحنه عمل بیاورید. شب میلاد امام زمان علیه‌السلام به حضرت اظهار محبت کنید. به دوستان امام عصر **عجل الله تعالی فرجه الشریف** هدیه بدهید. چه سنت خوبی گذاشته‌اند که در این ایام، به هر کس که نامش مهدی است، احترام می‌کنند و به او هدیه و جایزه می‌دهند. ما همه گوشت و پوستمان با نام مهدی ارواحنا فداء روئیده و بزرگ شده است. زندگی‌مان در پرتو نام اهل بیت علیهم‌السلام شکل گرفته است و پیش می‌رود. همه چیز ما مال آن‌ها است.

گاهی اشخاصی را به جهت این که اصطلاحات فقه و اصول یا فلسفه و کلام ما را بلد نیستند، جاهل و عوام می‌شمریم؛ اما میان همین‌ها گاهی افرادی پیدا می‌شوند که مرتبه

ایمانشان چنان آن‌ها را بالا برده است که اگر سال‌ها با تمام سرعت نیز بتازیم، به گرد راهشان هم نمی‌رسیم.

خلاصه، رابطه ولایت فقط با درس خواندن درست نمی‌شود. درس را باید خواند؛ چرا که واجب، و کوتاهی کردن در آن حرام است؛ اما همراهش با این درس خواندن درست نمی‌شود. بکوشیم با اهل بیت علیهم‌السلام رابطه عملی پیدا کنیم. برای محبت اهل بیت علیهم‌السلام انفاق کنیم؛ هر چقدر که برایمان میسر است؛ برای مثال اگر صد تومان پول داری، امشب بگو می‌خواهم این صد تومان را به عشق امام زمانم به دوستان فقیر او بدهم. به کسی هم نگو. کسی هم نفهمد. بگو اگر خدا به سبب این، مرا به جهنم هم ببرد، به عشق و محبت مولایم این کار را می‌کنم. اثر این، از هزار سال عبادت برای تو بیش‌تر است. برای این‌که در آن عبادت‌ها امید ثواب وجود دارد. تو بگو این کار را به عشق امام زمان علیه‌السلام انجام می‌دهم؛ چه ثواب داشته باشد و چه عقاب.

گاهی میان افراد عادی، این‌گونه آدم‌های عاشق پیدا می‌شوند. آن وقت آن‌ها خیلی بر ما تقدّم دارند. بکوشید مقداری روحیه مرّوت و عاشقی هم پیدا کنید. یاد گرفتن اصطلاحات همه چیز نیست.

نکته مهمی که ممکن است برای بسیاری از ما مورد غفلت باشد، این است که بسیاری از ما دعا و توسّل داریم؛ گریه و عزاداری داریم؛ مجالس سرور هم برقرار می‌کنیم؛^۱ اما آیا نیتمان در این اعمال، خالصانه برای خدا است؟ خالص کردن نیت‌ها قدری همت و زحمت می‌خواهد. بکوشیم این خلوص را کسب کنیم. ارزش کار کوچکی که خلوص داشته باشد، از هزاران کاری که آرایه و پیرایه داشته باشد، بیش‌تر و بالاتر است. در حدیث قدسی آمده است:

أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ وَ مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ شَرِيكاً فِي عَمَلِهِ فَهُوَ لِشَرِيكِي دُونِي لِأَنِّي لَأَا
أَقْبَلُ إِلَّا مِنْ خَلِصٍ لِي؛^۲

من بهترین شریکم. هرکس در کاری که انجام می‌دهد، شریکی برای من قرار

۱. ابن فهد حلی، عذّة الدّاعی، ص ۲۱۷.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۴، ابن فهد حلی، عذّة الدّاعی، ص ۲۱۷.

دهد، سهم خودم را به آن شریک وا می‌گذارم؛ برای این که من هیچ عملی را قبول نمی‌کنم، مگر آن که خالصانه برای من باشد.

خداوند دوست دارد که همه کارهایمان خالصانه برای او باشد. امام زمان علیه السلام نیز که قلبش خاستگاه اراده و مشیت خدا است، دوست دارد فقط او را دوست بدارید.

زخارف دنیا ارزش آن را ندارد که مؤمن بدان دل ببندد. ارزش قلب مؤمن بسیار والاتر از این است که جایگاه پول، اتومبیل، و خانه دیگر مظاهر دنیایی قرار گیرد.^۱ آن جا که جایگاه پول شده، بانک است، نه دل مؤمن؛ آن جا که جایگاه اتومبیل شده، گاراژ است، نه قلب مؤمن؛^۲ قلب مؤمن، عرش خداوند رحمان است. قلب بنده مؤمن، بارگاه و تجلی‌گاه کبریا است: **لَمْ يَسْغِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَ وَسَعِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ**؛^۳ نه آسمانم و نه زمینم هیچ یک گنجایش مرا ندارد و فقط قلب بنده مؤمنم گنجایش مرا دارد.

۳. برقراری رابطه عاشقانه

بکوشیم با سید و آقایمان رابطه‌ای عاشقانه برقرار، و آن را تقویت کنیم و بدانیم که این ارتباط، امری حقیقی است. اگر صد سال پیش تر به ما می‌گفتند: انسان از این جا که نشسته است می‌تواند با آن طرف کره زمین ارتباط برقرار کند و با آشنایانش حرف بزند و صورت ایشان را ببیند، باور نمی‌کردیم. بشر در آن زمان نمی‌دانست که با امواج الکترومغناطیس یا با تصویرهای تلویزیونی یا ارتباطهای تلفنی می‌شود ارتباط برقرار کرد؛ اما این امواج در همان زمان نیز موجود بوده‌اند. در قلمرو مسائل روحی و معنوی روابطی وجود دارد که من و شما نمی‌دانیم. همان‌طور که در این عالم، قوه جاذبه‌ای وجود دارد که اثر می‌کند و ما نمی‌فهمیم. در گستره دل ما نیز چنین رابطه‌ای برقرار است و

۱. آن دل که به یاد تو نباشد، دل نیست قلبی که به عشقت نشد، جز گل نیست. (حضرت امام خمینی رحمته الله، دیوان، ص ۹۹)

۲. پاره‌ای گوشت نام دل کردی دل تحفیق را بهیل کردی
آن چه دل نام کرده‌ای به مجاز رو به پیش سگان کوی انداز

آن بود دل که وقت بیجاییج جز خدا اندر او نیایی هیچ. (سنایی غزنوی، گزیده حدیقه الحقیقه، ص ۱۵۱)

۳. علامه مجلسی، بحارالتواریخ، ج ۵۸، ص ۳۹، باب ۴، ح ۶۱.

واقعیت دارد. روح آدمی می‌تواند با روح والای معصومان علیهم‌السلام ارتباط یابد. این رابطه خیلی مهم‌تر از رابطه برقرار کردن با شخصی است که در امریکا یا در مریخ زندگی می‌کند؛ اما چقدر مهم است که انسان بتواند از همین‌جا که نشسته است، با امام زمان ارواحنفاذیه ارتباط یابد؛ با کسی که همچون اجداد پاکش علیهم‌السلام به ساحت قدس الاهی متصل است؛ همان‌گونه که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام محو و فانی در ذات خدا بود: **فَانَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ**.^۱ بعضی‌ها گمان می‌کنند چنین رابطه‌ای، یک ارتباط شاعرانه است. مسأله از این‌ها خیلی بالاتر است. برای برقراری این ارتباط، شما نیاز ندارید با شبکه رایانه‌ای ارتباط داشته باشید. کلیدش دست خود شما است. همین که توجه پیدا کنید، کلید دل را زده‌اید و ارتباط برقرار می‌شود. حالا آیا می‌ارزد که این ارتباط را داشته باشید یا نه؟! امروز ولی الله الاعظم، حضرت صاحب‌الامر **عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ**، امام و مولای همه ما است. شما هر جا و در هر حالی که باشید می‌توانید این رابطه را برقرار کنید. آیا می‌ارزد یا نمی‌ارزد؟! ببینید چه گنجی در اختیار ما است و آن را نشناخته‌ایم و قدرش را نمی‌دانیم. ببینید چه ستمی می‌کنند کسانی که می‌خواهند این معرفت‌ها را از ما بگیرند و هستی را در روابط محض این جهانی محصور کنند. انبیا و اولیا چه خون دلی خوردند تا این معارف را در دل‌های مؤمنان تقویت کرده، کاشتند، و آبیاری کردند و به ثمر رساندند؛ اما بعضی با یک سخنرانی، با یک القای شبهه، با یک مقاله می‌خواهند همه این معارف را بر باد دهند. آیا جنایتی بالاتر از این می‌شود؟! این جنایت بالاتر است یا قتل نفس؟! خون هزاران انبیا و اولیای خدا ریخته شد تا این ایمان‌ها در دل مردم پدید آمد. این ایمان‌ها ارزشش از خون‌بیش‌تر است. آن خون‌ها ریخته شد تا این ایمان‌ها پدید بیاید. آن وقت این معرفت‌ها و ایمان‌ها را با یک سخنرانی ساده و با یک شبهه معرفت‌شناسانه بگیرند و بدزدند. باید در زمینه‌های گوناگون بکوشیم تا بتوانیم در برابر این امواج گمراهی مقاومت کنیم. اول باید ایمان خودمان را حفظ کنیم و بعد دست دیگران را بگیریم و از گمراهی‌ها برهانیم. کلید این را هم به ما داده‌اند. گنج‌هایی در اختیار ما است که باید بکوشیم و از آن‌ها بهره بگیریم.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۳۱۲، باب ۸۸، ح ۵.

عزیزان من! عبادت‌های عاشقانه را فراموش نکنید. اگر هنوز عاشقانه عبادت کردن را یاد نگرفته‌ایم، یاد بگیریم. گاهی انسان نماز شب می‌خواند تا روزی‌اش فراوان شود. چنین عبادتی خیلی نازل، و چنین همتی خیلی پست است؛ گرچه در مقایسه با کسی که نماز شب نمی‌خواند، خیلی خوب است. گاهی انسان از یاد معشوقش، به خواب نمی‌رود. چگونه ممکن است آدمی کسی را دوست داشته باشد و به یادش نباشد. عبادتی ارزش والا می‌یابد که از روی عشق و محبت پروردگار صورت پذیرد. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ
فَعَبَدْتُكَ.^۱

تو را از روی ترس از آتش و برای بهشت نمی‌پرستم؛ بلکه تو را می‌پرستم؛
چون پرستیدنی هستی و فقط تو سزاوار پرستشی.

من تو را نپرستم، چه کنم؟! حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

و لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ؛^۲

تو را بندگی می‌کنم؛ چون دوست داشتنی هستی.

عبادت عاشقانه می‌تواند انسان را خیلی سریع بالا ببرد.

ادعای عبادت عاشقانه آسان، اما عملش مشکل است. برای پیشرفت در این مسیر، باید دست کم در هر شبانه‌روز، یک عمل عبادی خالصانه را تمرین کنیم بدین صورت که نیت کنیم اگر خداوند در ازای این عبادت، هیچ مزدی هم به من ندهد، این عبادت را انجام می‌دهم؛ چون او دوست دارد، و اگر همت کسی بالاتر باشد، می‌گوید: اگر خدا بخواهد به سبب این عبادت مرا به جهنم نیز ببرد، آن را انجام می‌دهم؛ چون می‌دانم او انجام این عمل را دوست دارد؛ البته هرگز چنین نیست؛ زیرا خداوند به هر چیزی که دوست بدارد، پاداش می‌دهد. از عرصه محبت پروردگار، طمع‌ها چنان باید بیرون برود که فقط دوستی و محبت خداوند حاکم باشد. بکوشیم بر یک کار عبادی کوچک، همچون خواندن دو رکعت نافله یا قرائت یک صفحه قرآن، به طور روزانه مداومت کنیم یا در جهت

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴، باب ۱۰۱، ح ۴.

۲. همان، ج ۷۰، ص ۱۷، باب ۴۳، ح ۹.

تطهیر عواطف و پاک کردن عشق و محبت از ناخالصی‌ها، مولا یمان صاحب الزمان علیه السلام را (هر چند روزی چند لحظه) خالصانه یاد کنیم یا دعای عهد حضرت را با همین نیت بخوانیم یا توسلی خالصانه به حضرت داشته باشیم و خطاب به مولا یمان بگوییم: در ازای این توسل چیزی از شما نمی‌خواهم؛ بلکه چون شما را دوست دارم، می‌خواهم به یاد شما باشم. چنین عبادتی بر صد سال عبادتی که با نیت‌های دیگر انجام بگیرد، برتری دارد و انسان را بیش‌تر بالا می‌برد. اگر کارهای خالصانه در زندگانی کسی مداومت یابد، توفیق او بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود تا جایی که محبت خالصانه، تمام زندگی او را فرا می‌گیرد و به جایی می‌رسد که می‌گوید:

إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَخْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.^۱

نماز و تمام عبادت‌های من و زندگی و مرگم، همه برای خداوند، پروردگار جهانیان است.

در مناجات شعبانیه از خداوند چنین می‌خواهیم:

إِلٰهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْتِقَاعِ إِلَيْكَ.

خدایا! چنان کن که از همه چیز و همه کس جز تو بپریم.

وَ الْحَقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنِ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا.^۲

خدایا! مرا به نور مقام عزتت که بهجت و نشاطش از هر لذت دیگر بالاتر است، ملحق کن تا آن که فقط شناسای تو باشم و از غیر تو روی گردانم.

تقدیم جار و مجرور، مفید حصر است. فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنِ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا؛ یعنی تا فقط تو را بشناسم و از غیر تو روی بگردانم.

این مناجات‌ها را به ما آموخته‌اند تا بخوانیم و بفهمیم و به دنبالش برویم. بکوشیم چنین رابطه خالصانه و عاشقانه‌ای را بین خود و خدا و اولیای خدا برقرار کنیم. چنین امری شدنی است؛ اما همت می‌خواهد.

۱. انعام (۶)، ۱۶۲.

۲. قسمت‌هایی از مناجات شریف شعبانیه که از مناجات‌های همیشگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است. (ر.ک: شیخ عباس قمی کلیات مفاتیح الجنان، اعمال مشترکه ماه رمضان)

منظومه ولایت ۲

- جمکران، جذبہ گاہ ولایت
سفارش به نوجوانان و جوانان ولایی
امام زمان علیہ السلام از دیدگاہ اهل سنت
طول عمر امام زمان علیہ السلام
حکمت غیبت امام زمان علیہ السلام
۱. حفظ جان امام علیہ السلام
۲. فراهم آمدن زمینہ پذیرش حق در جهان
علت حضور یازده امام معصوم میان مردم
وظیفہ ما در دوران غیبت
۱. حفظ نظام اسلامی با تمام توان
۲. حمایت همه جانبه از رهبر معظم انقلاب

جمکران، جذبه گاه ولایت

بحمدالله، مردم ما به ویژه پس از پیروزی انقلاب، مشمول الطاف خاص الاهی و عنایات مخصوص حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گرفته اند. نمونه بارز این عنایات، ساختمان باشکوه مسجد مقدس جمکران است که در مدتی کوتاه ساخته شده. در اوایل ورود ما به قم، با این که از پایه گذاری این مسجد قرن ها می گذشت، غیر از چند اتاق که تازه ساخته شده بود، چیزی وجود نداشت. حتی گاهی برای وضو گرفتن، آب پیدا نمی شد؛ اما بحمدالله پس از پیروزی انقلاب و با همت دوستداران امام زمان ارواحنا فداء، در طول چند سال، چنین بنای عظیمی برپا، و دل های مؤمنان از اطراف و اکناف جهان، متوجه این مکان شریف شد. بنده، وقتی این عظمت را می بینم، به یاد آیه شریف **فَجَعَلَ أَفئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ**^۱ می افتم. این معجزه است که چنین محبتی را در دل های مردم پدید آورده و به این مکان شریف، متوجه ساخته است تا در تمام ایام هفته، به ویژه شب های چهارشنبه و جمعه، از اطراف کشور و گاهی از خارج کشور، در این مکان مقدس، به یاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اجتماع کنند. بدون شک، جاذبه خود حضرت ولی عصر ارواحنا فداء است که دل های مردم را همچون مغناطیس جذب می کند و اگر این چنین نبود، این مسجد پر عظمت بدین جایگاه و مقام والا نمی رسید.

خدا را شکر می کنیم که به برکت خون شهیدان، مردم این شهر لیاقت یافته اند مشمول جاذبه معنوی الاهی، از طرف حضرت شوند؛ نعمتی بسیار بزرگ که هر قدر در عظمت آن بیندیشیم و سخن بگوییم، کم است.

دلیل این جمع های باشکوه این است که مردم ما از نعمت ایمان و معرفت به اهل

۱. قسمتی از دعای حضرت ابراهیم عليه السلام هنگام ترک سرزمین مکه: «پروردگارا! قلب مردم را به سوی ایشان مایل فرما!» ابراهیم (۱۴)، ۲۷.

بیت علیه السلام بهره‌مندند. در این میان، مردم شهر قم در انجام وظایفشان توفیق بسیاری یافته‌اند. آنان مردمی هستند که جانشان را برای اسلام و مکتب تشیع، به امید ظهور حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله‌تعالی در طبق اخلاص گذاشته‌اند.^۱ مردم این کشور، سال‌ها مبارزه کردند تا این که خداوند، پیروزی را به آن‌ها عطا فرمود و نظام طاغوت را به دست ایشان سرنگون کرد و نظام مقدّس اسلامی را در این کشور برقرار ساخت.

ما در برابر آن پاکبختگان که یا خودشان در جبهه‌های جنگ شرکت کرده یا عزیزان و اقوامشان را به میدان جنگ فرستاده و توانسته‌اند در دوران هشت سال دفاع مقدّس، حماسه‌سازی و افتخارآفرینی کنند، جز این که سر تعظیم فرود آوریم و برای شهیدان آن‌ها دعا کنیم و برای بازماندگان و جانبازانشان شفا بطلبیم، چاره دیگری نداریم. آنان از سخنان بنده‌ای مثل من بی‌نیازند. آن‌ها راهشان را شناخته‌اند و با قلبی نورانی به طور کامل به وظایفشان آگاهند؛ اما باید به نوجوانان و جوانانی که زمان انقلاب و خاطره‌های دوران جنگ را درک نکرده‌اند، مطالبی مختصر تذکر داده شود.

سفرش به جوانان و نوجوانان ولایی

درباره وجود ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه الشریف، مطلب فراوان است و بحمدالله، کتاب‌های فراوانی در این زمینه نوشته شده، و در دسترس مردم قرار گرفته است. بسیاری از این مطالب، با این که بارها تکرار شده، باز هم مفید و راهگشا است. دوست دارم در این

۱. امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی معجزه‌گون، با اشاره به نقش عظیم اهل قم در زمینه‌سازی ظهور امام زمان، ایشان را قائم مقامان حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) در روی زمین معرفی می‌فرماید: «زود باشد که کوفه از اهل ایمان خالی، و علم در آن، همچون ماری که در حفرة خویش فرو می‌رود، پنهان شود؛ آن‌گاه در شهری به نام قم سر برآورد و این شهر، سرچشمه و معدن علم و فضیلت در عالم شود تا جایی که هیچ فردی، حتی دختران در حجله‌ها، ضعیف و دور از دین باقی نمانند. چنین وضعیتی در نزدیکی ظهور قائم ما پدیدار می‌شود؛ پس خدای متعالی قم و اهل آن را قائم مقام حجّت خویش در روی زمین قرار می‌دهد و اگر به غیر این باشد، هیچ حجّتی بر روی زمین باقی نمی‌ماند و زمین اهلش را در هم فرو می‌برد. علم، از شهر قم به شرق و غرب عالم گسترش یابد و حجّت بر همه تمام شود و هیچ کس در روی زمین نماند، مگر آن که علم و دین به او رسیده باشد. در آن هنگام است که قائم، ظهور خواهد فرمود و سبب نزول قهر و خشم و انتقام خداوند از منکّران حجّت خواهد شد. همانا خداوند از بندگان، مگر پس از انکار حجّت، انتقام نمی‌گیرد». (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۳، ح ۲۳)

محفل باشکوه، چند مطلب مهم را به اختصار، برای جوانان و نوجوانان عزیز عرض کنم و از ایشان خواهش می‌کنم این مطالب را به خاطر بسپارند. در ضمن، از عزیزانی که از این مطالب مستغنی هستند، عذر می‌خواهم؛ ولی به هر حال گردگیری از آیات و روایات بی‌فایده نخواهد بود.

با این که نور ایمان و معرفت به اهل بیت: در دل‌های ما وجود دارد، ممکن است آینه دل‌های ما بر اثر برخورد با گردوغبار عالم ماده، زنگار بگیرد و هر از چندگاهی نیازمند زنگار زدایی و گردگیری باشد. تکرار این مطالب در این‌گونه مجالس و محافل می‌تواند نقش گردگیری از دل‌ها و صفادادن و جلادادن به آن را داشته باشد: **فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءُ الْقُلُوبِ**^۱. سفارش من به شما جوانان و نوجوانان عزیز که مخاطبان اصلی من و میوه‌های انقلاب و امیدهای کشور و به یقین از امیدهای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای آینده اسلام هستید، این است که بدانید آینده در دست شما است. قدر خود را بیش‌تر بدانید و در کسب علوم و معارف اهل بیت **علیهم‌السلام**، کوتاهی نکنید. بکوشید همواره ایمانتان را تقویت کنید و دل‌هایتان را همیشه نورانی و از آلودگی‌های گناه پاک نگه دارید.

امام زمان **علیه‌السلام** از دیدگاه اهل سنت

اعتقاد به وجود ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف، ویژه شیعیان نیست. ما با برادران اهل تسنن، که بیشتر مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، در پاره‌ای از مباحث اعتقادی، مثل اصل امامت و مباحث فرعی اختلاف‌های داریم؛ اما به تصدیق بسیاری از بزرگان اهل تسنن، یکی از مطالبی که در آن، بین شیعه و سنی و هیچ طایفه‌ای از طوایف مسلمانان اختلاف وجود ندارد، اعتقاد به ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف است.

دو کتاب از اهل تسنن را به خاطر بسپارید که این مطلب را به روشنی تصدیق کرده‌اند:

۱. قال رسول الله **صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم**: «تَذَاكَرُوا وَ تَلَاَقُوا وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءٌ لِلْقُلُوبِ. إِنَّ الْقُلُوبَ لَأَثَرِينَ كَمَا يَرِينِ السَّيْفُ جَلَاؤُهَا الْحَدِيثُ؛ یک‌دیگر را یاد، و ملاقات کنید و از احادیث ما بگویید؛ چرا که ذکر حدیث جلابخش قلوب است. همانا قلب‌ها، به سان شمشیرها، زنگار می‌گیرد که جلا و صیقل آن به ذکر حدیث است.» (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۱، ح ۸)

یکی کتاب الصواعق المحرقة، نوشته ابن حجر هیثمی که از بزرگان اهل تسنن است. وی در این کتاب، اعتقاد به صاحب الامر علیه السلام را امری مشترک بین همه مسلمانان دانسته و روایات را در این زمینه، بیش از حد تواتر معرفی کرده است.^۱ یکی دیگر از بزرگان اهل تسنن شبلینجی است که کتاب نورالابصار را نوشته. او در این کتاب تصریح می‌کند که روایات درباره مهدی آخر الزمان علیه السلام، فوق حد تواتر است.^۲

ابن ابی الحدید معتزلی، در شرح نهج البلاغه معتقد است که درباره ظهور امام مهدی علیه السلام عجل الله تعالی فرجه الشریف اختلافی میان مسلمانان وجود ندارد و تمام طوایف آنها بر این مطلب اتفاق نظر دارند.^۳

بسیاری از عالمان اهل تسنن، درباره وجود امام زمان علیه السلام و علایم ظهور حضرت، کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند که یکی از آنها حافظ گنجی شافعی و دیگری مولانا متقی هندی است. کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان را حافظ گنجی شافعی از حافظان قرآن و بزرگان اهل تسنن نوشته که و در حدود قرن هفتم هجری می‌زیسته است.^۴ از دیگر بزرگان اهل تسنن که در قرن دهم هجری و در کشور هندوستان می‌زیسته، مولا متقی هندی، صاحب کتاب البرهان علی علامات مهدی آخر الزمان است.^۵

۱. ر.ک: ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه، فصل ۱، باب ۱۱، ص ۱۶۲-۱۶۷. وی در این کتاب از اعتقاد مسلمانان به ظهور امام مهدی علیه السلام دفاع و به تواتر روایات در این باره تصریح کرده است.

۲. ر.ک: مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلینجی، نورالابصار فی مناقب آل النبی الأطهار، ص ۱۸۷-۱۸۹. شبلینجی، ضمن تصریح به تواتر احادیث المهدی، تأکید فراوانی دارد که امام مهدی علیه السلام از خاندان رسول و اهل بیت علیهم السلام است.

۳. وی می‌نویسد: «... مهدی علیه السلام که در آخر الزمان ظهور می‌کند، بنا بر عقیده بیشتر محدثان، از فرزندان فاطمه علیها السلام است. اصحاب ما، معتزله نیز به این حقیقت اعتراف دارند و بزرگان ما نیز در کتاب‌هایشان به آن تصریح کرده‌اند با این تفاوت که معتقدند: آن حضرت هنوز خلق نشده است و در آخر الزمان خلق خواهد شد».

(ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج ۱، باب ۱۶، ص ۲۸۱)

۴. ابو عبدالله گنجی شافعی (م ۶۵۸ ق) در این کتاب احادیثی را درباره امام مهدی علیه السلام بررسی کرده و آنها را صحیح و حسن دانسته است.

۵. علاء الدین علی بن حسام الدین، معروف به متقی الهندی (م ۹۷۵ ق)، صاحب کتاب معروف کنز العمال است. وی در کتاب البرهان علی علامات مهدی آخر الزمان با شیوه‌ای برهانی و استدلالی از عقیده مهدویت دفاع کرده است و با استناد به فتاوی بزرگان مذاهب اربعه (شافعی، حنفی، مالکی، حنبلی)، منکران اعتقاد به ظهور مهدی علیه السلام را در صورتی که به حق باز نگردند، واجب القتل و مهدور الدم دانسته است. (ر.ک: متقی الهندی، البرهان علی علامات مهدی آخر الزمان، ص ۱۷۸-۱۸۳)

آری، بزرگان اهل تسنن همانند شیعیان، به اصل وجود صاحب‌الزمان علیه السلام اعتقاد دارند؛^۱ البته ممکن است آدم‌های منحرف و کوردلی پیدا شوند که آفتاب را نیز انکار کنند که در این جا مورد نظر نیستند. بزرگان اهل تسنن اعتراف دارند که اخبار درباره وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متواتر، بلکه فوق حد تواتر است.

طول عمر امام زمان علیه السلام

مطلب دیگر، مسأله زنده بودن حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. از عمر پربرکت آن عزیز بیش از هزار و صد سال می‌گذرد و تا هنگامی که خدای متعالی اراده فرماید، حضرت در زمین باقی خواهد ماند. در این زمینه، شاید پرسشی به ذهن جوانان خطور کند که مگر امکان دارد کسی با عمر طولانی زنده باشد و دیگران از او خبر نداشته باشند؟! به این پرسش پاسخ‌های فراوانی داده‌اند. در این جا نمی‌خواهم پاسخ این پرسش را به طور گسترده مطرح کنم؛ اما اگر کسی به معجزه و قدرت الاهی اعتقاد داشته باشد، نباید در مسأله طول عمر امام زمان شک کند. کسی که معتقد است خدا می‌تواند بنده‌ای را پس از صد سال زنده کند: **فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ**^۲ خدایی که می‌تواند سیصد سال، گروهی را در خواب، بدون خوراک و پوشاک زنده نگه دارد: **وَلْيَتُوبَا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَارْتَبُوا بِرِجْلَيْهِمَا فَمِثْقَالَ حَبِّ خَلْدٍ وَمَا يَنتَظِرُونَ إِلَّا يَوْمَ بَدَأَ السَّمَاءُ بِسُحَابٍ مُّتَسَاوِينَ وَأَنزَلْنَا مِنْهُمِ امْرَأَتًا وَهُنَّ حَمَلٌ مُّطَهَّرٌ مِنَ الْمَرْءِ وَأُولَئِكَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ لَعَلَّ يُرَىٰ لَهُمْ أَعْيُنُهُمْ أَفْئِدَةً وَرُءُوسَهُمْ عَلَىٰ الْكَلْبِ وَمَا يَدْرَأُونَ بِهِ لَعَلَّ يُرَىٰ لَهُمْ سِيقَانُ فَالِقِ الْإِنْدِيِّ وَرَأُوا عَدُوَّهُمْ إِذْ فَارِقُوا فَالِقًا يُؤْتِي السَّلَاطِينَ أَلَمْ يَجْعَلْ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا** آیا نمی‌تواند یکی از بندگانش را سه هزار سال یا بیش تر از آن زنده نگه دارد؟!

عدم اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام به ذهن کسانی خطور می‌کند که خداوند و قدرت او را نمی‌شناسند و به معجزه اعتقادی ندارند. این پرسشی نیست که بتواند شبهه‌ای را در اعتقادات فرد مسلمان پدید آورد و شکی را در دل او وارد کند؛ چرا که هر مسلمانی قدرت

۱. ر.ک: سیدنا مر هاشم العمیدی، در انتظار قنوس (کارشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری)، فصل اول (مهدی در کتاب و سنت) و فصل دوم (تبارشناسی مهدی)، ص ۱۹۸-۵۹.

۲. «پس خداوند، او [= عزیز] را صد سال میراند؛ آن‌گاه برانگیزاند.» بقره (۲)، ۲۵۹.

۳. «و آن‌ها در مخفی‌گاهشان [= غار کهف] سیصد سال و نه سال هم بیش تر درنگ کردند.» (کهف (۱۸)، ۲۵). یهودیان درباره این آیه به امیرمؤمنان علیه السلام اعتراض کردند که نه سال اضافه در این آیه، در تورات ما وارد نشده است. حضرت در پاسخ فرمود: این نه سال برای این است که سال شما شمسی و سال ما قمری است.»

خدا را بی‌نهایت می‌داند. خداوند متعالی در قرآن از کسانی یاد می‌کند که سیصد سال در خواب بوده‌اند؛ ولی زنده مانده‌اند. همچنین از کسانی یاد می‌کند که صدها سال از این دنیا رفته‌اند و خدا دوباره آن‌ها را زنده کرده است:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ: ... انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

این مطالب، نشان دهنده قدرت نامحدود خداوند است. وقتی خدا اراده کند، می‌تواند بنده‌اش را هزاران سال در این دنیا نگه دارد؛ به طوری که هیچ مشکلی پیش نیاید.

حکمت غیبت امام زمان علیه السلام

مطلب دیگر این است که چرا حضرت ولی عصر ارواحنا فداءه غیبت کرده، و چرا مثل امامان دیگر علیهم السلام در میان مردم نبوده‌است؟ این پرسشی است که از قدیم مورد بحث قرار گرفته، و کتاب‌های فراوانی در پاسخ به آن نوشته شده است.

۱. حفظ جان امام زمان علیه السلام

خدای بزرگ، پس از وجود مقدس خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله، جانشین معصومی را برای او تعیین فرمود تا وظایف ناتمام رسالت او را بر روی زمین به اتمام برساند. تفسیر آیات، بیان حقایق قرآن، رهبری جامعه اسلامی، و تربیت نفوس مستعد از وظایفی است که پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، به جانشین او واگذار می‌شود. یگانه تفاوت امام با پیامبر، مسأله نبوت است: **أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي**^۲؛ تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی با این تفاوت که هیچ پیامبری پس از من نیست. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید که

۱. «یا همانند آن که به دهکده‌ای گذر کرد که خراب و ویران شده بود. گفت: [در حیرتم] که خدا چگونه این مردگان را دوباره زنده خواهد کرد. پس خداوند او را صد سال میراند؛ سپس زنده‌اش ساخت و [بدو] فرمود: ... در استخوان‌ها بنگر که چگونه درهم می‌پیوندیم و بر آن گوشت می‌پوشانیم. چون این کار بر او روشن شد، گفت: [هم اکنون به یقین] دانستم که خداوند بر همه چیز توانا است.» بقره (۲)، ۲۵۹.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۴.

پیغمبر اکرم ﷺ پس از نخستین نزول وحی در غار حرا به من فرمود: ...
 إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ و لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ^۱ آنچه
 من می شنوم، تو هم می شنوی، و آنچه من می بینم، تو هم می بینی با این تفاوت
 که تو پیامبر نیستی؛ بلکه وزیر منی.

خدا چنین کسی را که ویژگی هایش مثل آفتاب روشن است، به مردم معرفی کرده تا
 جانشین پیامبر ﷺ شود؛ اما کسانی، از ناآگاهی و غفلت بیش تر مردم سوء استفاده کردند و
 کوشیدند تا مسیر جانشینی پیامبر ﷺ را عوض کنند؛ البته این امر، چیز تازه ای نبود.
 بیش از پیغمبر اسلام نیز بیش تر مردم هر پیغمبری را که از جانب خداوند برانگیخته
 می شد، تکذیب می کردند. قرآن در این باره تعبیر عجیبی دارد مبنی بر این گذشتگان به
 هم سفارش کرده بودند هر پیامبری که به رسالت رسید، او را انکار کنند: **أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ
 قَوْمٌ طَاغُونَ**^۲.

انکار حق، طبیعت مردم جاهل و گمراه بوده است؛ زیرا هوس های دنیایی آن ها، با
 خواسته های انبیاء ﷺ موافق نبوده است. پس از ظهور پیامبر اسلام ﷺ نیز بیش تر مردم
 آمادگی پذیرش عمومی اسلام و برقراری نظام عدل جهانی را نداشتند؛ به همین سبب
 بود که امیر مؤمنان علی علیه السلام را پس از چند سال حکومت، به شهادت رساندند و بعد از او، آن
 بلاها را به سر امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر امامان علیهم السلام آوردند.

همان طور که می دانید، اگر وجود مقدس ولی عصر ارواحنا فداه، که واپسین ذخیره
 خدای متعالی برای امت مسلمان است، از نظرها پنهان نمی شد، او را نیز مانند اجدادش
 به ظلم و جور حاکمان جبار به شهادت می رساندند. انگیزه سلاطین و حاکمان، برای
 سرکوب و نابود کردن وجود مقدس ولی عصر علیه السلام، خیلی بیش تر بوده است؛ زیرا اخباری که
 از پیغمبر اکرم ﷺ به دست آنان رسیده بود، از این حکایت داشت که دوازدهمین پیشوای
 مسلمانان و واپسین جانشین پیامبر، حکومت کفر را از روی زمین برخواهد چید. همین

۱. همان، ج ۱۳، ص ۱۹۷.

۲. «آیا مردم اعصار، بکدیگر را [بر تکذیب رسولان] سفارش کرده اند یا آن که طبعاً مردمی سرکش و
 نافرمانند.» ذاریات (۵۱)، ۵۳.

دلیل باعث شده بود که سلاطین و جباران در صدد برآیند تا نگذارند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد شود و اگر تولد یافت، او را به شهادت برسانند.

۲. فراهم آمدن زمینه پذیرش حق در جهان

از آن جا که خدای بزرگ می‌داند در آینده زمانی فرا می‌رسد که بیش تر مردم، لیاقت حکومت عدل الاهی را می‌یابند، با غایب ساختن امام زمان علیه السلام، حضرت را از بلاها حفظ فرموده است تا شرایط لازم برای جهانی سازی عدل و معرفت و عبودیت فراهم آید.

در آستانه ظهور امام زمان، هرچند زمین پر از ظلم و جور می‌شود، آمادگی برای پذیرش حق میان مردم بیش از پیش خواهد شد. می‌توانید چنین وضعیتی را در قالب مثالی عادی تصور کنید: شخصی را فرض کنید که سرش درد می‌گیرد و این سردرد چنان به او فشار می‌آورد که آسایش او را به کلی سلب می‌کند و هیچ عضو سالمی برای او باقی نمی‌گذارد. چنین فردی هر قدر هم که سرسخت باشد، عاقبت به پزشک مراجعه و به نسخه او عمل خواهد کرد. عالم نیز همین گونه است. ستم و فاجعه و جنایت در این عالم، روز به روز بیش تر می‌شود تا دنیا به جایی می‌رسد که از آن به **مُلَّتِ ظُلماً و جوراً**^۱ تعبیر می‌شود و این مثل همان مریضی است که هر چه درد او افزون تر می‌شود، آمادگی اش برای پذیرفتن نسخه پزشک بیش تر می‌شود؛ به ویژه وقتی راه‌های گوناگون را برای درمان بیماری اش می‌آزماید و از همه جا سرخورده می‌شود، آن وقت در برابر نسخه طبیب به طور کامل تسلیم می‌شود.

جامعه بشری، قرن‌ها راه‌های گوناگون را می‌آزماید. شاهد بودیم که در قرن گذشته، بیش از نیمی از مردم دنیا به رژیم سوسیالیستی - مارکسیستی دلبسته بودند و تصور می‌کردند که سعادت آن‌ها در این راه است و با پذیرش این نظام، از ستم‌های حاکمان رهایی می‌یابند؛ اما پس از هفتاد سال سرشان به سنگ خورد و از این کار پشیمان

۱. «فَبِمَا لَأَرْضِ قِسْطاً وَّعَدْلًا كَمَا مُلِّتِ ظُلْمًا وَّجوراً؛ حضرت، زمین را از عدل و داد لبریز می‌کند؛ همان‌گونه که از ظلم و بی‌داد لبریز شده است.» (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۶۸، ح ۳)

شدند. اکنون نیز سنگ لیبرال - دموکراسی غرب را به سینه می‌زنند و متأسفانه گاهی موج این تبلیغات، مردم ایران را نیز می‌گیرد و بعضی از نادان‌های کشور ما را به سمت خود می‌کشاند. مطمئن باشید طولی نخواهد کشید، کسانی که سنگ لیبرال - دموکراسی را به سینه می‌زنند، سرشان به سنگ خواهد خورد و خواهند فهمید که این رژیم نمی‌تواند سعادت انسان را تأمین کند. بهترین نمونه ناکارآمدی این نظام، مرکز لیبرال - دموکراسی جهان، یعنی امریکا است. با استقرار این رژیم در امریکا، مشکلات فراوانی در این کشور پدید آمده است. بچه‌هایی که در امریکا می‌خواهند به مدرسه بروند، برای اطمینان از سلامتشان، اسکورت باید همراهشان باشد. بسیاری از خانواده‌های امریکایی که بچه‌هایشان به مدرسه می‌روند، مطمئن نیستند سالم به خانه برگردند. روز به روز جنایت‌ها در امریکا بیش‌تر و زندان‌ها از زندانیان انباشته‌تر می‌شود. آماري که دولت امریکا از تعداد مجرمان این کشور می‌دهد، حاکی از آن است که در این کشور بیش از یک میلیون زندانی وجود دارد؛ زندان‌هایی مخوف که بعضی از زندانیان امریکا، نامش را «زندان در زندان» گذاشته‌اند. وضع کنونی دنیا این گونه است.

کشورهای دیگر نیز مثل امریکا، دیر یا زود سرشان به سنگ خواهد خورد و ورشکستگی‌های اقتصادی و کسری بودجه، آنان را از پای در خواهد آورد. ارقام نجومی کمبود بودجه، مشکلات فراوانی را برای دولت و مردم امریکا فراهم آورده است. سرانجام، این کشورها خواهند فهمید که این روش زندگی و سیاست و دنیاداری و مردم‌داری آن‌ها درست نیست و باید فکر دیگری بکنند.

چندی پیش در تلویزیون، تظاهرات عظیم مسلمانان را در قلب کفر جهانی، امریکا دیدید. بحمدالله، روز به روز اسلام در آن جا رو به گسترش است و ترسی که دولت امریکا از ایران دارد و حتی برنامه و بودجه‌ای برای براندازی دولت ایران پیش‌بینی کرده، از همین رو است. ریشه دولت امریکا، در حال پوسیدن است و اسلام در آن جا نفوذ کرده. هر روز، مسجدهای عظیمی در گوشه و کنار آن کشور ساخته می‌شود. طبق آماري که سال گذشته در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار امریکا منتشر شده بود، ۱۲۰ مسجد بزرگ در امریکا

ساخته شده است و هر روز، بر شمار مسلمانان امریکا افزوده می‌شود. اگر این صحنه تظاهرات مسلمانان امریکایی را مشاهده نکرده بودیم، شاید باور نمی‌کردیم؛ ولی واقعیت دارد.

آری، تمام مردم جهان، تشنه نظام مبتنی بر حقیقت و عدالت هستند و این نظام، جز در اسلام در هیچ جای دیگری یافت نمی‌شود و حاکمان جبار، دیر یا زود به این نظام گردن خواهند نهاد؛ آن وقت است که جامعه بشری، لیاقت حکومت حضرت مهدی صلوات الله علیه را خواهد یافت؛ البته معنای این حرف، این نیست که همه مردم جهان آماده پذیرش اسلام هستند یا به آسانی زیر بار حکومت حق می‌روند. مگر در زمان پیامبر اسلام ﷺ، مردم به آسانی مسلمان شدند؟! آن همه مقاومت‌ها انجام گرفت تا مردم به اسلام گرویدند؛ ولی به هر حال، مردم آن زمان لیاقت داشتند که اسلام را بپذیرند. در زمان ظهور صاحب الزمان عجل الله فرجه نیز گروه‌های بی‌شماری در گوشه و کنار دنیا به دین اسلام گرایش می‌یابند. در روایات، پیش‌بینی شده است که چه جنگ‌هایی اتفاق خواهد افتاد؛ اما سرانجام در صدی از مردم حقیقت‌خواه که زیر چنگال ستمگران دست و پا می‌زنند، اسلام را می‌پذیرند و حکومت عدل جهانی را برقرار خواهند کرد؛ پس علت ذخیره وجود مقدس ولی عصر ارواحنا فداه، از سوی خدا، برای این بوده است که در زمان تولد حضرت، مردم لیاقت حکومت عدل را نداشته‌اند؛ اما روزگاری خواهد آمد که مردم جهان چنین لیاقتی را خواهند کرد. خداوند متعالی، کار بی‌حکمت نمی‌کند. ما انسان‌ها ممکن است بذری را در زمین شوره‌زاری که هیچ ثمره‌ای ندارد بپاشیم؛ اما خدا، نعمت‌هایش را بی‌هوده هدر نمی‌دهد. خداوند حکیم، نعمت امامت و ولایت را به کسانی می‌دهد که لیاقتش را داشته باشند.

اگر ما این افتخار را داریم که در دل‌هایمان عشق به ولی عصر عجل الله فرجه موج می‌زند، باید خدا را شکر کنیم که لیاقت داشته‌ایم خدا این معرفت و محبت را در دل‌هایمان قرار داده است. خدایا! تو را به وجود مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قسم می‌دهیم که این معرفت و محبت به امام زمان را از دل‌های ما بیرون نکن!

محبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه، یگانه ذخیره‌ای است که ما برای سعادت دنیا و آخرت‌مان به آن امید بسته‌ایم و به چیز دیگری امید نداریم. اگر به این محبت دل نبسته بودیم، چگونه می‌توانستیم برای نایب آن بزرگوار این قدر جان‌فشانی کنیم! هنوز این خاطره جاودان است که وقتی امام راحل رضوان‌الله تعالی علیه پیام کوتاهی را مبنی بر حضور یکپارچه مردم در جبهه‌های جنگ صادر فرمود، مردم آن قدر علاقه نشان دادند که ظرفیت پذیرش برای شرکت در جبهه‌ها پر شده بود و مسؤولان با اصرار مردم را برمی‌گرداندند. چنین امری نشانه معرفت و ایمان مردم ایران است.

علت حضور یازده امام معصوم علیهم‌السلام میان مردم

حال ممکن است این پرسش پیش آید که چرا یازده امام، میان مردم بوده‌اند؟! وقتی امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف به دلیل لیاقت نداشتن مردم برای پذیرش حکومت حق، غیبت فرمود، چرا یازده امام قبلی این کار را نکردند؟! مگر آن‌ها نیز خواهان اجرای عدالت و برقراری حکومت اسلامی نبودند و مگر در این جهت نمی‌کوشیدند؟! در پاسخ به این پرسش باید گفت: خدای متعالی امر واجبی را برعهده گرفته که همان هدایت کردن مردم است. فرستادن پیغمبران و اوصیا نیز برای این بوده است که حجت را بر مردم تمام کند: **لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ**^۱ فرستادن پیامبران باید به گونه‌ای باشد که مردم بتوانند راه حق را از باطل تشخیص دهند. سرانجام، خدا با ظهور پیامبر خاتم صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واپسین و کامل‌ترین برنامه را برای سعادت بشر نازل کرد و در دسترس مردم قرار داد؛ اما اگر پس از وفات پیغمبر اکرم صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اشخاص معصوم نبودند که حقیقت قرآن را بدانند و برای دیگران بیان کنند، طولی نمی‌کشید که حقایق به دست فراموشی سپرده می‌شد.

بسیاری از احکام اسلام بود که مردم، بارها شاهد اجرای آن بودند؛ اما پس از چندی، این احکام فراموش می‌شد. پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در طول ۲۳ سال جلو چشم مردم وضو گرفته بود و همه مردم وضو گرفتن ایشان را دیده بودند؛ اما بعد از چند دهه، این بحث پیش آمد

۱. «نا آن‌که پس از فرستادن رسولان، مردم را بر خدا حجتی نباشد.» نساء (۴)، ۱۶۵.

که آیا حضرت، آب را از آرنج به پایین می ریخته است یا از انگشتان به آرنج. مسائلی از این قبیل بین مسلمانان اختلاف انداخته بود و اگر راهنمایی های کسانی همچون امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم السلام نبود، برادران اهل تسنن ما نیز از اسلام خبری نداشتند. خیال نکنید برکت اهل بیت علیهم السلام فقط شامل حال ما شیعیان شده و اسلام فقط نزد ما است؛ اسلام اهل تسنن نیز مرهون زحمات اهل بیت علیهم السلام است. بزرگان و عالمان آن ها، شاگردان اهل بیت علیهم السلام بوده و به شاگردی نزد آن ها افتخار می کرده اند. هرچه مسلمانان از اسلام دارند، به برکت اهل بیت علیهم السلام است؛ وگرنه آن قدر افراد آن زمان، ساده و سطحی نگر بودند که به راحتی حقایق را فراموش می کردند و به سرعت فریب می خوردند. اگر امیر مؤمنان علیه السلام، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غیبت می کرد، طولی نمی کشید که حقایق اسلام به کلی فراموش می شد. کار مسلمانان در زمان بنی امیه به جایی رسید که نماز جمعه را روز چهارشنبه می خواندند. یکی دیگر از خلفا در کاخ خود، حوضی از شراب درست کرده بود و هر وقت می خواست شراب بخورد، دهانش را به حوض می گذاشت و از آن می خورد و بعد هم با کنیزکان مشغول عیاشی می شد. گاهی در حالت مستی خلیفه، به او خبر می دادند که مردم در مسجد برای نماز جماعت منتظر شما هستند. در همان موقع، خلیفه، لباس خود را بر تن کنیزکی که با او عیاشی می کرد می پوشاند و او را به مسجد می فرستاد تا به نام خلیفه مسلمانان برای مردم نماز بخواند. در شکارگاه، هنگام تیراندازی، قرآن را هدف تیر قرار می دادند. آیا با این وضع خلفا، دیگر از اسلام، اسمی باقی می ماند؟!

حکمت الاهی در آن زمان اقتضا می کرد که در طول بیش از دو قرن، امامان معصوم علیهم السلام با تمام قدرت، حقایق اسلام را در زمین گسترش دهند. در سیره رفتاری امامان معصوم علیهم السلام، حکمت و برنامه ریزی وجود داشته است. از لابه لای تاریخ، با این که پرده تقیه روی صفحات آن کشیده شده، به خوبی قابل کشف است که امامان علیهم السلام با چه همت و تلاش وافر کوشیده اند اسلام حقیقی را زنده نگه دارند. آنان حتی یارانشان را به روستاهای ایران، در مناطق فارس و طبرستان و مرو (افغانستان کنونی) و جاهای دیگر می فرستادند تا حقایق اسلام را برای مردمی که تشنه حقیقت هستند، بیان کنند. در هر

نقطه‌ای، حتی مناطق دور از مرکز خلافت و دور از بغداد و شام، فعالیت‌های امامان معصوم علیهم‌السلام چنان اسلام را در زمین گسترش داد که دیگر امکان از بین بردن آن وجود نداشت. وقتی امام دوازدهم علیه‌السلام به خلافت رسید، بقای اسلام در زمین با تلاش‌های یازده امام پیشین تضمین شده بود. در این هنگام، می‌شد این گوهر گرانبها را برای روزگار دیگری ذخیره کرد؛ اما اگر امامان قبلی می‌خواستند از چشم مردم غایب شوند، اسلام به کلی از صحنه زمین محو می‌شد و حتی برادران اهل تسنن، به همین اندازه‌ای که از اسلام آگاهی دارند، آگاهی نمی‌یافتند؛ پس حاصلِ بحثِ فلسفه غیبت امام زمان علیه‌السلام این است که اگر حضرت به اراده و مشیت خدا غایب نمی‌شد، مانند امامان دیگر به شهادت می‌رسید و انسان‌ها تا قیام قیامت از رهبری امام معصوم علیه‌السلام محروم می‌ماندند. امام زمان ارواحنا فداء روزی ظهور می‌کند که افراد جامعه، آمادگی پذیرش او را داشته باشند. برای حفظ اسلام بود که امامان قبل از امام زمان علیه‌السلام غیبت نکردند و اگر آنان نیز مانند او غیبت می‌کردند، حقایق اسلام از صحنه زمین محو می‌شد. درست است که خدا، جاودان بودن قرآن را تضمین کرده است؛ اما قرآن به تنهایی نمی‌تواند درد مردم را درمان کند. در کنار قرآن باید یک مفسر معصوم نیز وجود داشته باشد تا حقایق قرآن و تفاسیر احکام را برای مردم بیان کند.

وظیفه ما در دوران غیبت

در جای دیگر، این پرسش پیش می‌آید که وظیفه ما در زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام چیست. وظیفه ما در زمان غیبت این است که این چنین اجتماعاتی را تشکیل بدهیم تا ایمانمان جلا یابد. این گفت و گوها باعث تقویت ایمان و معرفت ما می‌شود و تکرار این سخنان، ایمان را در دل‌های ما زنده می‌کند.

۱. حفظ نظام اسلامی با تمام توان

برای برپایی این نظام اسلامی فداکاری‌های بسیاری انجام شده است. این نظام، ثمره خون صدها هزار شهید دوران انقلاب و دفاع مقدس است. صدها هزار گل پرپر شده تا

این بوستان پدید آمده است. مطلب دیگر این است که اگر بخواهیم این نظام برقرار باشد، باید محور این نظام محفوظ بماند؛ باید مورد حمایت قرار گیرد؛ باید به او عشق ورزید، و نباید در اطاعت او کوتاهی کرد. همه می‌دانند که برقراری این نظام اسلامی، مرهون زحمات امام راحل رضوان الله تعالی علیه است. اگر شخص امام خمینی علیه السلام نبود، چنین انقلابی به پیروزی نمی‌رسید. شکی نیست که حمایت‌های همه جانبه مردم از امام، باعث برقراری و جاودان ماندن این نظام اسلامی شد. مگر می‌شود انسان به اسلام علاقه‌مند باشد؛ ولی به نظام اسلامی علاقه‌ای نداشته باشد.

۲. حمایت همه جانبه از رهبر معظم انقلاب حفظه الله

اگر امروز، امام میان ما نیست، باید همان محبت و ارادت و سرسپردگی را به جانشین او داشته باشیم که الحمدلله این محبت و ارادت را داریم. خدا را شکر می‌کنیم که برای این دوران، کسی را ذخیره فرمود تا بتواند وظایف رهبری را به خوبی انجام دهد. ما باید برای سلامت و توفیق او دعا کنیم؛ در خلوت و تاریکی شب، از خدا بخواهیم حضرتش را برای رهبری عالم اسلام حفظ کند. باید در عمل، حامی و پشتیبان همه جانبه او باشیم و این ارادت را به رخ دشمنان او بکشیم و به دشمنان بگوییم: به کوری چشم شما که از هیچ توطئه‌ای کوتاهی نکردید، ما همچنان متحد هستیم و پشت سر رهبرمان ایستاده‌ایم. اگر خدای ناکرده این وحدت خدشه‌دار شود، مسؤولش من و شما هستیم. شهیدان ما وظیفه خود را انجام دادند و هم‌اکنون ثمره ایثار و جهادشان را به دست من و شما سپرده‌اند؛ ما هستیم که باید دستاوردهای آن‌ها را حفظ کنیم. اگر در این کار کوتاهی کنیم، هم به آن‌ها، و هم به تمام انبیا و اولیای الهی خیانت کرده‌ایم.

نظام مقدس اسلامی، میوه‌ای از درخت نبوت و امامت است. ما نمی‌دانیم چه نعمت بزرگی را در این جهان داریم. قدرت بزرگی همچون امریکا را با عنایات الهی به زانو درآورده‌ایم تا جایی که به طور رسمی و عملی، با کمال فصاحت و رسوایی، برخلاف تمام قوانین بین‌المللی و با زیر پا گذاشتن عهدنامه‌هایی که خودش امضا کرده است، بیست میلیون دلار بودجه برای براندازی حکومت ایران تصویب می‌کند.

اگر مسأله ایران برای آنان اهمیت نداشت، آیا حاضر می‌شدند این رسوایی را به جان بخرند؟! این رسوایی را به جان می‌خرند؛ چون سقوط خویش را در یک قدمی خود می‌بینند. ما باید منتظر دسیسه‌های جدیدی از طرف آنان باشیم. همان‌طور که رهبر معظم انقلاب حفظه الله فرموده‌است، آنان تا به حال از هیچ توطئه‌ای کوتاهی نکرده و هرکاری که می‌توانسته‌اند، کرده‌اند. دشمنان ما باید متوجه شده باشند که خدای متعالی، پشتیبان این نظام است و این دسیسه‌ها اثری ندارد. ایجاد شک و شبهه در مسأله ولایت فقیه، متهم کردن نظام اسلامی به حکومت دیکتاتوری و دسیسه‌های دیگری از این قبیل مثل توطئه‌های دیگرشان، به خودشان برخواهد گشت. وظیفه ما در این عصر این است که اهمیت موقعیت خود را بشناسیم و بدانیم نعمت عظیمی داریم که شکرانه آن، حمایت همه جانبه از رهبری نظام است.

اگر در گوشه و کنار، از کسانی خطاهایی سر می‌زند و اگر قصورهایی هست، باید آن قدر هوشیار و خردمند باشیم که این نقایص جزئی، نباید ما را درباره اصل و کل نظام سست یا محبت‌مان را به آن کمرنگ کند. مگر در زمان حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام نقص وجود نداشت؟! در زمان امام علی علیه السلام چه کسانی استاندار فارس، بحرین و اهواز بودند؟! همان‌طور که کمابیش آگاهی دارید، یکی از استانداران حضرت علی علیه السلام، برادر خوانده معاویه، زیاد بن عبید بود. او کسی بود که پسرش، عبیدالله بن زیاد، با امام حسین علیه السلام جنگید. زمان حکومت امیر مؤمنان علیه السلام، همه والیان و حاکمان او فرشته نبودند! چنان نبود که در هیچ جای عالم، هیچ خلاف شرعی انجام نگیرد. آن دست‌های دزدان که بریده، و حدهایی که جاری می‌شد، برای چه بود؟! آن نامه‌های عتاب‌آمیز حضرت و آن توبیخ‌ها و مواخذه‌ها که در نهج البلاغه ثبت شده، برای چه کسانی بوده است؟! علت مطلوب بودن آن نظام این بود که محورش علی علیه السلام بود. در کنار این نظام، ممکن است خطاهایی رخ دهد؛ اما آیا صحیح است که به سبب خطاها، از حمایت حکومت حضرت علی علیه السلام دست برداریم؟! هیچ‌کس نمی‌گوید در کشور ما، هیچ اشتباهی رخ نمی‌دهد؛ هیچ ظلمی انجام نمی‌گیرد و هیچ خلاف شرعی صورت نمی‌گیرد؛ اما این نقایص را نباید به

حساب اصل نظام و رهبری آن گذاشت. ما همه آگاهیم که رهبر معظم انقلاب دام عزه، نهایت جدیت را برای اجرای احکام اسلامی و اجرای عدالت به کار می‌برد. مبادا وسوسه‌های شیطانی در دل بعضی از جوانان ما اثر بگذارد و محبتشان به این نظام و رهبری آن کم شود! ما با این کارمان نه تنها ضرر می‌کنیم، بلکه به همه شهیدانی که با خونشان این درخت را آبیاری کرده‌اند، خیانت می‌کنیم.

منظومه ولایت ۳

عظمت و شکوه مقام امام زمان علیه السلام
ولایت تکوینی امام زمان علیه السلام
علم و قدرت بیکران امام زمان علیه السلام
نمونه‌ای از ولایت تکوینی امام رضا علیه السلام
نحوه ارتباط ولایی با امام زمان علیه السلام
هنگامه اضطرار و توسل به امام زمان علیه السلام
توجه و توسل مداوم به امام زمان علیه السلام
تکاپو برای جلب رضایت امام زمان علیه السلام
ولایت تشریحی امام زمان علیه السلام
حکومت اسلامی ایران، جلوه‌ای از ولایت امام زمان علیه السلام

عظمت و شکوه مقام والای امام زمان علیه السلام

در برابر اقیانوسی از عظمت قرار گرفته‌ایم که هر موجود عظیمی در مقابل وسعت و بزرگی‌اش خود را می‌بازد و محو می‌شود. در مقابل بیکرانی از نور قرار گرفته‌ایم که هر چشم تیزبینی را خیره می‌کند؛ چه رسد به چشم‌های نابینای ما. به هر حال، دست نیاز به سوی این اقیانوس رحمت دراز کرده‌ایم و مطمئنیم که ما را از دریای کرامت خویش محروم نخواهد کرد.

عظمت مقام اهل بیت علیهم السلام و به ویژه مقام حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء برای امثال بنده قابل درک نیست. نمی‌دانم آیا میان غیر اهل بیت علیهم السلام انسان‌هایی یافت می‌شوند که گنه مقام را درک کنند یا نه؟! اما در هر حال، عظمت و نورانیت این مقام نباید ما را از کوشش برای درک هرچه بیش‌تر آن باز دارد.

ولایت تکوینی امام زمان علیه السلام

آن چه بزرگان ما توانسته‌اند با تعبیرهایی به شکوه و جلالت این مقام اشاره کنند، حقیقتی است که «ولایت تکوینی» نامیده می‌شود. در تبیین و توضیح این مقام، سخن‌ها فراوان گفته شده؛ اما حقیقتش این است که بنده در تبیین درست آن احساس ناتوانی می‌کنم. برای این که راهی به سوی درک عظمت این مقام والا برایمان باز شود، به روایتی از امام صادق علیه السلام درباره مقام علم امامان علیهم السلام اشاره می‌کنم:

علم و قدرت بیکران امام زمان علیه السلام

سدیر صیرفی که یکی از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام بوده است می‌گوید:
با گروهی از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام (ابوبصیر، میسر، یحیی بزاز و داوود قمی)

به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. شنیدیم که امام علیه السلام با ناراحتی و غضب می فرمود: عجب از مردمانی که می پندارند ما از غیب مطلعیم؛ در حالی که علم غیب را جز خداوند نمی داند! همانا گاهی کنیز خود را می طلبیم؛ در حالی که نمی دانم در کدام حجره از خانه است [به گونه ای سخن گفت که مقتضای فهم و معرفت حاضران در جلسه بود]. هنگامی که حضرت از جایش برخاست و به اندرون خانه رفت، من و ابوبصیر و میسر نیز به دنبال آن جناب به داخل خانه رفتیم و عرضه داشتیم: خداوند، ما را فدای تو گرداند! شنیدیم که در امر کنیزتان چنین و چنان می گفتید؛ در حالی که ما از علم فراوان شما آگاهیم و آن را به علم غیبی که خاص خداوند است، نسبت نمی دهیم.

حضرت فرمود: ای سدیر! آیا این آیه را در کتاب خدا یافته ای که می فرماید: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ**؛ کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: پیش از آن که چشمت را برهم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد.

گفتم: فدایت شوم. این آیه را گاهی خوانده ام.

فرمود: آیا آن مرد را می شناسی و آیا می دانی که نزد او چه مقدار از «علم الکتاب» وجود داشت؟!

گفتم: شما آگاهم کنید تا بدانم.

فرمود: به اندازه قطره ای از باران در دریایی سبز. پس نسبت علم او به «علم الکتاب» چگونه است؟!

گفتم: چه بسیار اندک و ناچیز است!

پس به من فرمود: ای سدیر! چه بسیار است این علم برای کسی که خداوند علم او را به «علم الکتاب» نسبت داد! ای سدیر! آیا این آیه را نیز در کتاب خداوند عز و جل یافته ای / که می فرماید: **قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**؛^۲ بگو برای شهادت و حکم راندن بین من و شما، خدا و کسی که علم کتاب نزد او است، کفایت می کند.

۱. نمل (۲۷)، ۴۰.

۲. رعد (۱۳)، ۴۳.

گفتم: گاهی خوانده‌ام، فدایت شوم!

پرسید: آیا آن که علم ناچیزی از «علم‌الکتاب» نزد او است، عالم‌تر و فهیم‌تر است یا کسی که تمام «علم‌الکتاب» نزد او است؟!

گفتم: به قطع کسی که تمام «علم‌الکتاب» نزد او است.

پس با دست مبارکش به سینه مطهرش اشاره کرد و سه مرتبه فرمود: **عِلْمُ الْكِتَابِ كَلْبُهُ وَ اللَّهُ عِنْدَنَا؛** به خدا سوگند! تمام علم کتاب نزد ما، اهل بیت است.^۱

أصف‌بن برخیا چون بهره‌ای از «علم‌الکتاب» داشت، توانست بارگاه عظیم بلقیس را پیش از آن که پلک چشمان حضرت سلیمان علیه السلام به هم بخورد، از صنعای یمن به فلسطین منتقل کند؛ چرا که قرآن می‌فرماید:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ...؛

در زبان عرب اگر حکمی را بر صفتی تعلیل کنند، آن صفت بر علّیت دلالت خواهد داشت؛ بنابراین، معنای آیه این است که چون چنان علمی داشت، توانست چنین کار خارق‌العاده‌ای را انجام دهد. آری، بنابر این روایت پرمعنا و نورانی، علم أصف‌بن برخیا، در مقایسه با علم اهل بیت علیهم السلام همچون قطره‌ای ناچیز در برابر دریایی بیکران است. به بیان دیگر، علم أصف‌بن برخیا که به او قدرت داد تا تخت و بارگاه بلقیس را پیش از چشم بر هم زدن در پیشگاه سلیمان علیه السلام حاضر کند، قطره‌ای ناچیز از دریای علم اهل بیت علیهم السلام و مهدی موعود ارواحنا فداه ما است.

از این حدیث شریف راهی گشوده می‌شود تا بدانیم علومی که خداوند به اولیای خاص خویش عطا کرده، چه حقیقت والا و چه دریای پر عظمتی است که یک قطره‌اش چنان آثاری را در پی دارد. به هر حال، ما با چنین دریای بیکرانه‌ای مواجهیم. چنین دریایی را با ذهن‌های ضعیف و محدود خودمان چگونه می‌توانیم پیمانه کنیم؟! چنین حقیقت عظیمی را چگونه می‌توانیم وصف کنیم؟! چاره‌ای برایمان باقی نمی‌ماند جز این که در

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، باب ۱۲، ص ۱۷۰، روایت ۳۸؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷، روایت ۳ محمدبن حسن صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۲۱۳.

پیشگاهِ عظمتِ علم، قدرت و روح والای اهل بیت علیهم السلام سر تعظیم بر خاک ساییم و همراه با احساس ناتوانی و تذلل بگوییم: ما کجا و فهم مقام والای شما کجا؟! شایسته است برادران و خواهران ارجمند ما در فرصت‌هایی مناسب، روایات مربوط به علوم و مقام‌های اهل بیت علیهم السلام را مطالعه کنند و درباره آن بیندیشند تا شاید به حقایق و نکته‌هایی آموزنده و کارساز دست یابند. باری، وجود امام عصر ارواحنا له الفداء اقیانوسی بیکران از علم، قدرت، عظمت و نورانیت است که علم و قدرت اصف‌بن برخیا قطره‌ای از آن به شمار رود.

نمونه‌ای از ولایت تکوینی امام رضا علیه السلام

شخصی مورد اطمینان برایم نقل کرد که در مشهد مقدس و منزل یکی از دوستان، با دو دانشجوی امریکایی که زن و شوهر بودند، ملاقات کردم. برای آن دو، داستان شگفت‌آوری رخ داده بود که به تقاضای میزبان، آن داستان را برای ما نقل کردند: آن دو جوان امریکایی گفتند: وقتی که ما در یکی از دانشگاه‌های امریکا مشغول تحصیل بودیم، پیوسته در خود احساس خلا می‌کردیم. با اشاره به سینه‌اش گفت: احساس می‌کردم که این‌جا خالی است، سپس گمان کردم که این کمبود، ناشی از غریزه جنسی است و با ازدواج و انتخاب همسر، آن خلا پر می‌شود؛ از این رو، هر دو تصمیم گرفتیم با هم ازدواج کنیم؛ اما پس از ازدواج نیز آن خلا پر نشد و همچنان آن کمبود را در خود احساس می‌کردیم. از این امر سخت ناراحت شدم و با این که به همسرم علاقه داشتم، در ظاهر تمایلی به او نشان نمی‌دادم و گاهی حتی حوصله صحبت کردن با او را هم نداشتم. روزی برای عذرخواهی به او گفتم: اگر گاهی می‌بینی که من حال خاصی دارم و از تو دوری می‌گزینم، گمان نکنی که علاقه‌ای به تو ندارم؛ بلکه این ناراحتی و افسردگی و احساس خلا از دوران دانشجویی در من بوده و تا کنون رفع نشده است و هر از چندگاه بدان مبتلا می‌شوم. همسرم گفت: اتفاقاً من نیز چنین حالتی دارم. پس از گفت و گو، پی بردم که این احساس خلا درونی، درک مشترک هر دوی ما است؛ در نتیجه تصمیم

گرفتیم برای رفع آن، چاره‌ای بیندیشیم. در آغاز بنا گذاشتیم که بیش تر به کلیسا رفت و آمد داشته باشیم و به مسائل معنوی پردازیم تا شاید آن خلا برطرف شود. ارتباطمان را با کلیسا و مسائل معنوی گسترش دادیم و در آن زمینه، کتاب‌هایی را نیز مطالعه کردیم؛ اما آن خلا و عطش معنوی رفع نشد. چون شنیده بودیم که در کشورهای شرقی، به ویژه چین و هندوستان، مذاهبی وجود دارند که مردم را به ریاضت و انجام تمرین‌های ویژه‌ای برای رسیدن به حقیقت دعوت می‌کنند، تصمیم گرفتیم به آن کشورها سفر کنیم، و چون چین، از دیگر کشورهای شرقی، به امریکا نزدیک تر است، ابتدا به چین سفر کردیم.

در چین، از مسؤولان سفارت امریکا خواستیم کسانی را که در آن کشور در زمینه مسائل معنوی و ریاضت سرآمدند، به ما معرفی کنند و آن‌ها شخصی را به ما معرفی کردند که گفته می‌شد رهبر روحانیان مذهبی چین و بزرگ‌ترین شخصیت معنوی آن کشور است. با کمک سفارت، موفق شدیم نزد او برویم و با راهنمایی و کمک او مدتی به ریاضت مشغول شدیم؛ اما کمبود معنوی و خلا درونی مان برطرف نشد.

از چین به تبت رفتیم. در آن جا و در دامنه‌های کوه هیمالیا معبدهایی بود که عده‌ای در آن‌ها به عبادت و ریاضت می‌پرداختند. به ما اجازه دادند که به یکی از معبدها راه یابیم و مدتی را به ریاضت پردازیم. ریاضت‌هایی که آن جا متحمل می‌شدیم، بسیار سخت بود؛ از جمله چهل شب روی تختی که روی آن، میخ‌های تیزی کوبیده بودند می‌خوابیدیم. پس از گذراندن مدتی در آن جا و انجام ریاضت‌ها و عبادت، باز احساس کردیم خلا درونی ما همچنان باقی است. از آن جا به هندوستان رفتیم و با مرتاضان فراوانی تماس گرفتیم و مدتی در آن جا به ریاضت پرداختیم؛ اما نتیجه نگرفتیم و مایوس شدیم. سرانجام این تصور در ما پدید آمد که اصلاً در عالم، واقعیتی وجود ندارد که بتواند خلا درونی انسان را اشباع کند.

ناامیدانه تصمیم گرفتیم از طریق خاورمیانه به اروپا و سپس امریکا رهسپار شویم. از هندوستان به پاکستان و از طریق افغانستان به ایران آمدیم و ابتدا وارد شهر بزرگ مشهد شدیم و آن را شهر عجیبی یافتیم که نمونه آن را تا کنون مشاهده نکرده بودیم. در وسط

شهر، ساختمانی جالب و با شکوه با گنبد و گلدسته‌های طلا که پیوسته انبوهی از مردم به آن رفت و آمد داشتند، ما را به خود جلب کرد. پرسیدم: این جا چه خبر است و این مردم چه دینی دارند؟ گفتند: این مردم مسلمانند و کتاب مذهبی آنان قرآن است و در این شهر و این ساختمان یکی از رهبران مذهبی آن‌ها که به او امام می‌گویند، دفن شده است. پرسیدم: امام کیست و چه می‌کند؟ گفتند: امام علیه السلام، انسان کاملی است که به عالی‌ترین مراحل کمال انسانی رسیده است و او با رسیدن به آن مقام، دیگر مرگی ندارد و پس از رخت بر بستن از دنیا نیز زنده است. مسلمانان چون چنین اعتقادی دارند، به زیارت امامشان می‌روند و با عرض ادب و احترام حاجت می‌خواهند و امام علیه السلام نیاز آن‌ها را برآورده می‌سازد.

گفتم: قسمت‌های برجسته‌ای از قرآن را برای ما نقل کنید. گفتند: در یکی از آیات قرآن آمده است که هر چیزی خدا را تسبیح می‌گوید. آن سخنان برای ما معمایی شد که چطور با این که امام آن‌ها مرده است، باز او را زنده می‌دانند و افزون بر این معتقدند که همه چیز، حتی کوه‌ها و درختان، خدا را تسبیح می‌گویند! باور نکردیم و تصمیم گرفتیم برای تماشا وارد مشهد رضوی شویم. در صحن، یکی از خادمان که وسیله‌ای شبیه چماق با روکش نقره در دست داشت، وقتی متوجه شد ما خارجی هستیم، از ورودمان به صحن جلوگیری کرد و گفت: ورود خارجی‌ها ممنوع است!

گفتم: ما چندین هزار کیلومتر در دنیا سفر کرده‌ایم و به اماکن گوناگون وارد شده‌ایم و هیچ کجا به ما نگفتند که ورود خارجی ممنوع است. چرا شما از ورود ما جلوگیری می‌کنید؟ قصد ما فقط تماشای این محل است و نیت بدی نداریم. هرچه اصرار کردیم، فایده‌ای نداشت و از ورود ما جلوگیری کردند. ما با ناراحتی از آن جا دور شدیم و در آن حوالی روبه‌روی مسافرخانه‌ای لب جوی آب نشستیم و مدتی من به فکر فرو رفتم که نکند در عالم حقیقتی باشد که در این جا نهان است و ما نمی‌شناسیم؟ اگر در این جا خبری باشد و آنان ما را راه ندهند تا از آن آگاه شویم، برایمان سخت حسرت‌آور و رنج‌آور است که با آن همه زحمت، تلاش و تحمل رنج سفر از رسیدن به آن حقیقت محروم بمانیم. بی‌اختیار گریه‌ام گرفت و مدتی گریستم.

ناگهان این فکر به ذهنم خطور کرد که آن شخص مدفون یا امام و انسان کامل است و آن‌ها راست می‌گویند یا دروغ می‌گویند و او انسان کامل نیست. اگر آن‌ها راست بگویند و به واقع او زنده است و بر همه جا احاطه دارد، خودش می‌داند که ما به دنبال چه هدفی، این همه راه آمده‌ایم و باید ما را دریابد و اگر آنان دروغ می‌گویند، ضرورتی ندارد به تماشای آن‌جا برویم. همین‌طور که اشک می‌ریختم و خود را تسلی می‌دادم، دست‌فروشی که تعدادی آئینه، مهر و تسبیح در دست داشت، نزد آمد و به انگلیسی و با لهجه شهر خودمان گفت: چرا ناراحتی؟ سربلند کردم و جریان را برای او گفتم که ما برای کشف حقیقت به چندین کشور سفر کرده‌ایم و سال‌ها ریاضت کشیده‌ایم و اکنون که به این‌جا آمده‌ایم، به حرم راهمان نمی‌دهند. گفت: ناراحت نباش! برو. راهتان می‌دهند! گفتم: الآن ما به آن‌جا رفتیم و راهمان ندادند. گفت: آن وقت اجازه نداشتند. من در آن لحظه، فکر نکردم که چطور آن دست‌فروش به انگلیسی آن‌هم با لهجه محلی با من حرف می‌زند و از کجا خبر دارد که پیش‌تر خادمان حرم اجازه نداشتند ما را راه دهند و اکنون اجازه دارند، و چرا من راز دلم را برای او گفتم.

سرانجام به سوی حرم راه افتادیم و وقتی به درِ صحن رسیدیم، خادم مانع ورود ما نشد. پیش خود گفتم: شاید ما را ندیده است. برگشتیم و به او نگاه کردیم؛ اما او عکس‌العملی نشان نداد. وارد صحن شدیم و به راهرویی رسیدیم که جمعیت انبوهی از آن‌جا وارد حرم می‌شدند. ما نیز همراه جمعیت وارد راهرو شدیم. فشار جمعیت ما را از این سو به آن سو می‌کشاند تا این‌که به درِ حرم رسیدیم؛ اما ناگهان من احساس کردم که اطرافم خالی است و هرچه جلو رفتیم، پیرامونم خلوت‌تر می‌شد و بدون مزاحمت و فشار جمعیت به پنجره‌های ضریح مقدس رسیدم و مشاهده کردم که درون ضریح شخصی ایستاده است. بی‌اختیار تعظیم و سلام کردم. آن حضرت با لبخند جواب سلام مرا داد و فرمود: چه می‌خواهی؟ من هرچه پیش‌تر در ذهنم بود، یکباره از ذهنم رفت و هرچه خواستم بگویم که چه می‌خواهم، چیزی به ذهنم نیامد. فقط یک مطلب به ذهنم آمد و در محضر حضرت گفتم و آن این بود که من شنیده‌ام در قرآن آمده است: همه موجودات خدا

را تسبیح می‌گویند! وقتی آن مطلب را عرض کردم، فرمود: به تو نشان می‌دهم. بعد بی‌اختیار از حرم بیرون آمدم. باز احساس کردم که پیرامونم خلوت است و کسی مزاحم من نمی‌شود. خدا حافظی کردم و از حرم خارج شدم؛ اما مبهوت مانده بودم. وقتی از حرم خارج، و به صحن وارد شدم، حالتی به من دست داد که می‌شنیدم هرآن‌چه پیرامون من هست، از در و دیوار و درخت و زمین و آسمان تسبیح می‌گویند. با مشاهده این صحنه، دیگر چیزی نفهمیدم و بی‌هوش بر روی زمین افتادم. پس از به هوش آمدن خود را در اتاقی بر روی تختی دیدم که عده‌ای آب به صورتم می‌ریختند تا به هوش آییم.

پس از آن واقعه، من متوجه شدم که در عالم حقیقتی وجود دارد و آن حقیقت در این جا است و انسان می‌تواند به مقامی برسد که مرگ و زندگی برای او یکسان باشد و مرگ نداشته باشد و همچنین پی‌بردم که قرآن راست می‌گوید که همه چیز تسبیح‌گوی خدا است.

نکته جالب توجه در واقعه پیشین این است که با آن رخداد خارق‌العاده همه حقایق از طریق شهود برای آن جوان ثابت شد. به طور مسلم از طریق برهان و بررسی‌های علمی، فرصت بسیاری لازم بود که او از همه حقایق آگاه شود؛ چون وقتی خواهان شناخت خدا می‌شد، باید مدتی را برای اثبات وجود خدا صرف می‌کرد و پس از آن، نوبت به اثبات نبوت و پس از آن اثبات امامت و دیگر مسائل می‌رسید؛ اما با یک حادثه، همه چیز برای او اثبات شد. او با شناخت امام هشتم علیه السلام و حقانیت حضرت، حقانیت شیعه و اعتقادهای آنان را نیز شناخت و دریافت که امام علیه السلام مرگ ندارد و مرگ ظاهری معصوم در رفتار و تداوم فعالیت‌ها و تصرفات تکوینی و معنوی او بی‌تأثیر است. همچنین حقانیت قرآن و دیگر امور مقدس و اصول مذهبی و دینی ما برای او ثابت شد.

ارتباط با امام زمان علیه السلام

حال بنگریم که ارتباط ما با چنین موجود نورانی و عظیمی که خداوند متعالی برای امثال ما آخرالزمانی‌ها ذخیره فرموده، چگونه است. همه ما شیعیان به همراه بسیاری از برادران

اهل تسنن معتقدیم که این وجود مقدس حیات دارد؛ اما در پس پرده غیبت است و روزی ظهور خواهد کرد؛ اما او کجا است؟ چه ارتباطی با ما دارد؟ چقدر از حال ما آگاه است؟ آیا همان گونه که ما از او بی خبریم، او نیز از ما بی خبر است؟! آیا همان طور که ما در زندگی او نقشی نداریم، او نیز در زندگی ما نقشی ندارد؟!

۱. هنگامه اضطرار و توسل به امام زمان علیه السلام

شاید همه ما هنگام نیاز و اضطرار، همان گونه که به خداوند بزرگ توجه می‌یابیم، به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز توجه کنیم و از او بخواهیم که به حرمت دعای مستجاب و آبرویی که در پیشگاه خداوند دارد، از ما رفع اضطرار و گرفتاری کند؛ چرا که معتقدیم: خداوند درهای رحمتش را از راه ولی خود به روی ما گشوده است. این توجه ناخودآگاه، بر اثر ایمانی مرتکز در دل‌های ما است که با شیر مادر اندرون شده است و ان شاء الله با جان به در می‌رود.

این که هنگام اضطرار به حضرت توجه می‌کنیم و «یا صاحب‌الزمان» می‌گوییم، به چه معنا است؟ این که گمشده‌ای در بیابان، پس از تحمل چند شبانه‌روز گرسنگی، تشنگی و سرگردانی، وقتی از همه جا ناامید می‌شود، می‌گوید: یا صاحب‌الزمان اغثنی، و یا اباصالح المهدی ادرکنی، به چه معنا است؟!

آیا معنای چنین توجه و توسلی جز این است که آقا از ضمیر و سرنوشت ما آگاهی دارد؟! آیا جز بدین معنا است که تمام عالم در اختیار او است و بر دل‌های ما احاطه علمی دارد؟! اگر عالم در اختیار او نباشد و بر دل‌ها احاطه علمی نداشته باشد، چگونه صدای گمشده بیابان را می‌شنود؟! چگونه خبردار می‌شود و با چه وسیله‌ای به او کمک می‌کند؟! چگونه صدای ضعیف بیماری را در دل شب، در بستر بیماری‌اش می‌شنود یا چگونه فریاد مظلومیت مظلومی را حتی نگفته می‌شنود؟! این چه مقامی است؟ آیا این مقام به زمانی منحصر است که ما اضطرار می‌یابیم؟! آیا حضرت فقط هنگام اضطرار صدای ما را می‌شنود و در زمان‌های دیگر، از احوال ما بی‌خبر است؟!

خود حضرت می فرماید:

ما از تمام حوادثی که برایتان اتفاق می افتد آگاهیم، و هیچ خبری از اخبار شما بر ما پوشیده نیست.^۱ ما هرگز از سرپرستی و رسیدگی به امورتان کوتاهی نکرده و یادتان را از خاطر نبرده ایم و اگر جز این بود، دردها و دشواری ها از هر سو بر شما فرود می آمد و دشمنان، شما را ریشه کن می کردند؛ پس، از خدا بترسید و ما را پشتیبانی کنید.^۲

توجه و توسل مداوم به امام زمان علیه السلام

اگر در این باره بیندیشیم، از دو جهت برای ما آموزنده خواهد بود: یکی این که فقط هنگام اضطرار سراغ خدا و اهل بیت علیهم السلام نرویم؛ چرا که همیشه و در همه حال نیازمند خدا و اولیای خداییم و بسیاری از اوقات نیازمندی خویش را درک نمی کنیم. هنگامی که خداوند، از راه های عادی نیازهای ما را رفع می کند، از نیازمندی و فقر خویش غافل می شویم؛ اما هرگاه مشکلی در اسباب عادی پیش بیاید، نیاز خویش را در می یابیم و احساس اضطرار می کنیم غافل از این که این نیاز و اضطرار ما، حقیقتی همیشگی است؛ بنابراین، در همه حال، چه در حال رفاه و چه در حال شدت، باید به خدا و اولیای خدا توجه داشته باشیم.

در حدیثی آمده است: کسی که خدا را فقط در حالات سختی و شدت می خواند، وقتی صدایش به دعا بلند می شود، ملائکه می گویند: ما صاحب این دعا را نمی شناسیم؛ اما کسی که در همه حال به یاد خدا است، وقتی هنگام سختی خدا را می خواند، ملائکه می گویند: صدایش آشنا است. حال تفسیر و تعبیر این بیان چیست، خدا می داند؛ اما آنچه ما از این روایت می فهمیم، تشویق به این است که همیشه به یاد خدا باشید تا هنگام سختی و گرفتاری نیز دعایتان زودتر مستجاب و گرفتاریتان زودتر حل شود.

۱. قال المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف: «فإنا نُحِبُّ علماءً بِأَبْنائِكُمْ و لا يَغْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِن أَخْبَارِكُمْ». (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۷۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۵. کلمة الإمام المهدي علیه السلام، ص ۱۵۲)

۲. قال مولانا المهدي عليه الصلوة والسلام: «أنا غيرُ مُهمِلينَ لِعُرَاعَاتِكُمْ و لا ناسينَ لِذِكْرِكُمْ و لو لا ذلكَ أنزَلَ بِكُمْ الدَّاءَ و اضطَلَمَكُمُ الأعداءُ فأتَّقُوا اللهَ جَلَّ جَلالُهُ و ظاهِرُونَ». (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵)

عین این مطلب، در توجّه و توسّل به اولیای خدا نیز وجود دارد. اصولاً ما نباید دو حساب جداگانه برای خدا و اولیایش باز کنیم و بگوییم: یکی راه خدا، و یکی هم راه توسّل است. راه توسّل، همان راه خدا است: **إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ**؛^۱ همانا ذکر ما، ذکر خدا است. مگر می‌شود یاد اهل بیت از یاد خدا جدا باشد؟! از آن جهت اهل بیت **عليهم السلام** را یاد می‌کنیم و بدان‌ها توسّل می‌جوییم که بندگان شایسته خدا هستند؛ از این رو، یاد خدا در بطن یاد آن‌ها وجود دارد. راه توسّل به اولیای خدا، همان راه دعا و خواستن از خدا است. منتها راهی مستقیم‌تر و نزدیک‌تر که زودتر به نتیجه می‌رسد. نتیجه این می‌شود که باید در همه حال، به اولیای خدا، به ویژه وجود مقدّس ولی عصر ارواحنا له الفداء، توجّه داشته باشیم. توجّه ما به آن وجود مقدّس، به حال اضطرار مختص نشود؛ بلکه هر صبح و شام به یاد او باشیم؛ هر شب به یاد او بخوابیم و هر صبح به یاد او بیدار شویم. در طول شبانه‌روز هرچه بیش‌تر به او توجّه کنیم، به مرکز نور و علم و رحمت نزدیک‌تر شده‌ایم؛ چرا که او مجرای فیض خدا است: **أَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى**؛^۲ کجا است آن درگاه خدا که از آن به وادی نور و علم و ایمان وارد می‌شوند؟ او وجه خدا است: **أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ**؛^۳ کجا است آن وجه خدا که اولیای خدا به او روی آورند و رویش را آینه خدا بینند. وقتی با کسی مواجه می‌شویم، بهترین توجّه‌ها، توجّه و نگاه به صورت او است. وقتی با خدا مواجه می‌شویم، بهترین حالت این است که گویا به صورت خدا نگاه می‌کنیم؛ پس نزدیک‌ترین راه و بهترین حالت توجّه به خدا، توجّه به ولی عصر **عليه السلام** است؛ آن ولی نعمتی که وجه خدا است و همگی ما به طفیل وجود او آفریده شده‌ایم.

در پرتو توجّه مداوم به ساحت نورانی مولایمان حضرت حجّت بن الحسن ارواحنا لئراب مقدمه الفداء می‌توانیم مشمول ولایت و عنایت خاص حضرت و دعاها و ویژه و

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۶۸، باب ۹۵، ح ۲۰.

۲ و ۳. قسمت‌هایی از دعای ندبه.

۴. وجه‌الله که بر بعضی از مقام‌های انبیا و امامان **عليهم السلام** اطلاق می‌شود، پس از آن است که آنان به درجه قرب رسیده و فانی فی الله، و متّصف به صفات الله شده‌اند. در چنین وقتی، اطلاق وجه‌الله، جنب‌الله، اسم‌الله و باب‌الله بر آنان جایز می‌شود. (ر.ک: میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، رساله لقاء الله، ص ۱۰)

خالصانه‌اش شویم. توجه حقیقی به آن وجه خدا در واقع پیوند قطره‌ای ناچیز به اقیانوس عظمت و نورانیت است که احساس تاریکی و تنهایی ما را به روشنی و یگانگی مبدل می‌سازد. توسل واقعی به آن منبع قدرت و معنویت، سد محکمی است که ما را در مقابل جمیع وسوسه‌های شیطانی و آفت‌های دنیایی و آخرتی مصون و محفوظ نگاه می‌دارد.

تکاپو برای جلب رضایت امام زمان علیه السلام

نتیجه دوم این که وقتی باور کردیم آگاهی مولایمان از رفتار و گفتار و ضمیر ما همیشگی است و به حال اضطرار منحصر نمی‌شود، می‌کوشیم کاری نکنیم که از ما برنجد و دل آزرده شود.

آن بزرگوار فرموده است که وقتی شیعیان ما مرتکب گناه می‌شوند، ما آزرده و غمگین می‌شویم. در جایی دیگر فرموده است:

گاهی نادانان و بی‌خردان شیعه و آنان که دینداری‌شان از بال پشه‌ای سست‌تر است، ما را آزرده خاطر می‌کنند.^۱

اگر توجه داشته باشیم که حضرت در هر لحظه از حال ما آگاه است، هنگام وسوسه شیطان شرم خواهیم کرد که مرتکب گناهی شویم. محبت او مانع خواهد شد که آزرده‌اش سازیم. ان شاء الله که در ادعای محبت حضرت، صادق باشیم و خداوند توفیقمان دهد که این ارتباط را قوی‌تر کنیم.

ولایت تشریحی امام زمان علیه السلام

ارتباط با وجود مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف فقط از زاویه مسائل شخصی مطرح نیست. در عالم تکوین، او واسطه فیض الاهی و باب خدا است. دعا و عنایت خاص حضرت به شیعیان، چه در رفع مشکلات، چه در دفع بلاها و چه در قضای حوایج، گره‌گشا است و...؛ اما همه این‌ها در قلمرو ولایت تکوینی حضرت قرار دارد. برای حضرت افزون بر مقام ولایت تکوینی، ولایت تشریحی نیز ثابت است. او در مقام ولی امر جامعه اسلامی

۱. قال المهدي عليه السلام: «قد آذانا جهلاء شيعية و حُمقائهم و من دینه جناح بعوضه أرجع منه». (طبرسی، احتجاج، ص ۴۷۳)

است. هرچند در این زمینه نیز مثل بسیاری از زمینه‌های دیگر کم کار کرده و حقش را ادا نکرده‌ایم، در هر حال، اعتقاد اجمالی خامی داریم که بر اساس نظر اسلام، به ویژه در دستگاه فکری شیعه، خداوند متعالی همان‌گونه که «رب تکوینی» است، «رب تشریحی» نیز هست و قانون و مجری قانون را نیز باید همو تعیین کند.

خداوند متعالی، امر قانونگذاری و تعیین مجریان قانون را در جامعه برعهده گرفته است. قوانین اجتماعی اسلام را وضع کرده و مجریان آن را نیز پیامبر اکرم و امامان علیهم‌السلام قرار داده و کسی که هم اکنون از سوی خداوند، متصدی اصلی برای اداره جامعه اسلامی است، وجود مقدس ولی عصر ارواحنا فداء است. همه ما به ولایت تشریحی امام زمان علیه‌السلام به طور کلی تا این اندازه اعتقاد داریم؛ اما پرسش این است که آیا در طول زمان غیبت ظاهری حضرت، مقام سرپرستی جامعه اسلامی و ولایت تشریحی او لغو شده است. آیا خداوند چنین خواسته است که جامعه اسلامی در آن دوران ۲۵۵ ساله^۱ که جمعیت تمام مسلمانان به یک میلیون هم نمی‌رسید، ولی امر و سرپرست داشته باشد، ولی در این زمان که جمعیت مسلمانان از یک میلیارد هم گذشته است، سرپرستی نداشته باشد؟! آیا خداوند در زمانه غیبت، مجری دستورهای خود را تعیین نکرده است؟! آیا در این دوران، مسلمانان و به ویژه شیعیان که شمارشان بیش از صد میلیون نفر شده، به سرپرست و ولی امر نیازی ندارند؟! آیا در زمان غیبت کبرا، هیچ راه ارتباطی بین شیعیان و امام غایبشان نیست؟!!

این مطالب، به طور اجمالی و ارتکازی در باور تمام شیعیان وجود دارد که زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام، اطاعت از دستورهای مجتهد جامع شرایط واجب است. امام زمان ارواحنا فداء وظیفه شیعیان را در زمانه غیبت، رجوع به عالمان و راویان حدیث جامع شرایط تعیین فرموده است:

و اما در حوادثی که برایتان واقع می‌شود، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ همانا که

۱. منظور، از زمان هجرت پیامبر به مدینه تا زمان تولد آقا امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف است؛ چرا که بنا بر نقل قوی‌تر، تولد امام زمان در سحرگاه جمعه، نیمه شعبان سال ۲۵۵ قمری واقع شده است.

ایشان حجّت من بر شمایند و من، حجّت خدا بر ایشانم. بنابراین حدیث شریف، در دوران غیبت، فقیهان جامع شرایط و در صدر آنها ولی فقیه که شبیه‌ترین مردم به امام معصوم علیه السلام هستند، حجّت‌های امام زمان ارواحنا فداه بر ما شمرده می‌شوند.^۱

حکومت اسلامی ایران، جلوه‌ای از ولایت امام زمان علیه السلام

خداوند رحمان، پس از هزار و آندی سال، به ما شیعیان ایران توفیق داد تا در لوای رهبری مردی از تبار اهل بیت علیهم السلام این فکر مرتکز در اذهان عموم شیعیان را عینیت بخشیم و حکومتی اسلامی را به نیابت از امام عصر ارواحنا فداه بنیان گذاریم. بندگانی خالص و از جان گذشته، آن رهبرِ الهی را یاری کردند و بانثار جان و تمام هستی خویش، زمینه‌ای را فراهم آوردند تا پس از قرن‌های متمادی، این اصلِ اصیلِ شیعی تحقیق یابد.

خداوند رحیم، چه نعمت بزرگی را به شیعیان ایران عطا کرده است! من خود را حتی از شمارش برکات انقلاب اسلامی ایران ناتوان می‌دانم! ما این نعمت بزرگ را خیلی دست کم گرفته، و از برکات بی‌شمار آن غافل مانده‌ایم! یکی از هزاران هزار برکات انقلاب، رواج قرآن در جامعه است. اکنون در ایران اسلامی، صدها و هزاران نونهال، حافظ کل یا حافظ چندین جزء قرآنند. بسیاری از نونهالان خواندن و نوشتن نمی‌دانند؛ اما معانی آیات قرآن را می‌دانند و کلمه به کلمه به معانی آن اشاره می‌کنند. این وضعیت افتخارآمیز را با زمانی مقایسه کنید که در کل کشورمان، جز تعداد معدودی قاری که بتوانند قرآن را با لحن عربی صحیح بخوانند، وجود نداشت. امروز به لطف خدا و در پرتو حکومت اسلامی، در هر شهر و دیاری ده‌ها حافظ قرآن داریم.

حکومت اسلامی ما با این همه برکت و نعمت، فقط تابش پرتوی از نور ولایت/تشریحی وجود مقدس حجّت بن الحسن العسکری علیه السلام است. حال اگر این خورشید درخشان طلوع کند و به طور کامل بر پهنه گیتی بتابد، چه بهشتی بر روی زمین ایجاد

۱. امام زمان علیه السلام در توفیقی می‌فرماید: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُبَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُبَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». (علامه مجلسی، بحارالانوار ج ۵۳، ص ۱۸۱، باب ۳۱، ح ۱۰)

خواهد شد؟! این شاء الله آن روز به زودی خواهد آمد! از خدا می خواهیم که ما را زنده بدارد تا آن روز را درک کنیم و یا اگر از دنیا نیز رفتیم، بار دیگر ما را زنده کند تا چند روزی هم که شده، آن دولت کریمه را مشاهده کرده، و به چشم خویش، عزت و اقتدار آن را ببینیم. این آرزویی است که تمام مسلمانان و به ویژه شیعیان دارند. در دعای عهدی که مستحب است هر روز صبح بخوانند، به این مطلب اشاره شده است که خدایا! اگر مرا تا پیش از ظهور حضرت از دنیا بردی، در آن ایام مرا زنده کن تا با همان کفنم بیایم و در رکاب مولایم جان بازی کنم و آن دوران صفا و نورانیت را با تمام وجودم دریابم:

اللَّهُمَّ إِنِّ حَالِي بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي
مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا قَنَاتِي مُلْكِيًّا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ
وَ الْبَادِي؛^۱ پروردگارا! اگر میان من و او مرگی که بر تمام بندگانت قضای حتمی
کرده ای، جدایی افکند، مرا از قبر برانگیزان؛ در حالی که کفنم را در بر کرده ام؛
شمشیرم را از نیام برکشیده ام و دعوتش را که بر تمام مردم شهر و دیار عالم
واجب است، لیبیک گفته ام.

۱. قسمتی از دعای عهد که هرکس چهل روز پیاپی آن را بخواند، از یاوران امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) خواهد بود و حتی اگر تا زمان ظهور مولا از دنیا رفته باشد، خداوند قادر متعالی، او را برای یآوری قائم آل محمد به دنیا باز خواهد گرداند. (ر.ک: شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، دعای عهد حضرت امام عصر علیهما السلام)

منظومه ولایت ۴

مهر بیکران امام زمان علیه السلام به شیعیان
شرط وفا در برابر محبت امام زمان علیه السلام
جوانی، بهترین دوران عشق ورزی به امام زمان علیه السلام
شرط رسیدن به ولایت خاص امام زمان علیه السلام
بهره جویی از شادابی جوانی
عهد و پیمان خاص با امام زمان علیه السلام
توجه قلبی خالصانه به امام زمان علیه السلام
وظیفه جوانان در برابر فتنه های آخرالزمان

مهر بیکرانِ امام زمان علیه السلام به شیعیان

همه ما بحمدالله این معرفت را داریم که وجود مقدس ولی عصر ارواحنا فداء سایه رحمت خدا بر بندگان است و هرچه داریم، به طفیل وجود آن بزرگوار است. اگر محبت مهربان‌ترین مادرهای دنیا، حتی محبت مادرهایی را که هستی خودشان را برای بچه‌هایشان فدا کرده‌اند، یک‌جا جمع کنند، به اندازه محبت امام زمان به دوستان و پیروانش نخواهد شد؛ چرا که محبت او پرتوی از محبت بی‌نهایت خدا به آفریدگان است. خودش فرمود که اگر دعا کنید، برای دعایتان آمین می‌گوییم و چنانچه دعا نکنید، من برایتان دعا می‌کنم. برای لغزش‌هایتان استغفار می‌کنم و حتی بوی شما را دوست دارم.

شرط وفا در برابر محبت امام زمان علیه السلام

چنین دوستی و محبت والایی، در مقابل، محبت می‌طلبد. چه خوش بی‌مهربانی هر دو سر بی. ما هرچه داریم، به واسطه فیض و لطف و محبت اهل بیت علیهم السلام است؛ اما ایشان در برابر محبت بیکران‌شان چیزی از ما نمی‌خواهند؛ چرا که محبت ایشان خداگونه است؛ ولی شرط محبت این است که ما نیز شرط وفا را نگه داریم. هر قدر ما در برابر عنایت‌های مولایمان سپاسگزارتر و قدردان‌تر باشیم، از محبت‌های ویژه حضرت بیش‌تر استفاده خواهیم کرد و اگر خدای ناکرده، محبت‌های الهی مولایمان را ناسپاسی و فراموش کنیم، برخلاف مقتضای محبت و وفاداری عمل کرده و در نتیجه، خودمان را محروم ساخته‌ایم.

جوانی، بهترین دوران عشق‌ورزی به امام زمان علیه السلام

از بهترین اوقات عمر که انسان طعم محبت را به خوبی می‌چشد، دوران جوانی است. آدمی در دوران کودکی و خردسالی، محبت را با نوعی ادراک ناآگاهانه درک می‌کند. کودک، محبت مادر، پدر و نزدیکان خود را می‌فهمد؛ ولی لذت آن را آگاهانه درک نمی‌کند و در

نتیجه، قدرش را نمی‌داند؛ اما از آغاز دوران بلوغ به بعد، مزهٔ محبت را خیلی خوب می‌چشد.

این ویژگی، مخصوص دوران جوانی است و بعد، شیرینی محبت در این سطح باقی نمی‌ماند؛ به این جهت به شما عزیزانی که در این دوران طلایی و پر بها زندگی می‌کنید، یادآوری می‌کنم که قدر این دوران را بدانید و از محبتی که در دل‌هایتان موج می‌زند، به نیکوترین شکل استفاده کنید. بدانید که چه کسی را باید دوست بدانید و به چه کسی باید دل بدهید. کسی شایستهٔ دلدادگی است که هیچ چشم‌داشتی از ما نداشته باشد؛ هیچ‌گاه ما را از یاد نبرد، و به هر مقدار ما لیاقت و ظرفیت محبت او را داشته باشیم، او مضایقه نکند. آدمی وقتی کسی را دوست می‌دارد، دلش می‌خواهد محبوبش نیز به یاد او باشد. اگر شخصی بداند که رفیقش در عین دوری ظاهری، دلش همواره متوجه او است، به وفاداری چنین رفیقی افتخار خواهد کرد. حال اگر بدانیم محبوبی داریم که هیچ‌وقت فراموشمان نمی‌کند و به محض این‌که به او توجه قلبی بیابیم، پاسخمان می‌گوید، بهترین یار و رفیق خویش را یافته‌ایم. او همان امام رؤوفی است که اگر در دلت هم صدایش کنی و بگویی: **السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَبَاصَالِحِ**، پاسخت را می‌دهد. با این اوصاف، آیا کسی بهتر از او پیدا می‌شود تا آدمی دوستی‌اش را به او هدیه بدهد؟ هرچه خوبی وجود دارد، در وجود مقدس حضرت جمع است؛ هر صفت و خصلت دوست داشتنی را که فرض کنید، بهترینش را داراست؛ پس قدر این دل‌های پاکتان را بدانید و بکوشید دل‌هایتان را به او بدهید که او شایستهٔ دلدادگی است. هرچه می‌توانید به یاد او باشید تا او بیش‌تر به یاد شما باشد.

شرط رسیدن به ولایت خاص امام زمان

رابطه بین ما با محبوب‌های حقیقی فقط گزارهٔ ادبی و شاعرانه نیست؛ بلکه حقیقت ثابت است. آدمی آن‌گاه که کسی را دوست می‌دارد، دلش می‌خواهد محبوبش نیز به یاد او باشد. این فقط آرمانی شاعرانه نیست. قرآن می‌فرماید:

فَاذْکُرُونِی اَذْکُرْکُمْ؛^۱ به یاد من باشید تا به یادتان باشم.

گاهی یک شعر حکیمانه آن قدر زیبا است که هیچ چیز دیگری جای آن را نمی‌گیرد:
إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةً؛ همانا بعضی از اشعار، دربردارنده حکمتی عمیق است. حافظ رحمه الله در
 بیتی می‌گوید:

گرت هواست که معشوق نگسند پیوند نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
 یکی از اصحاب امامان علیهم السلام خدمت امامش مشرف شد و گفت: آقا! می‌خواهم بدانم
 موقعیت من نزد شما چگونه است؟ فرمود: ببین موقعیت و منزلت ما نزد تو چه اندازه است.
 به همان اندازه‌ای که تو به ما اهمیت می‌دهی، ما هم به تو اهمیت می‌دهیم. به همان
 اندازه که تو به یاد ما باشی، ما هم به یاد تو هستیم. این رابطه‌ای واقعی است. نمی‌شود
 آدمی به یاد خدا نباشد؛ اما توقع داشته باشد که خدا مثل اولیای خاص خودش به او توجه
 کند. رابطه‌ای طرفینی است. سر رشته را که تکان می‌دهد، آن طرف هم تکان می‌خورد.
 اگر می‌خواهی ارتباط محفوظ باشد، کلید ارتباط دست تو است. دکمه توجه را فشار بده تا
 بی‌درنگ ارتباط برقرار شود. راه دوری در پیش نیست؛ بلکه توجهی خالصانه کافی است.

بهره‌جویی از شادابی جوانی

دوران جوانی، بهترین وقتی است که انسان می‌تواند معانی و مفاهیم عاشقانه را درک کند؛
 نه زودتر از دوران جوانی می‌تواند این مفاهیم را درک کند، نه در وقت پیری؛ چرا که در این
 دو دوران، قدرت درک این معانی والا در آدمی وجود ندارد. تا جوان هستید، بکوشید عشق
 خدا و اولیای او را در دل‌هایتان زنده کنید. اگر درخت عشق را در جوانی در دل‌هایتان بارور
 کردید، تا پایان عمر، بلکه تا ابد، سرمایه‌ای تمام نشدنی خواهید داشت؛^۱ سرمایه‌ای
 عظیم که همه جا گره‌گشا خواهد بود؛ هم برای رفع مشکلات و دور شدن از فتنه‌ها و
 بلاهای دنیایی، و هم برای توفیق‌های معنوی و آخرتی مفید است.

آدمی سراپا نیاز است؛ اما همه نیازهای او با این وسیله، یعنی با عشق محبت اهل

۱. سعدی رحمه الله درباره عشق مقدس و گرانسنگ چنین می‌سراید:
 سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد صلی الله علیه و آله بس است و آل محمد علیهم السلام

بیت علیه السلام بر طرف می شود. شما جوانان می توانید در سایه عشق ورزی به خدا و اولیای خدا به مقامی برسید که خداوند متعالی و همچنین اولیائش، با اذن و اراده خدا، شما را در دست خودشان بچرخانند. چه خوب است که مولا و محبوب ما، سررشته امور ما را در دست بگیرد و آن گونه که دلش می خواهد، تدبیر فرماید. اگر شما اختیارتان را به دست او بدهید، او این کار را خواهد کرد و ولایت خاص شما را به عهده خواهد گرفت.

چنین سخنانی را کم تر به زبان می آورم: بلبل از فیض گل آموخت سخن. دل های پاک شما را که دیدم، به یاد این حرف ها افتادم. شما جوان های عزیز با دل های پاکتان شایسته این حرف هایید. مواظب باشید دلی را که این قدر ارزش دارد، به رایگان از دست ندهید. دل هایتان را به کسانی که ارزش محبت ندارند، نسپارید. این دل پاک را به کسی بدهید که دلداری واقعی باشد و قدر دلتان را بداند؛ دلداری که هیچ طمعی در شما نداشته باشد، و در همه جا نیز یار شما باشد؛ رفیق شفیقی که هرگاه صدایش بزنید، پاسخ دهد و هرکاری از دستش برآید، برای سعادت شما انجام دهد؛ یآوری در اوج وفاداری که همه خوبی ها را یکجا داشته باشد. آری، از بزرگ ترین نعمت های خدا این است که چنین کسانی را به ما معرفی کرده است.

عهد و پیمان خاص با امام زمان علیه السلام

امروز، قافله سالار عالم انسانیت و عالم هستی، امام غایبی است که همه فضیلت ها و خوبی ها را یکجا دارد؛ ولی متأسفانه دست ما از دامن او کوتاه است:

امروز امیر در میخانه تویی تو فریادرس ناله مستانه تویی تو
مرغ دل ما را که به کس رام نگرده آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو /
با همه این احوال، برقراری ارتباط با حضرت، هیچ گاه ممنوع نیست. او را نمی بینیم؛ ولی او ما را می بیند. می توانیم با او ارتباط برقرار کنیم؛ به ویژه در روزهای جمعه که تعلق خاصی به آن عزیز دارد. جا دارد که دل های خودمان را متوجه قلب مقدس آقا امام زمان

عجل الله تعالى فرجه الشريف کنیم و با آن حضرت پیمان ببندیم که هر آن چه در توان داریم، در راه رضای خدا و رضای حضرتش که چیزی جز رضای خدا نیست، صرف کنیم. و مطمئن باشیم که آن بزرگوار هم از هیچ کمکی به ما دریغ نخواهد کرد.

/ بکوشیم صبح‌ها دعای شریف عهد را بخوانیم؛ چرا که دعای عهد، تجدید پیمان با محبوب است. ^۱ دعای اللهم کن لوليک را دست کم روزی یک بار بخوانیم؛ به ویژه روزهای جمعه اگر میسر باشد، دعای ندبه و نماز امام زمان سلام الله علیه را که به طور معمول در مسجد جمکران خوانده می‌شود، بخوانیم.

توجه قلبی خالصانه به ساحت مقدس امام زمان علیه السلام

آن چه همیشه و همه جا امکان دارد، توجه قلبی به ساحت مقدس مولایمان است. این را تمرین کنید و مطمئن باشید که همه خوبی‌ها را برای شما به ارمغان می‌آورد و حفظ می‌کند.

اکنون داستانی را که یکی از دوستان برای من نقل کرده است، برای شما نقل می‌کنم: یکی از عالمانی که هم اکنون در قم زندگی می‌کند، می‌فرمود: «در سفری که اوایل انقلاب به مکه مشرف شده بودم، در مسجدالحرام، یکی از استاد‌های دانشگاه مصر نزد من آمد و وقتی دانست که ایرانی هستم، با من انس گرفت و گفت: من به سخنرانی‌های امام خمینی اعلی الله مقامه علاقه دارم و هرگاه ترجمه عربی‌اش به دستم برسد، آن را مطالعه می‌کنم؛ آن‌گاه خلاصه‌ای از سخنرانی‌های امام را به زبان عربی برایم گفت. او می‌گفت: گمان می‌کردم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم اسلام، شخصیتی مثل امام نیامده است؛ اما در کلام امام، گاهی به این جمله برمی‌خورم که از کسی یاد می‌کند و می‌گوید: «روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء» یا «روحی لتراب مقدمه الفداء؛ جان من فدای خاک پای

۱. امام صادق علیه السلام درباره شرافت و عظمت دعای عهد می‌فرماید: «هر کس تا چهل صبح این دعا را بخواند، از یاوران قائم علیه السلام خواهد شد و اگر پیش از ظهور حضرت بمیرد، خداوند متعالی او را زنده می‌کند تا در خدمت حضرت جهاد کند. خداوند به شماره هر کلمه از این دعا، هزار حسنه برایش بنویسد و هزار سیئه را از وی محو گرداند». (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۱۶۱ شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، دعای عهد)

او». تعجب می‌کردم که این شخص کیست که امام جان خود را فدای خاک پای او می‌داند؛ از این رو رفتم و در کتاب‌های خودمان تحقیق کردم تا بدانم این کیست که در عالم اسلام پس از پیغمبر ﷺ این قدر اهمیت و منزلت دارد و الان هم در روی زمین دارای حیات است. سرانجام در منابع خود روایاتی را درباره حضرت مهدی صلوات الله علیه یافتیم. و از آن جا فهمیدم که وجود مقدس حضرت مهدی چقدر عزیز است که امام می‌گوید: جان من و جان تمام عالمیان فدای خاک پای او، و همین، وسیله شد تا مستبصر شوم و مذهب تشیع را اختیار کنم.

یک ابراز ارادت خالصانه امام و کلامی که از ته دل برخاست، باعث شد تا آن طرف دنیا در کشوری عربی، یک نفر برود تحقیق کند و شیعه شود و به امام زمان ﷺ ارادت یابد. امیدواریم که این سرمایه عظیم و این معرفت و محبت به وجود مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را قدر بدانیم. به اندازه همتان این نعمت را شکر گوئیم و به این محبوب و الامقام وفادار باشیم تا جایی که ان شاء الله محبت و ولایت خاص حضرتش شامل حال همه ما شود.

وظیفه جوانان در برابر فتنه‌های آخرالزمان

اساس فرهنگ بر دو رکن مبنی است: یک سلسله باورها و یک سلسله ارزش‌ها. فرهنگ‌های غیراسلامی، بیش‌تر از هر چیز تابع آداب، رسوم، سلیقه‌ها و قراردادهای هستند و پایه استواری ندارند؛ اما فرهنگ اسلامی بر دو پایه محکم و استوار بنا شده است: یکی باورها و دیگری ارزش‌ها.

باورها همان عقاید انسان به هستی است: مبدأ کل هستی کجا است؟ جهان هستی برای چه پدید آمده است؟ جایگاه آدمی در چارچوب نظام هستی چیست؟ در مجموع می‌توان گفت: باورها، مجموعه عقایدی است که به توحید، نبوت و معاد برمی‌گردد؛ برای مثال این اعتقاد که خدایی وجود دارد و گرداننده و تدبیرکننده جهان است؛ نیازهای ما را فقط او می‌تواند برطرف کند و کمال و سعادت ما در این است که فقط در جهت رضایت او

حرکت کنیم. این‌ها همان باورهایی است که یک رکن اساسی فرهنگ اسلامی را تشکیل می‌دهد.

رکن دوم فرهنگ اسلامی، ارزش‌هایی است که از این باورها برمی‌خیزد. ارزش‌ها مجموعه‌اموری است که آدمی باید رعایت کند تا به هدف و سعادت نهایی‌اش برسد. حال ما باید این دو رکن اصلی را در خودمان و دیگران تقویت کنیم. سعی دشمنان اسلام نیز بر این است که این دو رکن اساسی را از جوانان ما بگیرند. از یک طرف می‌خواهند با ایجاد و ترویج شک و شبهه، ایمان و باور جوانان را تضعیف کنند تا جایی که شک‌گرایی میان نسل جوان ما به فرهنگ و افتخار تبدیل شود و از طرف دیگر می‌خواهند با ترویج ضد ارزش‌ها، به تدریج ارزش‌های اسلامی را در جامعه و به ویژه میان نسل جوان محو و نابود کنند.

وقتی باورها و ایمان‌ها ضعیف شد، دیگر یقینی به حیات پس از مرگ، قرب الهی و سعادت و پاداش آخرتی نخواهد بود. آن وقت نوجوان سیزده ساله هرگز خود را فدای اسلام نخواهد کرد. او وقتی خود را زیر تانک می‌اندازد که اعتقاد داشته باشد هنگام شهادت، سرش بر دامن امام حسین علیه السلام قرار می‌گیرد؛ اما اگر چنین اعتقادی نباشد، خواهد گفت برای چه جانم را فدا کنم؟!

چه چیزی سبب پیروزی انقلاب شد؟ سر آن همه ایثار و فداکاری که انقلاب را در همه عرصه‌ها به پیروزی رساند، در ایمان و باورهای دینی نهفته بود. وقتی باورها ضعیف و سست شود، آن ایثارها و پیروزی‌ها نخواهد بود و جز ننگ ذلت و تسلیم در برابر دشمن، چیزی برای ما نخواهد ماند. اصلی‌ترین تلاش دشمن، در کنار تضعیف باورها، کم‌رنگ کردن ارزش‌ها و ترویج انواع فسادها است. می‌خواهند همان منجلاب فساد را که جوانان امریکایی و اروپایی در آن غوطه‌ور شده‌اند، برای جوانان ما صادر کنند. این روزها در رسانه‌های گروهی، به طور دائم آمار و اخبار عجیبی از فساد و جنایت جوانان و نوجوانان غربی را شاهدیم. شصت در صد تمام جنایاتی که در امریکا واقع می‌شود، به دست نوجوانان است. چندی پیش شنیدید که پسر بچه شش ساله در اعتراض به همکلاسی‌اش

که چرا آب دهانت را روی میز من ریختی، اسلحه کشیده و او را کشته است. آمار قتل‌ها، خودکشی‌ها، آتش‌زدن‌ها، فروپاشی خانواده‌ها، همجنس‌بازی‌ها، کودک‌آزاری‌ها و اقسام جنایت‌های دیگر در امریکا و اروپا شاید برای شما باورکردنی نباشد.

آمار ازدواج رسمی در غرب خیلی کم است. ضمن آن که خیلی از همین ازدواج‌های رسمی نیز اسمی است. برای مثال زن و مردی تنها برای این که از شهرداری کمک بگیرند، به طور رسمی ازدواج می‌کنند؛ در حالی که ماه به ماه یک‌دیگر را نمی‌بینند. مرد با دوست خودش و زن نیز با دوست خودش زندگی می‌کند. حال ببینید بچه‌ای که در چنین خانواده نابسامانی متولد می‌شود، چه عاطفه و محبتی از پدر و مادر خود خواهد دید و به چه رشد اخلاقی و معنوی می‌تواند برسد. اصلاً معلوم نیست که پدر واقعی این بچه کیست. این وضعیت اسفناک، دستاورد تمدن غربی است که می‌خواهند با برنامه‌ها و فیلم‌های فاسد، ما را نیز به چنین وضعی بکشانند؛ فیلم‌های مستهجنی که حتی خود کشورهای غربی نیز آن را کنترل می‌کنند.

کانادا و امریکا چنان به هم متصلند که برخی از شهرهایشان از شهرهای دیگری قابل تشخیص نیست. حتی برخی از رودخانه‌ها بین این دو کشور مشترک است و اساساً قسمت عمده جنوب کانادا که شهرهای پرجمعیتی دارد، به امریکا متصل و همه امورشان به هم مرتبط است تا جایی که معروف شده است کانادا، حیات خلوت امریکا است. حال چنین کشوری که ارتباطش با امریکا این قدر تنگاتنگ است، فیلم‌های امریکایی را کنترل می‌کند و به بسیاری از این فیلم‌ها اجازه پخش نمی‌دهد. این در حالی است که سه کشور امریکایی کانادا، مکزیک و امریکا با یک‌دیگر قرارداد تجارت آزاد (قرارداد نفتا) دارند که اخیراً می‌خواهند اسرائیل را نیز از این طرف دنیا به این قرارداد ملحق کنند.

با وجود این قرارداد، کانادایی که خود به جهنمی از فساد و تباهی تبدیل شده است، به امریکا اعتراض دارد که چرا این فیلم‌های فسادانگیز را وارد کشور ما می‌کنید. در عین حال، خیلی از فیلم‌هایی را که کانادایی‌ها اجازه پخش آن را در کشورشان نمی‌دهند، به طور قاچاق یا رسمی در کشور ما پخش می‌شود که برخی از آن‌ها مجوز وزارت ارشاد را نیز دارا هستند.

در چنین دوران پرمخاطره‌ای وظیفه ما بسیار سنگین است. اولاً باید بکوشیم باورهای خود را تقویت، و ثانیاً ارزش‌های اسلامی را در زندگی خود با جدیت تمام اجرا کنیم. تساهل و تسامح در دین هرگز روا نیست. در تقویت پایه‌های اعتقادی و دفاع از عقایدمان جدی باشیم. اگر در یک اعتقاد دینی شک و شبهه‌ای برایمان پیدا شد، آن را دنبال کنیم تا رفع شود. و در مقابل شبهه‌افکنان نیز با غیرت و جدیت تمام بایستیم و در برابر ارزش‌های اسلامی حساس باشیم و نعمت‌های بزرگی را که به بهای خون صدها هزار شهید به دست آمده است، به رایگان از دست ندهیم.

مهدی باوری از دیدگاه اهل تسنن

اعتقاد به وجود مهدی صلوات الله و سلامه علیه، از اعتقادهای مشترک بین تمام فرقه‌های اسلام، اعم از شیعه و سنی، است. ما دربارهٔ پاره‌ای از مسائل امامت با برادران اهل تسنن اختلاف‌هایی داریم؛ ولی دربارهٔ اعتقاد به وجود مهدی علیه السلام بسیار کم است. جالب است بدانید که بسیاری از عالمان اهل تسنن دربارهٔ وجود حضرت مهدی علیه السلام کتاب نوشته و خود اعتراف کرده‌اند که روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ حضرت متواتر است؛ حتی بعضی از عالمان اهل تسنن ادعا کرده‌اند که روایات ما دربارهٔ حضرت مهدی علیه السلام بالاتر از حد تواتر است؛ به گونه‌ای که هیچ جای شک و شبهه‌ای در صدور این روایات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی نمی‌ماند.^۱ دربارهٔ ویژگی‌های شخصی حضرت، میان اهل سنت، کم و بیش اختلاف‌هایی وجود دارد. بعضی از ایشان اجمالاً معتقدند که در آخرالزمان، شخصی به نام مهدی علیه السلام، از خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور می‌کند؛ اما این مطلب را که حضرت از کدام پدر و مادر و در چه زمانی متولد می‌شود، ذکر نمی‌کنند یا به آن معتقد نیستند. میان اهل تسنن هستند کسانی که دربارهٔ حضرت مهدی علیه السلام اعتقادی همچون اعتقاد ما شیعیان دارند؛ یعنی اعتقاد دارند که مهدی موعود علیه السلام یازدهمین فرزند از خاندان علی ابن ابی طالب و فاطمه زهرا علیهما السلام است.

بین عالمان اهل تسنن، کسانی تصریح کرده‌اند که حضرت مهدی علیه السلام حیات دارد و افرادی نیز به حضور وی شرفیاب شده‌اند. حتی نام برخی از بزرگان خودشان را در زمرهٔ کسانی ذکر کرده‌اند که زمان غیبت، به حضور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نایل آمده‌اند. در کتاب‌های فراوانی از اهل تسنن، نام کسانی برده شده است که ادعا کرده‌اند به خدمت حضرت شرفیاب شده‌اند.

۱. ر.ک: سیدنا مر، هاشم العمیدی، در انتظار قنوس (کاروشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری)، ص ۷۶ (تصریح دانشمندان به تواتر احادیث المهدی).

منظور از ذکر این چند جمله، این بود که میان عالمان اهل تسنن هم کسانی افزون بر اصل وجود حضرت با همین ویژگی‌هایی که ما می‌گوییم، معتقدند: حضرت متولد شده و اکنون غایب است و زمان غیبت حضرت نیز کسانی می‌توانند خدمت ایشان شرفیاب شوند؛ بنابراین، در این زمینه، با فرقه‌های دیگر اسلامی به بحث فراوان نیاز نیست؛ البته کسانی از اهل تسنن، اساساً مسأله اعتقاد به مهدی را انکار کرده، و روایات خودشان را نیز در این باره روایاتی جعلی انگاشته‌اند؛ ولی کسانی از عالمان و محدثان آن‌ها که عده‌شان کم هم نیست، به وجود مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح کرده‌اند.

بعضی از طوایف اهل تسنن، مانند بسیاری از شافعیه و نیز بسیاری از اهل تسنن به ویژه در کشورهای ایران، مصر و تونس، دوازده امام شیعه را بزرگ‌ترین فقیهان پس از پیامبر ﷺ و مراجع دینی خود می‌دانند. این گروه از اهل تسنن، به امامان دوازده گانه ما شیعیان در جایگاه عالمان و فقیهانی اعتقاد دارند که سخنانشان برای امت، راهگشا و معتبر است. مردم باید در امور زندگی خویش به دستورهای، ایشان مراجعه کنند. این دسته از اهل تسنن معتقدند که پیامبر اکرم ﷺ این دوازده نفر را در جایگاه مراجع دینی مردم تعیین فرموده است و مردم باید در مسائل دینی و اخلاقی خود به آن‌ها مراجعه کنند. این همان عقیده‌ای است که می‌توان نخستین جوانه تفکیک دین از سیاست در اسلام به شمار آورد. زمان حضور پیامبر اکرم ﷺ هیچ اختلافی بین مسلمانان در یکی بودن مرجع دینی و مرجع سیاسی دیده نمی‌شود؛ چرا که همه مسلمانان معتقد بودند: شخص پیامبر اکرم ﷺ هم مرجع دینی مردم و هم رهبر سیاسی جامعه است. پس از وجود حضرت، شیعیان معتقد شدند که هم مرجع دینی و هم مرجع سیاسی، امیرمؤمنان علی ابن ابی طالب علیه السلام است. بعضی از اهل تسنن، مرجعیت امیرمؤمنان علیه السلام را در امور مذهبی قبول دارند و می‌گویند: چون علم حضرت بیش از دیگران بود، پیامبر اکرم ﷺ او را برای رهبری و مرجعیت دینی مردم معرفی کرد؛ به همین علت بود که پس از پیامبر هر وقت عالمان امت در حل مسأله‌ای می‌ماندند، به او مراجعه می‌کردند؛ ولی این به معنای رهبری سیاسی نیست؛ بلکه مردم ابتدا خلیفه اول، بعد خلیفه دوم، سپس خلیفه سوم،

آن‌گاه امیرمؤمنان علیه السلام را در جایگاه خلیفه چهارم خویش برگزیدند. دست‌کم بعضی از اهل تسنن، پس از پیامبر، بین مرجعیت در امور دینی و امور سیاسی، تفکیک قائل شدند و تعیین مرجعیت سیاسی را به عهده خود مردم یا خلیفه پیشین نهادند بدین صورت که خلیفه اول را مردم برگزیدند؛ آن‌گاه خلیفه دوم را خلیفه اول تعیین کرد. خلاصه آن که بعضی از اهل تسنن، امامان دوازده‌گانه علیهم السلام از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام را مرجع دینی مردم دانسته، سخنان ایشان را در امور مذهبی معتبر می‌دانند؛ به ویژه بعضی از طوایف شافعیه که بر این مسأله تصریح کرده‌اند.

مهدی باوری در فرهنگ تشیع

شیعیان درباره امامان معصوم خویش به حقایقی والاتر معتقدند. به اعتقاد شیعه، امام هر عصر و زمان، نه تنها مرجع علمی و سیاسی مردم است، بلکه کسی است که به خواست خدا در همه مقام‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به جز مقام نبوت و رسالت، شریک شده است.^۱ علم امام معصوم علیه السلام، علم خدایی، و قدرت او، قدرت خدادادی است. حکومت او نیز حکومتی ظاهری نیست و فقط جنبه سیاسی و علمی و فرهنگی ندارد؛ بلکه یک نوع «اتصال بین خدا و خلق» است.^۲ خداوند متعالی، علم و حکمت را به امام علیه السلام افاضه می‌کند و به قدرت خویش، کرامت‌هایی را به او عطا می‌فرماید؛ به همین جهت، امام علیه السلام بدون این که به تحصیل و اکتساب علم نیاز داشته باشد، در سنین کودکی چیزهایی را می‌داند که عالمان بزرگ در سنین پیری هم به آن نمی‌رسند. امام علیه السلام از نظر تکلیف هم مثل مردم دیگر در ۱۵-۱۶ سالگی مکلف نمی‌شود؛ بلکه از ابتدای تولد مکلف است. درک او، مثل درک مردم دیگر نیست. اگر هم در طفولیت به مقام امامت برسد، آن‌چه را برعهده امام نهاده شده است می‌داند. حتی زبان طائفه‌های گوناگون مردم را نیز می‌داند و با هرکسی به زبان خودش سخن می‌گوید. بالاتر از همه این‌ها، امام علیه السلام بر قلوب مردم

۱. رک: بخش مقام‌های امام زمان.

۲. در دعای ندبه چنین نجوا می‌کنیم: «أَيُّنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؛ کجا است آن وسیله حق که آسمان و زمین را به هم پیوسته است».

ولایت قلبی و روحی، و به بندگان شایسته خدا و پیروان راستین خود عنایت خاصی دارد. دعایی که در حق پیروان واقعی خود می‌کند، رد نمی‌شود و به اجابت می‌رسد. امام علیه السلام از رفتار مردم، و از نیت‌ها و ویژگی‌های قلبی آن‌ها آگاه است. نه تنها امام حاضر، در زمان حضور خود این ویژگی‌ها را دارد، بلکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم در زمان غیبت خود از تمام رفتار و نیت‌ها و حالات شیعیانش آگاه است. این جزو اعتقادهای ویژه شیعیان است که در وقت درماندگی و قطع امید از همه جا، به امام دوازدهم ارواحنا فداء متوسل می‌شوند و حضرت نیز دستگیری می‌فرماید.

از جمله برکات جنگی که بر ملت ما تحمیل شد، یکی این بود که جوانان عزیز ما بسیاری از امدادهای غیبی امام زمان علیه السلام را با چشم خودشان دیدند. این سرمایه‌های عظیم را که با قیمت گرانی به دست ما رسیده است، ارزان نفروشیم و آن خاطره‌های لذت‌بخش و ملکوتی را که برای عزیزان ما در جبهه‌ها حاصل شده است، فراموش نکنیم. ای کاش این‌گونه توسل‌ها و کرامت‌ها به طور کامل جمع‌آوری و ثبت می‌شد تا برای آیندگان ذخیره‌ای ارزنده باشد! البته امداد رسانی امام علیه السلام هیچ‌گاه دستگاه طبیعی و حکمت الاهی را بر هم نمی‌زند. کار امام علیه السلام در مسیر حکمت خدا است و او تا جایی می‌تواند تصرف کند که در مسیر اراده خدا باشد. وجود امامان علیهم السلام و کارهای ایشان مکمل دستگاه حکمت خدا است، نه معارض دستگاه او. اراده امام علیه السلام همان اراده خدا است: **قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ**^۱؛ دل‌های ما، جلوه‌گاه خواست خدا است، ظرفی است که مشیت خدا در آن تبلور و تجلی می‌یابد. قلب امام علیه السلام هر آن‌چه را که خدا می‌خواهد، همان را اراده می‌کند، نه چیز دیگری غیر از آن را.

تأثیر مهدی‌باوری در زندگی فردی و اجتماعی

مجال سخن درباره امام زمان ارواحنا فداء بسیار گسترده است. می‌توان از ابعاد گوناگون

۱. قال ابو محمد حسن بن علی علیه السلام: «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ: وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ». (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۶، باب ۱۰، ۱۶)

تاریخی، اجتماعی و اعتقادی دربارهٔ شؤون مختلف امامت سخن راند؛ اما بسیار بجا است تا تأثیر اعتقاد به وجود مقدس امام زمان رادر زندگی فردی و اجتماعی خودمان تحلیل کنیم. خداوند بر ما منت نهاده و به ما چنین احسانی کرده است که وجود «ولّی اعظمش» را بشناسیم و به او ایمان بیاوریم. این اعتقاد در زندگی ما می تواند آثار عمیقی داشته باشد. ما از این بزرگداشتها و خاطره‌ها چه درسی باید بگیریم؟ هرکس در این راه گامی بردارد و حتی پرچم کوچکی را به دوش بگیرد، در پیشگاه الهی مأجور خواهد بود. این جشن‌ها و غوغاها برای چیست؟ ما موظفیم به او معتقد باشیم؛ به او عشق بورزیم؛ سالرزو تولّدش را جشن بگیریم؛ دل‌ها را شاد کنیم؛ شهرها را زینت کنیم؛ ولی هدف از این کارها چیست؟ این سر و صداها به نام حضرت برای چیست؟ آیا برای این است که چند روزی شاد باشیم؟ چه سزی در این اعتقاد نهفته است؟ این اعتقاد چه تأثیری در زندگی فردی و اجتماعی ما دارد؟ یکی از آثار اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام را در قلمرو زندگی فردی و اجتماعی بیان می‌کنم:

عرضهٔ اعمال به محضر امام زمان علیه السلام

ما معتقدیم که امام زمان علیه السلام از کارهای امت، به ویژه شیعیان آگاه است. در کتاب‌های روایی ما بابی به نام «عرض الأعمال» وجود دارد.^۱ طبق برخی از روایات، تمام کارهای ما، هر هفته یک روز^۲ یا دو روز،^۳ و طبق بعضی دیگر از روایات، هر روز، و مطابق روایاتی دیگر، هر صبح بر امام عصر اروحنا فداه عرضه می‌شود.^۴

۱. ر.ک: علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۲، باب ۷ (... عرض الأعمال علیهم صلوات الله علیهم)؛ ج ۲۳، ص ۳۳۳، باب ۲۰ (عرض الأعمال علیهم و أنهم الشهداء علی الخلق).

۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اعمال در روز پنجشنبه به رسول خدا و امامان علیهم السلام عرضه می‌شود». (میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب، باب ۱۱، ص ۸۲۵؛ محمد بن حسن صفّار قمی، بصائر الدرجات، ص ۴۲۶، ح ۱۶)
۳. از معصوم علیه السلام روایت شده است: «اعمال امت در هر دوشنبه و پنجشنبه بر پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام عرضه می‌شود و به آن علم می‌یابند». (میرزا حسین طبرسی نوری، نجم الثاقب، باب ۱۱، ص ۸۲۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۶۹)

۴. حضرت مهدی علیه السلام در نامهٔ مبارک خود می‌نویسد: «همانا همیشه بر احوال و اخبار شما آگاهیم و چیزی از شما بر ما پوشیده نیست». علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۴، باب ۳۱، ح ۷.

صاحب تجارتخانه‌ای را در نظر بگیرید که هر روز سری به دفتر می‌زند تا ببیند چه معامله‌هایی در آن روز انجام گرفته است؛ آن گاه هفته‌ای یک بار، مطالعه‌ای دقیق روی دفتر انجام می‌دهد و در آخر ماه نیز مرور و محاسبه دقیق‌تری بر تک تک معامله‌ها می‌کند و سرانجام در هر سال، یک حسابرسی کلی از وضعیت تجارتخانه‌اش دارد. ممکن است وضع مردم در برابر امام زمان علیه السلام نیز از این قبیل باشد که یک مرحله از عرض اعمال، در هر صبح و هر شام انجام می‌گیرد. کارهایی که مردم شب انجام داده‌اند، صبح، خدمت حضرت ولی عصر سلام الله علیه عرضه می‌شود و کارهایی که از صبح تا شام انجام داده‌اند، شب به حضور آن بزرگوار ارائه می‌شود. در مرحله‌ای دیگر، مجموع کارهای هفتگی را در دو روز دوشنبه و چهارشنبه به حضور امام علیه السلام تقدیم می‌دارند و سرانجام در شب قدر، تمام مقدرات مردم بر وجود مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف عرضه می‌شود.

آثار تربیتی این اعتقاد

چنین اعتقادی باید تأثیر مهمی در زندگی ما داشته باشد؛ چه در زندگی فردی و چه در زندگی اجتماعی. هریک از ما باید فرض کنیم همان کاری را که روزانه انجام می‌دهیم، هنگام شب در معرض اطلاع شخص بزرگی که به او فراوان احترام می‌گذاریم، قرار می‌گیرد. هرکسی در زندگی خود برای کسی شخصیت و احترام قائل است و دوست دارد آبرویش در مقابل او محفوظ باشد؛ برای مثال اگر دانش‌آموزی احتمال بدهد که امروز یک دوربین مخفی در کلاس نصب می‌شود که از تمام کارهای او فیلم‌برداری می‌کند و شب هنگام، اولیای مدرسه آن فیلم را تماشا می‌کنند، آیا رفتار چنین فردی در کلاس با روزهای دیگر یکسان خواهد بود؟ هر قدر هم که آدمی لائالی باشد، می‌کوشد در آن روز مؤدب‌تر و منظم‌تر باشد؛ زیرا دلش نمی‌خواهد چیزی را که باعث آبروریزی او می‌شود، دیگران ببینند.

حال اگر ما توجه داشته باشیم تمام اعمالی که انجام می‌دهیم، هر صبح و شام یا هر هفته خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ارائه می‌شود، تأثیر بسیار بالایی در

سازندگی ما خواهد داشت. اگر همواره به این حقیقت توجه داشته باشیم که ریز و درشت سخنانی که می‌گوییم، تمام نگاه‌هایی که به مکان‌ها و اشخاص می‌اندازیم، هر گامی که برمی‌داریم و هر حرکتی که در پنهان یا آشکارا انجام می‌دهیم، و حتی نیت‌هایی که می‌کنیم، همه و همه در محضر مولا و سرورمان قرار می‌گیرد، به طور مسلم، رفتار و گفتار ما تغییر خواهد یافت؛ چرا که هیچ یک از ما دوست ندارد امام زمان ارواحنا فداء کارهایی ناشایست یا کم‌ارزش را از او مشاهده کند. اگر به چنین حقیقتی توجه داشته باشیم، همواره می‌کوشیم کاری نکنیم که دل مولایمان از ما برنجد؛ چرا که رنجش قلب مقدس او، رنجش رسول خدا است و رنجش رسول خدا ﷺ قهر و عذاب الهی را در پی دارد: **الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**^۱؛ آنان که پیامبر خدا را می‌آزارند، عذابی دردناک در پیش دارند؛ بنابراین، بر ما لازم است کارهایی را انجام دهیم که قلب مقدس ولی عصر ارواح العالمین له الفداء را خوشحال و شاد کند.

هرکسی، کسی را دوست دارد و دلش می‌خواهد آن دوست از او خوشحال شود. اگر به امام زمان عشق می‌ورزیم، هیچ‌گاه راضی نمی‌شویم دل او از ما مکدر شود؛ البته آن بزرگوار آن قدر مهربان است که اگر گاهی لغزش‌های کوچکی از ما سر بزند، برای ما استغفار می‌کند. اگر شخصی که دائم توجهش به وجود مقدس ولی عصر علیه السلام است و همواره از اعمال بد می‌پرهیزد، به طور تصادفی اشتباهی مرتکب شد، وقتی نامه عملش را خدمت ولی عصر ارواحنا له الفداء می‌برند، حضرت برای او دعا و استغفار می‌کند و از خدا می‌خواهد که او را ببخشد؛^۲ اما اگر خدای ناکرده، ارتکاب گناه، رفتار همیشگی فرد باشد، لیاقت ولایت حضرت را از دست می‌دهد که از چنین وضعی به خدا پناه می‌بریم.

۱. توبه (۹)، ۶۰.

۲. سید بن طاووس - اعلی الله مقامه - می‌گوید که نیمه شبی در سرداب مقدس سامرا صدای مناجات زیبای امام عصر علیه السلام را شنیدم که در حق شیعیانش چنین طلب استغفار می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا مِنَّا وَخُلِقُوا مِن فَاضِلِ طِينَتِنَا وَعُجِّنُوا مِن مَاءِ عَذْبٍ وَوَلَّيْنَا فَأَغْفِرْ لَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ مَا فَعَلُوهُ إِتْكَالًا عَلَيْنَا قَوْلْنَا حِسَابَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا تَفْضَحْنَا بِأَعْمَالِهِمْ...! پروردگارا! شیعیان ما از ما آفریده شده‌اند و سرشتشان به آب گوارای ولایت ما عجین شده است؛ پس ببخشای برایشان گناهایی را که با اتکا و اعتماد به ما انجام داده‌اند و حساب روز قیامتشان را به ما واگذار فرما و ما را با آشکار کردن اعمال ایشان رسوا و خجلت زده مفرما!» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۲؛ علی اکبر نهاوندی، العبری العسان، ج ۲، ص ۱۴۹) (با اندکی تفاوت)

حقیقت شیعه بودن برای امام زمان علیه السلام

شیعه بودن و تحت ولایت امام زمان علیه السلام قرار گرفتن فقط با ادعا ثابت نمی شود. ما با شناسنامه، شیعه نمی شویم. ما در اسم و عنوان شیعه ایم؛ اما امامان علیهم السلام چقدر تشیع ما را قبول دارند؟ وجود مقدس امام زمان علیه السلام تا چه حد ما را شیعه و پیرو حقیقی خویش می داند؟ آن ها تابع شناسنامه ما نیستند. چه بسا کسانی که نام شیعه ندارند؛ اما نزد امام زمان ارواحنا فداه از بسیاری افراد که عنوان تشیع را دارند، عزیزترند.

حقیقت شیعه بودن در بیان امام رضا علیه السلام

می دانید که میان تمام امامان معصوم علیهم السلام امام هشتم به رأفت و مهربانی معروف است. در زیارت حضرت می خوانیم: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الرَّؤُوفُ؛ البته همه امامان مهربان بوده اند؛ اما از آن جا که ظهور رأفت در امام هشتم علیه السلام بیش از همه آن ها بوده است، به ایشان لقب رؤوف داده اند.

در دوران ولایت عهدی آن حضرت در مرو، عده ای از شیعیان به سوی خانه امام علیه السلام رفتند تا به محضر حضرت رضا علیه السلام علیه آلاف التحية والثناء شرفیاب شوند و سلامی عرض کنند. وقتی به در خانه امام رسیدند، از دربان اجازه ورود خواستند. دربان به محضر امام علیه السلام رفت و عرضه داشت: چند نفری آمده اند که می گویند از شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام هستیم^۱ و اجازه می خواهند شما را زیارت کنند. امام علیه السلام فرمود: اجازه نمی دهم.^۲ شیعیان، روز دیگر آمدند و باز گفتند: ما از شیعیان امام علی علیه السلام هستیم و می خواهیم به حضور امام رضا علیه السلام شرفیاب شویم. دربان دوباره آمد و به امام علیه السلام عرض کرد: یک عده از شیعیان شما می خواهند شما را زیارت کنند؛ اما امام باز هم اجازه نداد. این گروه تا دو ماه پیاپی برای زیارت حضرت می آمدند، اما حضرت هیچ گاه اجازه شرفیابی به ایشان نمی داد. عاقبت از دیدار حضرت مأیوس شده و به دربان گفتند: از امام علیه السلام بپرسید گناه ما چیست

۱. يَقُولُونَ نَحْنُ شِيعَةُ عَلِيٍّ.

۲. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا مَسْعُورٌ قَاصِرُفْهَمٍ.

که به ما اجازه دیدار نمی دهند؟ مگر چه کرده ایم؟ همین هنگام حضرت اجازه فرمود تا داخل شوند. وقتی شیعیان آمدند، از خدمت حضرت، پرسیدند: ای پسر رسول خدا! چرا در طول این مدت اجازه دیدار نمی فرمودید؟ گناه ما چه بوده است؟ حضرت فرمود: چه گناهی از این بالاتر که گفته اید ما از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم. شما که شیعه او نیستید. شیعیان او، امام حسن و امام حسین علیهم السلام، و سلمان ها، ابوذر ها و مقدادها و عمارها بودند که از هیچ یک از فرمان های او سرپیچی نکردند. ^۱ گفتند: اگر گفته بودید ما از محبان و دوستداران او هستیم، از کلامتان ناراحت نمی شدم و همان روز اول به شما اجازه می دادم. ^۲ شما ادعای بزرگی کرده اید! شیعه یعنی پیرو ما، شیعه باید پایش را جای پای ما بگذارد، و شما کارهایی می کنید که ما اجازه نمی دهیم؛ سخنانی می گوید که ما نمی پسندیم، و به دستورهای ما عمل نمی کنید. با این احوال چگونه شیعه ما هستید؟ ^۳

راهکار وصول به شیعه بودن واقعی

۱. توجه به نظارت امام زمان علیه السلام بر رفتارها

ان شاء الله توفیق بیابیم که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ما را جزو شیعیان خود به شمار آورند. برای این که بتوانیم گامی به سوی تشیع واقعی برداریم، یکی از بهترین کارها توجه به همین معنا است که اعمال ما برای امام مشهود است. اگر به این مسأله آگاه باشیم، خیلی از کارها را انجام نمی دهیم. اگر بکوشیم همیشه این حقیقت در ذهن ما باقی بماند که رفتار و گفتار و نیت های ما بر امام زمان صلوات الله علیه پوشیده نمی ماند، همیشه دقت خواهیم کرد که گفتار و رفتارمان را کنترل کنیم و کارهایمان را هرچه بهتر و شایسته تر انجام دهیم.

۱. «وَيَحْكُمُ إِنَّمَا شِيعَتُهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام، و سلمان و المقداد و عمار و محمد بن أبي بكر الذين لم يخالفوا شيئاً من أوامره.»

۲. «فَلَوْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مُؤَالُوهُ وَمُحِبُّوهُ وَالْمُؤَالُونَ لِأَوْلِيَانِهِ وَالْمُعَادُونَ لِأَعْدَائِهِ لَمْ أَنْكَرْهُ مِنْ قَوْلِكُمْ وَ...»

۳. ر.ک: تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۱۳؛ طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۳۷؛ علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۸.

۲. لزوم توجه به تمام دستورهای دین

یکی از مواردی که امامان علیهم السلام بسیار از آن ناخشنود می‌شوند، قطع رابطه با دوستان و برادران و خویشاوندان است.^۱ به طور معمول قطع رحم را کسانی انجام می‌دهند که موقعیت اجتماعی برتری دارند. ثروتمندان، خویشاوندان فقیری دارند که با ایشان به دلیل فقرشان قطع رابطه می‌کنند. به هر حال، قطع رحم نشانه این است که ما دیگران را چنان که باید به حساب نمی‌آوریم. یکی از واجبات شرعی، صلة رحم است. برای صلة رحم آشنایان، به ویژه آشنایان فقیر، باید بکوشیم برنامه‌ای داشته باشیم. حتی با کسانی که نسبت به ما بد کرده‌اند یا حتی کارهای ناپسندی انجام داده‌اند، نباید قطع رحم کنیم. چه بسا همین رفت و آمدها باعث شود که آن‌ها اصلاح شوند. از چیزهایی که امامان علیهم السلام خیلی دوست دارند، این است که مؤمنان با همدیگر، محبت و صمیمیت داشته باشند و به یک‌دیگر خدمت کنند.

بعضی از مسائل در دستورهای امامان خیلی مورد تأکید واقع شده‌اند؛ ولی متأسفانه ما چنان که باید، حق این دستورها را ادا نمی‌کنیم؛ برای مثال، حقوق دوستان، خویشان، نزدیکان، همسر و فرزندانمان را چنان که باید رعایت نمی‌کنیم. کار نیک و عمل صالح، فقط نماز و ذکر و دعا نیست؛ البته هر یک از اعمال صالح به جای خود محفوظ است؛ اما مجموعه دستورهای اسلام، معجونی است که باید از همه آن‌ها پیروی کنیم. شیعه واقعی کسی است که همه کارهای خوب را انجام دهد و از همه گناهان بپرهیزد. کسی که از مسائل دین فقط یک بُعدش را می‌بیند و انجام می‌دهد، مثل آدمی است که یک عضو

۱. یکی از موانع دیدار امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، قطع رحم است. علی بن مهزیار پس از بیست سفر حج که به امید ملاقات امام زمان به جا آورده بود، در سفر بیست و یکم به خدمت امام عصر علیه السلام شرف حضور یافت. در این ملاقات پرشور، یکی از نخستین مطالبی که مولایمان، حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - به پسر مهزیار فرمود، این بود: «ای ابوالحسن! ما شب و روز در انتظارت بودیم؛ پس چه چیز آمدنت را به نزد ما به تأخیر انداخت؟» عرضه داشت: «تاکنون کسی را نیافته بودم تا مرا به سوی شما رهنمون شود». حضرت فرمود: «احدی را نیافتی تا تو را رهنمایی کند؟! نه، این گونه نیست. اما به افزون‌سازی اموال پرداختی و (در خرید و فروستان) حیرتی به زیان مؤمنان ضعیف پدید آوردی و بین خود قطع رحم کردی». (سیدهاشم بحرانی، تبصرة الولی من رأی القائم المهدي علیه السلام، قسمتی از رساله ۴۶)

بیش تر از حد رشد می کند و سایر اعضایش کوچک می ماند. تصویر افراد ناقص الخلقه را دیده اید که سرشان یا دستشان کوچک است یا گاهی یک دست و یک پایشان در مقایسه با دست و پای دیگرشان بسیار بزرگ تر است. بنابر آن چه عالمان تشریح و فیزیولوژی می گویند، وقتی غده هیپوفیز مغز، اختلال می یابد، کار تنظیم و تعدیل اندام های بدن به هم می خورد. کسانی که فقط بعضی از دستورهای دین را می گیرند و عمل می کنند، شکل واقعی آن ها نامتعادل است. ما بصیرت نداریم و باطن آن ها را نمی بینیم؛ ولی آن هایی که شکل باطنی شخصی را می بینند، وقتی به چنین اشخاصی نگاه می کنند، می بینند که اندام روحشان بی قواره و ناموزون است. باید به همه دستورهای دین با هم، در یک مجموعه، به طور منظم و مرتب عمل کنیم. به هر حال، یکی از کارهایی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خیلی دوست دارد و از آن شاد می شود، رسیدگی شیعیان به امور یکدیگر است. هرچه شیعیان با هم آشنا تر و نزدیک تر باشند، تکلیفشان در برابر هم بیش تر است: **فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ بِأَمْرِهِ**؛^۱ عفو و گذشت کنید تا خداوند فرمان خود را بفرستد. از همدیگر بگذریم. مگر دوست نداریم که خدا از ما بگذرد. اگر انتظار دارید خدا از گناهان شما بگذرد، باید از گناه مردم و دیگران بگذرید! بگذرید تا خدا هم از شما راضی شود! به روی هم نیاورید که اشتباهی کرده اید! مگر دوست ندارید خدا در روز قیامت از گناه شما بگذرد و به رویتان نیاورد که چنین کاری کرده اید؟ اگر دوست دارید، امتحان کنید! اگر کسی اشتباهی کرده است، پرده پوشی کنید.

یاوران امام زمان علیه السلام

ویژگی‌های یاران امام زمان علیه السلام

۱. قدرت والای روحی

۲. بردباری

۳. طلب آمرزش، استقامت و یاری

۴. رابطه عاشقانه با پروردگار

۵. فروتنی در برابر مؤمنان و گردن فرازی در مقابل کافران

۶. نهراسیدن از سرزنش‌ها

ملاک یاری‌رسانی الاهی

فرجام پیروی نکردن از رهبران الاهی

احساس ایمنی از مکر الاهی و خطرهای آن

وظیفه ما در آخرالزمان

بازگشت جهان به سوی معنویت

ویژگی‌های یاران امام زمان علیه السلام

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ^۱

چه بسیار پیامبرانی که مردان الاهی فراوانی به همراهشان نبرد کردند و از هر رنجی که در راه خدا دیدند، نه سستی ورزیدند و نه ضعف و زبونی نشان دادند و خداوند، شکیبایان را دوست می‌دارد. سخنشان فقط این بود که پروردگارا! گناهان ما را ببخش و از تندروی‌های ما در کارها در گذر! گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر جمعیت کافران پیروز کن!

واژه «رَبِّيُونَ» در این دو آیه شریف به مردمی خداپرست اشاره دارد که مخلصانه در رکاب پیامبران با کافران و مشرکان جنگیدند. رَبِّيُونَ در زمانه ما، مصداق تامی غیر از بسیجیان ندارد و تمام ویژگی‌هایی که در این دو آیه درباره «رَبِّيُونَ» بیان شده، گویا در شأن بسیجیان ما نازل شده است.

پس از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، شاهد قیام‌های الاهی فراوانی بوده‌ایم؛^۲ اما هیچ‌یک از آنها مصداق «رَبِّيُونَ کثیر» مردان الاهی فراوان» نبوده است تا جایی که به طور یقین می‌توان گفت: اگر از عصر پیامبر بگذریم، کامل‌ترین مصداق «رَبِّيُونَ کثیر»، بسیجیان مخلص ما در ایران اسلامی بوده‌اند.

همان‌گونه که از روایات برمی‌آید، یاوران راستین امام زمان ارواحنا فداء نیز مصداق تام «رَبِّيُونَ کثیر» بوده، دارای ویژگی‌های خاص ایشان هستند.

۱. آل عمران (۳)، ۱۴۶ و ۱۴۷.

۲. حتی یاوران شیدایی امام حسین علیه السلام را نیز نمی‌توان مصداق «رَبِّيُونَ کثیر» دانست؛ چرا که تعدادشان ۷۲ نفر بیش نبوده است.

ویژگی‌های اساسی «ربّیون» که در این دو آیه شریف بیان شده است، عبارتند از: قدرت والای روحی، بردباری، طلب مغفرت، طلب استواری و استقامت و طلب نصرت که درباره هر یک از این ویژگی‌ها توضیحی مختصر ارائه می‌کنیم:

۱. قدرت والای روحی

میدان جنگ، عرصه جنگیدن، کشتن و کشته شدن است. طولانی‌شدن جنگ، به طور طبیعی آثار منفی فراوانی را در پی می‌آورد. از یک طرف، عواملی چون دوری از زن و فرزند، نابسامانی خانواده‌ها، بی‌سرپرستی بچه‌ها، فقر و ویرانی ناشی از جنگ، باعث سست‌شدن اراده و انرژی روحی جنگاوران می‌شود و از طرف دیگر، آثار ضعف و سستی در بدن و انرژی‌های جسمانی بروز می‌کند. مجموعه این عوامل می‌تواند باعث خضوع و تسلیم در مقابل دشمن شود.

خداوند متعالی، جنگاوران مجاهدی را می‌ستاید که به عشق خدا و رسول او، خالصانه در میدان‌های طاقت‌فرسای جنگ استقامت ورزیدند و لحظه‌ای ضعف از خود نشان ندادند؛ ستارگان درخشانی که حتی با طولانی‌شدن جنگ و پیشامد مصیبت‌های گوناگون، نه در عشق و اراده آهنینشان ضعفی پیدا شد و نه در برابر دشمن، دست خضوع و تسلیم بالا بردند: **فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا؛^۱ از هر صدمه‌ای که در راه خدا دیدند، نه سستی ورزیدند و نه ضعف و زبونی نشان دادند.**

چنین ویژگی بارزی را در رزمندگان و بسیجیان خویش در طول هشت سال دفاع مقدّس به چشم دیده‌ایم؛ دلیر مردانی که تا واپسین نفس و واپسین قطره خون از اسلام و میهن اسلامی دفاع کردند و تمام هستی خود را بر سر پیمان الهی خویش فدا ساختند.

۲. بردباری

دلیر مردانی که در این آیه، مورد ستایش خداوند قرار می‌گیرند، مجاهدانی خستگی‌ناپذیرند

که به سبب بردباری فوق العاده شان، محبوب ذات اقدس الاهی شده اند: **وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ**^۱ و خداوند، چنین صبرکنندگانی را دوست می دارد. اگر در شأن رزمندگان و بسیجیان، جز همین جمله در قرآن نازل نشده بود، برای پاداش آن ها کافی بود. چه پاداشی بالاتر از محبوبیت نزد خداوند قابل تصور است؟! آن که پروردگارش او را دوست بدارد، چه چیزی کم خواهد داشت؟!

۳. طلب آمرزش، استقامت و یاری

چنین مجاهدان راستینی در کشاکش مصیبت های جنگ و رنج های جنگاوری، زبان حال و قالشان، چیزی جز طلب آمرزش، عذرخواهی و طلب استقامت و یاری از پروردگارشان نیست: **وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا**^۲ سخنشان جز این نبود که پروردگارا! گناهان ما را ببخش و از تندروی های ما در کارها درگذر. این رزم آوران الاهی، نه تنها خود و عمل خود را نمی بینند، بلکه همواره عذر تقصیر به درگاه الاهی می آورند که خدایا! تو خود کوتاهی های ما را در انجام وظیفه ببخشای و از گناه و زیاده روی و کوتاهی ما به لطف و مرحمت خویش درگذر: **رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا**^۳ و افراط های ما نیز در انجام وظیفه بندگی و مجاهدت چشم ببوش: **وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا**^۴ پروردگارا! همه هستی ما از تو است و اکنون به درگاه تو تقدیم می کنیم. لطف و مرحمتی کن و کاستی ها و لغزش های ما را تو خود جبران و اصلاح فرما! بار پروردگارا! این راه خطر خیز را با همه افت و خیزهایش تا بدین جا رسانده ایم؛ اما چه امان از سستی در ادامه راه و فریب های شیطان و زمین گیری دنیا؟! پس اکنون خدایا! ما را تا سرانجام این راه، همواره استوار و پابرجا بدار: **وَ ثَبَّتْ أَقْدَامَنَا**^۵ بار خدایا! هر چند مأموریت ما انجام وظیفه

۱. همان.

۲. آل عمران (۳)، ۱۴۷.

۳ و ۴ و ۵. همان.

است، نه رسیدن به نتیجه؛ اما نهایت آرزوی ما پیروزی بر کافران و ناپکاران عالم است. خدایا! تو خود به قدرت قاهر خویش ما را بدین هدف برسان: **وَ اَنْصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**.^۱

۴. رابطه عاشقانه با پروردگار

آیات متعدّد دیگری در قرآن داریم که بنا بر روایات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام در شأن گروهی از شیعیان علوی نازل شده است که در آخرالزمان پدیدار خواهند شد. یکی از این آیات شریف که بر «رَبِّیون کثیر» نیز تطبیق می‌شود، این آیه نورانی است:

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أَدِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ**.^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما که از آیین خود بازگردد، [بداند که] خداوند به زودی، قومی را برمی‌انگیزاند که ایشان را بسیار دوست می‌دارد و آن‌ها نیز خداوند را دوست می‌دارند و در برابر مؤمنان سرافکننده و فروتن و در مقابل کافران سرافراز و مقتدرند.

لحن آیه پیشین، رنج و ناراحتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنان راستین از سست عنصری و دمدمی مزاجی افراد ضعیف‌الایمان را نشان می‌دهد؛ ناراحتی و نگرانی از عقبگرد و بازگشت مسلمانان سست ایمان به حلقه کافران.

این آیه نورانی دربردارنده بشارتی شورانگیز به پیامبر و مؤمنان راستین است که هرگز نپندارید قوام دین خدا فقط به عده‌ای تازه مسلمانان ضعیف است که اگر به کفر و شرک بازگردند، اسلام و افتخارهای آن از بین می‌رود. اگر عده‌ای از اسلام روی گردانیدند و به کفر بازگشتند، هرگز اندوهی به خویش راه ندهید؛ چرا که خداوند، در آینده، مؤمنانی را برخواهد انگیخت که نخستین صفت و مدال افتخارشان این است که محبوب خداوندگار، و محبّ اویند: **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ**؛ خداوند دوستدار ایشان است و ایشان نیز دوستدار خداوندند. عشقی مقدّس و طرفینی بین ایشان و پروردگارشان برقرار شده است؛ فضیلتی بس ارزشمند که مقامی بالاتر از آن تصوّر شدنی نیست.

۵. فروتنی در برابر مؤمنان و گردن فرازی در مقابل کافران

علامت این عشق پاک طرفینی، دو صفت همراه با هم است: **أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَّ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ**؛ در برابر مؤمنان متواضع و فروتنند و در مقابل کافران گردن‌فراز و مقتدرند. در مقابل اهل ایمان، چنان تواضع دارند که گویا بنده ایشانند. در برابر مؤمنان به هیچ وجه انانیت و خودبینی ندارند؛ به طوری که گویا خود ایشانند. همینان که در برابر مؤمنان، چنین خاکی و متواضعند، در مقابل کافران، سرسخت و عزتمندند. ایشان در مقابل گردن‌کشان چنان در اوج عزت و قدرت و گردن‌فرازی‌اند که گویا آنان را هرگز به شمار نمی‌آورند. وعده‌الاهی در این آیه نورانی و معجزه‌آمیز، از ظهور خدایاورانی ثابت‌قدم با دو صفت والای باطنی و روحی خبر می‌دهد که هم محبوب خدا، و هم محب اویند؛ ویژگی‌های والایی که از راه‌های ظاهری قابل تشخیص نیست؛ زیرا این دو ویژگی قلبی، رازی نهان بین عاشق و معشوق است که بیگانگان از آن آگاهی ندارند؛ اما کسانی که این دو ویژگی قلبی را دارا هستند، دو نشانه ظاهری در رفتار و گفتارشان پدیدار می‌شود: ۱. **أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ خاضع و فروتن در برابر مؤمنان؛ ۲. أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ عزتمند و مقتدر در برابر کافران.**

اگر این ویژگی‌ها را بر خصوصیات که برای «رَبِّيون کثیر» ذکر شده بود، تطبیق دهیم؛ و آن‌گاه بر تاریخ اسلام مروری کنیم، برای آن هیچ مصداقی، جز بسیجیان شورآفرین ایران اسلامی نمی‌یابیم؛ ارتشی میلیونی که اکثریتشان، دارای این اوصافند؛ البته وجود شدت و ضعف و درجه‌های گوناگون برای این ویژگی‌ها طبیعی است.

در چشمان حقیقت‌بین بسیجیان ما، قدرتمندترین قدرت‌های جهان، حقیرترین و ناچیزترین افراد به شمار می‌آیند. امام و پیشوای این گروه میلیونی، همان رادمردی بود که درباره قاهرترین قدرت زمانه‌اش، آن هم در هنگامه جنگ تحمیلی و محاصره کامل اقتصادی و با نبود سپاه و ارتشی منظم، چنان سخن می‌گفت که گویا درباره موشی خوار و ذلیل سخن می‌گوید: «امریکا، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». «هرچه فریاد دارید، بر سر امریکا بکشید». با دلهره به محضرش عرض کردند: امریکا رابطه‌اش را با ایران به طور

کلی قطع کرده است و ناوهای جنگی او به سوی خلیج فارس در راهند. در این هنگام، در اوج صلابت و عزت فرمود:

«مگر این رابطه برای ما چه نفعی داشته است که از قطع آن نگران باشیم. این که به بره‌ای بگویند گرگی خونخوار رابطه‌اش را با تو قطع کرده است، نه تنها نگرانی و ناراحتی ندارد؛ بلکه سرور و خوشحالی دارد.

این تَجَلِّيْ اَعِزَّةٍ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ است که در برابر هیچ قدرت شیطنی خضوع نمی‌کند و اندک باجی نمی‌دهد؛ چرا که روح والایش به اقیانوس بیکران قدرت الهی متصل شده است. پشتوانه چنین رادمردانی، کوهساری عظیم از قدرت خدایی و عنایت اولیای الهی است. اینان تحت عنایت‌های خاص پیامبر اکرم ﷺ، امامان علیهم‌السلام و در صدر ایشان، تحت ولایت خاص امام عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف قرار گرفته‌اند؛ از این رو در برابر هیبت و شوکت دشمنان، خم به ابرو نمی‌آورند و هیچ گاه احساس شکست و حقارت نمی‌کنند؛ هر چند در مقابل تجهیزات فوق‌مدرن کافران هیچ سلاحی نداشته باشند. این مردان ربّانی، با قدرت بی‌نهایت، رابطه‌ای عاشقانه برقرار کرده و محبوب او شده‌اند؛ تمام هستی خویش را در برابر او باخته و همه چیز را به او یافته‌اند؛ اما همان امام، در برابر کارگر فقیر یا پدر شهید، با کمال خضوع و مهربانی، می‌فرمود: «من دست شما را می‌بوسم» یا خطاب به بسیجیان می‌فرمود: «ای کاش من هم یک بسیجی بودم».

۶. نه‌راسیدن از سرزنش‌ها

نشانه دیگر این مردان الهی این است که در جهاد فی سبیل الله، از هیچ سرزنشی نمی‌هراسند: يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ؛^۱ آن‌ها در راه خدا مجاهده می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری هراسی ندارند. مجاهده فرهنگ این رادمردان، زبان ملامتگران را ضدشان می‌گشاید؛ ولی آن‌ها هیچ باکی ندارند. اگر بنا بود، در مجاهدت‌های الهی ملامتی در کار نباشد، این آیه برای چه بود؟!

شیعیانی مخلص همچون میثم تمارها، عمرو بن حمدها، حجر بن عدی‌ها و ابوذرها تبعید شدند؛ زندانی و شکنجه شدند، و بدن‌هایشان را بر دار نگه داشتند؛ اما لحظه‌ای از ولایت مولایشان علی علیه السلام و ستایش او دست برنداشتند تا آن که زبانشان را بریدند؛ شکمشان را دریدند و عاقبت به شهادت رسیدند.

اگر ما نیز بخواهیم در شمار شیعیان واقعی علی بن ابی طالب علیه السلام و امام زمانمان باشیم، باید خود را آماده کنیم و در راه انجام وظیفه و اظهار حق، از هیچ چیزی، حتی از سرزنش دوستان نیز نهراسیم. خیلی راحت است که انسان به دست دشمنان ترور و کشته شود؛ اما آن چه تحملش مشکل است، ملامت دوستان است. کسانی که خداوند، برای زنده کردن دینش برخواهد انگیخت، از سرزنش دوستان نیز نمی‌هراسند.

بر حذر باشیم که اگر خود را برای ایفای چنین مسؤولیت سنگینی آماده نکنیم و یا در دام ملامتگران و فتنه‌جویان گرفتار آییم، جزو گروه و حزبی خواهیم شد که خلاف قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام رفتار می‌کنند؛ البته با شعار و فریاد، انسان نه علوی می‌شود و نه حسینی. به فرمایش مقام معظم رهبری، رفتارمان باید علوی باشد؛ وگرنه شاه هم شعار اسلام‌پناهی و شایسته‌سالاری می‌داد. چه فایده‌ای خواهد داشت اگر در شعار و گفتار بگوییم: **يَا لَيْتَا كُنَّا مَعَكُمْ فَتَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً**؛ ای کاش در کربلا با شما بودیم تا به شهادت می‌رسیدیم؛ اما در عمل حاضر نباشیم حتی یک سیلی بخوریم؟ حاضر نباشیم یک فحش بشنویم؟ این دیگر چگونه حسینی بودن است؟!

این بزرگواران غیور کجا، و بی‌غیرتان ترسو کجا؟! مردمی سست ایمان که با کوچک‌ترین تهدید امریکا می‌گریزند و میدان را خالی می‌گذارند، و آنان که دل‌هایشان همواره از قطع رابطه با امریکا هراسان و لرزان است، از روحیه و حماسه حسینی چه بهره‌ای برده‌اند؟!

ملاک یاری رسانی الاهی

هرچه رابطه عاشقانه و متوکالانه ما با خداوند قوی‌تر باشد، مدد رسانی‌های خداوند و اولیای او گسترده‌تر خواهد بود. نمونه‌هایی زیبا از این رابطه را بارها و بارها در جبهه‌ها

مشاهده کردید: آن هنگام که قوی‌ترین افراد احساس می‌کردند کار تمام شده است و شکست خورده‌ایم، اخلاص و توکل عاشقانه رزمندگان، عنایت‌های خاص الاهی را به یاری می‌رساند؛ چرا که زبانشان همواره به این درخواست عاجزانه و متوکالانه مترنم بود:

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّثْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ.^۱

از سوی دیگر، هرچه احساس نیازمندی ما به خداوند، کم‌تر باشد و به جای اتکا بر قدرت الاهی، به فراوانی جمعیت دل خوش داریم و به فن‌آوری پیشرفته و کمک‌های خارجی امیدوار باشیم، عنایت‌ها و امدادهای الاهی نیز در حق ما کم‌تر خواهد بود.

میزان عنایت و مددسانی الاهی در گرو میزان ارتباط و مددگیری ما از خدا است. سنت پابرجا و قطعی خداوند همواره این بوده است که اگر در راه یاری دین حق هرچه داریم در طبق اخلاص نهیم، کمبودهایمان از سوی خداوند رحمان جبران خواهد شد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِثْ أَقْدَامَكُمْ؛^۲ ای اهل ایمان! اگر آیین خدا را یاری دهید، شما را یاری می‌دهد و گام‌هایتان را استوار می‌دارد. او با هیچ کس خویش و قومی ندارد و برای هیچ کس تضمینی را برعهده نگرفته است؛ اما سنت و شیوه همیشگی او این است که هر که خالصانه به سوی او رود و دین او را یاری کند، یاوری‌اش را برعهده خواهد گرفت؛ وعده‌ای قطعی که هیچ تخلفی در آن راه ندارد: إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ؛^۳ خداوند، هرگز وعده خویش را نقض نخواهد کرد.

هرگز نپنداریم که چون در طول هشت سال دفاع مقدس، مشمول کمک‌ها و امدادهای خداوند شده‌ایم، تا ابد بیمه شده و مصونیت یافته‌ایم. کار خداوند از روی حکمت و حساب است. هر زمان که رابطه ما با خداوند، چه در مسائل فردی و چه در امور اجتماعی، به ضعف و کاستی بگراید، مددسانی الاهی نیز به ما کاستی می‌گیرد و هرگاه که به خود متکی شویم، به خود واگذار خواهیم شد.

۱. آل عمران (۳)، ۱۴۷.

۲. محمد (۴۷)، ۷.

۳. آل عمران (۳)، ۹.

قرآن کریم، حال کسانی را یادآوری می‌کند که چون در زندگی فردی و اجتماعی‌شان، همواره به یاد خدا بودند و عبادت و بندگی او را فراموش نمی‌کردند و شعایر الهی را در جامعه پابرجا نگه می‌داشتند، خدا هم دوستشان داشت و عزتشان بخشید؛ اما وقتی حال و رابطه‌شان را با خداوند تغییر دادند، خداوند هم حال و عزتشان را تغییر داد:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...^۱ این

به آن دلیل است که خداوند، هرگاه نعمتی را به قومی عطا فرمود، آن را تغییر نمی‌دهد تا آن هنگام که آن قوم، حال خود را تغییر دهند.

آری، همانان که عزتمندان روزگار و نورچشمی‌های پروردگار بودند، چون رابطه‌شان با خدا به سستی گرایید، اوج نعمت و عزتشان به حضيض ذلت و ظلالیت وا گرایید:

فَخَلَفَ مِنْ بَٰعِدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَاً...^۲ از

آن قوم خداپرست، جانشینانی بازماندند که نماز را فرو گذاشتند و از شهوات پیروی کردند و زود باشد که به زیان و ذلت و گمراهی فرو افتند.

این فرموده‌های نورانی قرآن، فقط روایت تاریخ نیست؛ بلکه درس عبرتی برای ما است. قرآن از اساس، کتاب تاریخ‌نگاری یا داستان‌پردازی نیست؛ بلکه کتاب هدایتگری و انسان‌سازی است. درس و پیام آیه پیشین این است که اگر آن سحرخیزی‌ها، آن گریه‌ها و تضرع‌ها، و آن زیارت عاشوراها و دعای کمیل‌ها، جای خود را به تماشای فیلم‌های آن‌چنانی و گوش‌سپاری به ترانه‌های کذایی داد؛ اگر آن نمازهای شورانگیز و آن حضور قلب‌های روح‌فزا جای خود را به تباه‌سازی حرمت نماز داد؛ اگر آن خداپرستی‌ها به نفس‌پرستی بدل شد، به طور قطع، گمراهی و فرو افتادن به منجلاب خواری و گمراهی را در پی خواهد داشت:

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...^۳ آیا دیدی حال آن کس را که هوای نفس خود را

خدای خویش ساخت.

۱. انفال (۸)، ۵۳.

۲. مریم (۱۹)، ۵۹.

۳. فرقان (۲۵)، ۴۳.

با دانستن این حقایق ژرف قرآنی، دیگر جای شگفتی نخواهد بود که شاهد باشیم مبارزانی خستگی‌ناپذیر و شکنجه‌دیده، در ادامه مسیر حق، در گمراهی و ضدیت با راه حق فرو غلتند و این است رمز و راز آن دعای همیشگی ربّیون که از خداوند، ثبات قدم و توفیق دور ماندن از جاذبه‌ها و شبهات شیطانی را می‌طلبند.

از یک سو، شبهه‌انگیزی‌های شیطانی، دین و ایمانمان را می‌رباید و به تردید دچارمان می‌کند و فساد در عقیده و ایمان را باعث می‌شود، و از سوی دیگر، جاذبه‌های فریبنده دنیایی، ارزش‌ها و فضیلت‌های ما را محو می‌کند و به فساد و تباهی مبتلایمان می‌سازد و فساد در اخلاق و رفتار را باعث می‌شود. در چنین حالی، طبق چه ملاکی می‌توان یاری الهی را انتظار کشید؟! بنا بر چه سستی و براساس چه حکمتی؟!

اگر فتنه‌انگیزی و دنیاپرستی در بیش‌تر افراد جامعه‌ای رواج یابد، کار به جایی خواهد رسید که حمایت از چنین جامعه‌ای برخلاف حکمت الهی خواهد بود. ان شاء الله به برکت امامان علیهم‌السلام و در سایه عنایت‌های ویژه حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، تا هنگامی که پیوندمان با جانشین بر حق امام زمان ارواحنا فداه محکم است، چنین بلاها و عقوبت‌هایی بر ملت و کشور ما فرود نخواهد آمد.

فرجام پیروی نکردن از رهبران الهی

پیوند مردم با رهبری الهی در ایران، باعث نزول همه برکت‌ها و عنایت‌های الهی شد و گسستن مردم از رهبری الهی در عراق، این همه رنج و فلاکت را برای مردم آن سرزمین در پی داشت.

موقعیت آیت‌الله‌العظمی حکیم رحمته‌الله در عراق در مقایسه با موقعیت امام در ایران آن زمان، خیلی والاتر و پابرجاتر بود. تمام عشایر عراق از مقلدان و مریدان وی بودند. آن جناب برای ایجاد انقلابی همه جانبه از نجف به بغداد رفت و توقعش این بود که با فرمان جهاد ایشان، شیعیان و عشایر عراق، کشور را زیر و رو کنند؛ اما مردم عراق بر اثر غلبه روحیه دنیاپرستی و راحت‌طلبی و عافیت‌جویی، ندای این سید بزرگوار را بی‌لیک

گذاشتند و هیچ پاسخی به فراخوانی او ندادند. شاید همین برخورد مردم عراق باعث شد که وی با مرگی زودرس از دنیا برود.

اطاعت نکردن از نایبان امام زمان ارواحنا فدا، از جمله آیت‌الله حکیم و آیت‌الله شهید صدر رضوان‌الله تعالی علیهما گناهی عظیم بود که دود سیاه و ظلمانی‌اش هنوز هم به چشم مردم عراق می‌رود.

کار خداوند، بی حساب و حکمت نیست. چرا مردم عراق در حضيض فلاکت و ذلت به سر می‌برند؛ در حالی که ملت شریف ایران در اوج نعمت و سعادت و عزت قرار دارند؟ آری، آن حبل‌الله متینی که بین ملت ما و خداوند برقرار است، عروة‌الوثقی و ولایت است. عزیزان! قدر نعمت ولایت را بدانید. اگر به پیمانی که با خدا و اولیای خدا داریم، وفادار بمانیم، خداوند لغزش‌هایمان را جبران خواهد کرد.

احساس ایمنی از مکر الاهی و خطرهای آن

یکی از خطر خیزترین پرتگاه‌ها برای اهل ایمان، احساس ایمنی از مکر الاهی است. این پندار که چون خدا ما را به پیروزی رسانده است، دیگر کاری با ما نخواهد داشت و هرکاری بکنیم نادیده گرفته می‌شود، به طور کامل باطل است. عزیزان! خداوند چنان باریک‌بین و سختگیر است که مو را از ماست می‌کشد: **وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ**^۱ و او، قدرتی بی‌انتها و مجازاتی دردناک دارد.

احساس ایمنی از مکر الاهی از گناهان بزرگ است. بر این اساس باید از آینده و عاقبت امورمان نگران باشیم. شما که ایمانتان تا آن حد قوی نیست که در برابر هر صحنه جذاب و فریبنده‌ای مقاومت کنید و نلغزید، کنار بروید و نگاه نکنید. شما که معلوماتتان در آن حد نیست به هر شبهه‌ای پاسخ دهید، به سخنان شیطانی فریبنده گوش ندهید و از مجلس شبهه‌انگیزان دوری کنید. خداوند متعالی به پیامبرش که دارای قوی‌ترین اراده‌ها و ایمان‌ها است، می‌فرماید:

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ أَمَا يُنْسِيكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدُ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.^۱

هرگاه گروهی را دیدی که با طعن و خرده گیری در آیات ما گفت و گو می کنند، از ایشان دوری گزین تا در سخن دیگری وارد شوند و اگر شیطان از یادت بُرد، پس از یادآوری هرگز با چنین گروه ستمکاری منشین!

چنان چه دیدید به امور مقدّس و ارزش های دینی توهین می کنند، برخیزید و از آن مجلس کناره گیری کنید. اگر به یاوه سرایی های شبهه افکنان گوش فرا دادید یا به صحنه های فسادانگیز چشم دوختید، در این صورت، شما هم مثل ایشانید: **إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ**^۲ و آن گاه به طور ناخواسته در دنیا در گناهشان و در عقبا در عقابشان شریک خواهید شد: **إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا**^۳ خداوند همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع می کند.

آنان به تمام ارزش ها و بینش های اصیل اسلامی کافرند. شما که با ایشان هم مجلس، و در برابر ایشان سراپا گوش و چشم می شوید، ایمان قلبی خود را از دست می دهید. شبهه ها و صحنه های گناه آلود، ایمان را از قلوبتان می رباید و شما را فقط به ظواهر دینداری چون شرکت در مساجد، نمازهای جماعت، عزاداری ها و... دلخوش می کند؛ تا جایی که در دل هایتان دیگر ایمانی باقی نخواهد ماند و فقط در ظاهر، اسلام را اظهار می کنید.

شیاطین انسی، جوان های پاک ما را با این سفارش می فریبند که شما همه حرف ها را بشنوید؛ و آن گاه هر کدام را که پسندیدید، برگزینید؛ غافل از این که فقط کسانی مجازند همه قول ها را بشنوند که تحت عنایت و هدایت الهی، توانایی تشخیص بهترین سخن و پیروی از آن را داشته باشند:

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا

۱. انعام (۶)، ۶۸.

۲. نساء (۴)، ۱۴۰.

۳. نساء (۴)، ۱۴۰.

الْأَلْبَابِ؛ کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می کنند.

آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است و آن‌ها خردمندانند.

پس وظیفه آنان که قدرت علمی لازم را برای تشخیص حق از باطل ندارند چیست؟!

وظیفه ایشان دوری کردن از مجالس شبهه‌انگیز و صحنه‌های فسادانگیز است:

وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ؛^۲ و از جاهلان روی بگردان. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ

لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا؛^۳ از آنان روی بگردان و آن‌ها را اندرز ده و با بیانی رسا

نتایج اعمالشان را به آن‌ها گوشزد کن.

سرانجام گوش سپردن به شبهه‌های فسادانگیز و چشم دوختن به صحنه‌های

هوس‌انگیز، همنشینی با کافران در آتش قهر الاهی است.

آری، همه ما باید در برابر هجوم شبهه‌های شیطانی و رواج روزافزون فساد و فحشا در

جامعه، برای خود و نسل آینده‌مان احساس خطر کنیم و نگران باشیم.

وظیفه ما در آخرالزمان

گفته‌اند: دینداری در آخرالزمان خیلی مشکل است و احتمال دارد انسان در این دوران

پرفتنه، صبح مؤمن و شب کافر باشد: يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَ يُمَسِّي كَافِرًا.^۴ این مطلب، به این

حقیقت ناظر است که مردم آخرالزمان در برابر اندک فتنه و شبهه‌ای، ایمانشان را از دست

می دهند و این هشدار برای ما است که دین و ایمانمان را سرسری نگیریم و اجازه

ندهیم تا به اندک بهانه‌ای ایمانمان را بگیرند. نباید آن قدر سست باشیم که ارزش‌های

دینی ما را به نام احیای آثار باستانی یا چهارشنبه‌سوری پایمال کنند؛ بلکه باید با

تحصیل تقوا و تهذیب نفس، در راه حفظ ارزش‌های اسلامی و پاسداری از اهداف امام

زمانمان ارواحنا فداء صبر و استقامت داشته باشیم و لحظه به لحظه خود را برای ظهور

۱. زمر (۳۹)، ۱۸.

۲. اعراف (۷)، ۱۹۹.

۳. نساء (۴)، ۶۳.

۴. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۲۵، باب ۳۴، ح ۱۷.

حضرت آماده‌تر کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛^۱ ای

کسانی که ایمان آورده‌اید! صبر کنید و پایدار باشید و مرزبانی و پاسداری کنید و از خدا بپرهیزید تا شاید رستگار شوید.

درباره این که ظهور امام زمان ارواحنا فداه نزدیک است یا خیر، همه ما به نزدیکی آن ظهور مقدس امیدواریم؛ اما این که ظهور حضرتش فردا است یا فردای هزار سال بعد، به ما مربوط نیست.

اصلی‌ترین وظیفه ما در زمان غیبت این است که چنان لیاقت و ظرفیتی در خود و جامعه خویش پدید آوریم که هر لحظه برای ظهور حضرتش آماده باشیم.

بازگشت جهان به سوی معنویت

در دنیای کنونی، فساد و فحشا آن قدر رواج خواهد یافت تا همه سرها به سنگ بخورد. به زودی روزی خواهد آمد که همگان بفهمند برای رسیدن به سعادت، چاره‌ای جز بازگشت به دین و عمل به دستورهای آن نیست. آن زمان، هنگامی است که زمینه ظهور مولایمان فراهم می‌شود.

آثار این بازگشت ارزشمند، امروزه در کشورهای جهان پدیدار شده است. خودم در یکی از دانشگاه‌های غربی شاهد بودم که اعضای هیأت رئیسه دانشگاه می‌گفتند: ما دیگر هیچ امیدی به نسل آینده کشورمان نداریم؛ چرا که فرهنگ امریکایی به شدت در کشورهایمان رواج یافته و جوانانمان را منحرف ساخته است. در چنین وضعی، یگانه امید ما به دین کشور شما اسلام است که با فرهنگ فاسد امریکایی مخالفت می‌کند. ما حاضریم این دانشگاه را به طور کامل در اختیار شما قرار دهیم تا برنامه‌های تربیتی اسلام را در آن اجرا کنید شاید بتوانید جوانان ما را از منجلاب فساد و تباهی برهانید.

۱. آل عمران (۳)، ۲۰۰. امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریف فرموده است: «اصْبِرُوا عَلَىٰ آدَاءِ الْفَرَاغِ وَ صَابِرُوا عَلَىٰ عَذَابِكُمْ وَ رَابِطُوا إِيمَانَكُمْ الْمُنْتَظَرُ» در انجام واجبات، صبر و ثبات داشته باشید و در برابر دشمنانتان استقامت و پایداری، و از امام منتظر خویش، مراقبت و پاسداری کنید». (نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۹، ح ۱۳)

نمونه دیگر این بازگشت را در سنگاپور مشاهده کردم. در آن جا تاجری نزد من آمد و گفت: من در شمار وهابیان و دشمنان سرسخت شیعه بودم؛ اما با مشاهده مبارزه مقدس امام علیه السلام با مفسدان و طاغوتیان، عاشق منش و شخصیت امام؛ شدم و با خود اندیشیدم / مذهبی که بتواند چنین پیشوا و رهبر استواری را پرورد، به یقین حق است. از آن پس شیعه شدم و تا کنون تمام مال و هستی ام را برای ترویج فرهنگ تشیع در این دیار نثار کرده‌ام.

آری، همان گونه که امامان علیهم السلام فرموده‌اند ما باید بدون هیچ سستی و ملاحظه‌ای، کلمات و معارف نورانی قرآن و اهل بیت: را به مردم جهان عرضه کنیم و مطمئن باشیم که جاذبه کلام و حیانی ایشان، دل های لایق را از گوشه و کنار جهان جذب خواهد کرد.

نمونه دیگر این بازگشت را در کشور مالزی شاهد بوده‌ام. چنان که می‌دانید، کشور مالزی به صورت فدرال اداره می‌شود؛ یعنی هر ایالت و استانش دولتی مستقل دارد. در ایالت کلانتان مالزی، حزبی به نام «حزب پاس» حاکم است. نخست‌وزیر این ایالت و اوّل شخص حزب پاس، یک روحانی سنی شافعی به نام نیک عبدالعلی است. وی آرزو می‌کرد که‌ای کاش زمینه‌ای فراهم می‌شد که ما می‌توانستیم دانشجویانمان را به ایران بفرستیم تا حقیقت اسلام و مسلمانی را از شما شیعیان بیاموزند. او تحت تأثیر سیره الهی حضرت امام علیه السلام به مذهب حق شیعه بسیار مایل شده بود. وی چنان به امام علاقه داشت بود که فرمایش‌های مهم آن جناب را به خوبی به خاطر داشت و از او به نیکی یاد می‌کرد.

فلسفه غیبت

پیش فرض‌های مسأله غیبت
جنبه‌های گوناگون مسأله غیبت
هدف از آفرینش انسان
هدف از بعثت انبیاء علیهم‌السلام
هدف از رسالت اوصیا
تعداد امامان و علت آن
حکمت غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام

پیش فرض‌های مسأله غیبت

پرسش این است که چرا خداوند متعالی چنین مقدر فرمود تا امام دوازدهم شیعیان از نظرها غایب شود و مردم برای قرن‌ها از توفیق استفاده حضوری از حضرت محروم باشند. این پرسش، پیش فرض‌هایی دارد: فرض اول این است که خدایی وجود دارد که جهان آفرینش را آفریده و امامی تعیین فرموده است تا مردم را راهنمایی کند. فرض دوم این که خداوند متعالی، از آفرینش این جهان هدف و مقصودی داشته است. فرض سوم این است که در تحقق هدف آفرینش، دستگاه نبوت و امامت ضرورت دارد؛ یعنی خداوند برای تحقق هدف آفرینش، انسان‌هایی را میان مردم برگزیده است تا آنان بتوانند وحی الاهی را دریافت کنند و به مردم برسانند و آن را به گونه‌ای تفسیر کنند که مردم مقاصد الاهی را دریابند. فرض چهارم این که پس از خاتمه نبوت، امامت بر عهده امامان معصوم علیهم‌السلام گذاشته می‌شود؛ فرض پنجم این است که دوازدهمین امام شیعیان از دیده مردم پنهان شده و تاکنون، بیش از دوازده قرن از زمان غیبت حضرت گذشته است و روشن نیست که چه زمانی به اذن و اراده خدا ظهور می‌کند تا مردم از وجود مقدسش بهره برند.

کسانی هستند که خدا و پیامبر او را می‌پذیرند؛ ولی اطمینان ندارند که پیامبر، وحی الاهی را درست دریافت کرده و مقصود خدا را درست فهمیده باشد؛ چرا که پیامبر نیز انسان است و انسان جایزالخطا است و احتمال دارد مانند انسان‌های دیگر اشتباه کند؛ بنابراین نمی‌توان به پیامبر خدا اعتماد کرد.

در این مورد، دیگر این مسأله که پیامبر از طرف خدا برای خود جانشینی تعیین کرده است یا نه، مطرح نمی‌شود. به فرض که تاریخ اثبات کند شخصی به نام محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هزار و چهار صد سال پیش در عربستان می‌زیسته و ادعا می‌کرده که پیامبر

خدا است و از طرف خدا حضرت علی علیه السلام را نیز به جانشینی خود تعیین کرده است نمی‌توان به آن اعتماد کرد. انسانی که فهم و ادراک او در معرض خطا است، چه‌طور می‌تواند مقصد خدا را به درستی بفهمد.

اگر کسی به این سخنان اعتقاد داشته باشد، دیگر نمی‌تواند فلسفه وجود امام زمان ارواحنا فداء را درک کند؛ چون همه اعتقادهای او بر مشکوک‌ها بنا شده است و هیچ‌گاه براساس شکایات نمی‌توان کاخ علمی بزرگی را بنا کرد.

با اثبات و پذیرش پنج پیش‌فرض گفته شده می‌توان مسائلی را که در علم کلام، در باب توحید و نبوت و امامت مطرح شده است، اثبات کرد. در حالی که ما خدا و پیامبر و جانشینان معصوم او را قبول داریم، این پرسش مطرح می‌شود که چرا جانشین دوازدهم پیامبر، غایب است.

پاسخ این پرسش در واقع وصف جزئی از یک نظام یا عضوی از یک مجموعه است. ما اگر بخواهیم فلسفه قسمتی از یک نظام را درک کنیم و جایگاهش را بشناسیم، باید کل آن مجموعه و نظام را درک کنیم. ما اگر عضوی از یک مجموعه را خارج کنیم، دیگر عضو آن مجموعه شمرده نمی‌شود. مثال ساده‌ای را عرض کنم: اگر کسی بپرسد: فلسفه مردمک چشم انسان چیست که در مکان‌های روشن جمع، و در مکان‌های تاریک باز می‌شود؟ این پرسش دو جنبه دارد: یکی این‌که از کیفیت تحقق ساز و کار این پدیده پرسیده شود که مردمک چشم انسان چگونه باز و بسته می‌شود. این پرسشی علمی است؛ یعنی سؤالی است که در دایره علوم تجربی قرار می‌گیرد و براساس آزمایش‌های علمی قابل پاسخ است. مردمک چشم انسان اعصابی دارد که به نور حساس هستند. این سلول‌های عصبی وقتی با نور شدید مواجه شوند، حالتی انقباضی می‌یابند و با این حالت انقباضی، مردمک جمع، و نور کم‌تر به آن وارد می‌شود و در جایی که نور کافی نیست، به طور خودکار این سلول‌ها باز می‌شوند و زمینه ورود نور بیش‌تری را برای مردمک فراهم می‌سازند. در این‌جا، این پرسش مطرح می‌شود که سلول‌های عصبی چگونه چنین حرکت می‌کنند. پاسخ داده می‌شود که بعضی از اعصاب، حرکت ارادی، و بعضی دیگر

آن‌ها حرکت انعکاسی دارند که حرکت مردمک چشم نیز نمونه‌ای از حرکت انعکاسی است که سلول‌های عصبی اطراف مردمک، این خصوصیت را به این عضو می‌دهند. این پرسش‌ها علمی، و دربارهٔ چگونگی پیدایش این پدیده هستند؛ اما زمانی سؤال می‌شود که حکمت مردمک چشم چیست که باید در برابر نور شدید جمع و در مقابل نور ضعیف باز شود. این پرسش به فلسفه مربوط می‌شود و علم نمی‌تواند به آن پاسخ گوید.

اگر کسی معتقد باشد که نظام آفرینش انسان هدفدار است و مجموعهٔ اندام‌های بدن انسان که رابطهٔ ارگانیزی با هم دارند، برای یک هدف آفریده شده است، آن وقت به این نتیجه می‌رسد که انسان برای این که به اهدافش برسد، باید با محیط خارج ارتباط برقرار کند و از آن آگاه شود؛ وگرنه نمی‌تواند به مقاصد حیاتی خود برسد. اگر انسان با محیط خارج ارتباط برقرار نکند نمی‌تواند خوراک و نیازمندی‌های مادی و معنوی و انسانی‌اش را تأمین کند. انسان برای ارتباط با محیط خارج به نظام احتیاج دارد. این عمل مانند دریچه‌ای است که از ساختمان به محیط بیرون باز می‌شود و این چشم است که باید از این راه بین انسان و محیط بیرون ارتباط برقرار کند. برای برقرار کردن این ارتباط، وجود نور شرط اصلی است. فقط با وجود نور، چنین ارتباطی برقرار خواهد شد؛ وگرنه در تاریکی مطلق هر قدر هم که انسان به چشمش فشار بیاورد، چیزی نمی‌بیند و ارتباط برقرار نمی‌شود. ساختمان چشم این گونه نیست که بتواند با هر نوری کارش را انجام دهد. چشم در وضع خاص و در محدودهٔ معین می‌تواند نور را درک کند؛ یعنی اگر مقدار نور در یک محیط خیلی زیاد و در محیط دیگر خیلی کم باشد، چشم، به خوبی نمی‌تواند آن نور را درک کند. اوضاع بیرونی نیز همیشه یکسان نیست. این طور نیست که همیشه نور، یکسان به چشم انسان وارد شود. مناطق جغرافیایی زمین نیز متفاوت است. صاف و ابری بودن هوا، و روز و شب بودن آن، از تفاوت‌های مناطق جغرافیایی زمین است. انسان برای این که بتواند در هر وضعی با محیط بیرون ارتباط داشته باشد و از پیرامون خودش اطلاعاتی به دست آورد، باید دستگاه چشمش به گونه‌ای تنظیم شود که نور را در هر موقعیتی درک کند. در این صورت، چشم، دستگاه خودکاری می‌خواهد تا

مردمک را تنظیم کند؛ پس برای برقراری ارتباط با جهان بیرون به چشم نیاز داریم تا نور را تنظیم کند.

اگر کسی به هدفدار بودن آفرینش انسان معتقد نباشد، دگرگونی‌های جهان را اتفاقی می‌پندارد و می‌گوید چشم و بخش‌های گوناگون آن، اتفاقی پدید آمده است. از چنین دیدگاهی، بحث از فلسفه وجود چشم و اجزای آن بیهوده است. فلسفه وقتی مطرح می‌شود که بدانیم هدفی در کار است. هدفدار بودن چیز را می‌توان با عقل تشخیص داد. عقل انسان درک می‌کند که ساختمان دقیق چشم و وجود اقسام سلول‌های عجیب با کاربردهای گوناگون در این دستگاه، بیهوده و بی‌هدف نیست. اگر کار چشم و اجزای آن را تصادفی بدانیم، جایی برای فلسفه انقباض و انبساط مردمک چشم باقی نمی‌ماند. مردمک چشم به چشم مربوط است و خود چشم نیز به دستگاه بینایی ارتباط دارد و دستگاه بینایی نیز با نظام عصبی مغز مرتبط است و به طور کلی، بدن انسان به صورت نظام پیچیده در نظر گرفته می‌شود. در این نظام است که انقباض و انبساط مردمک چشم معنا می‌یابد. اگر ما فقط مردمک چشم را درون آزمایشگاه گذاشته، در پی فلسفه وجودی آن باشیم و فراموش کنیم که مردمک چشم، جزئی از چشم است، پاسخی برای این پرسش نخواهیم یافت.

هدف از آفرینش

اگر بخواهیم فلسفه وجودی انسان را بشناسیم، به این نتیجه می‌رسیم که کل جهان هستی نظامی عظیم است و اجزای انسان نیز جزئی از این نظام بزرگ به شمار می‌رود. تمام اجزای این نظام بزرگ با هم متصل بوده، ارتباط دارند و هرکدام از آنها یک نظام مستقل به شمار می‌آیند؛ ولی رابطه بین آنها آن قدر نزدیک است که کل آنها به صورت مستقل، یک نظام کامل را تشکیل می‌دهند.

اگر بخواهیم بحث را گسترش دهیم، باید مسیر کاملی از مباحث فلسفه الهی را بیماییم تا جهان را به صورت نظام کامل در نظر بگیریم و این پرسش را مطرح کنیم که چرا خدا

این جهان را آفریده است. هدف ما این است که مسیر زندگی انسان را از مبدأ آن تا دوران آخرالزمان بیابیم. اگر این رابطه را در نظر نگیریم و این عضو را از کل نظام جدا کنیم، به پاسخ روشنی دست نخواهیم یافت. برای معنا یافتن این پرسش و طرح پیش فرض‌های آن، باید ابتدا پاسخی به کل این نظام بدهیم تا اعضای آن، جای خود را در این نظام بیابند.

هدف از بعثت انبیاء

حال پرسش این است که هدف از آفرینش انسان و برانگیخته شدن انبیاء چیست؟ در این جهان گسترده که کران ناپیدا است و ما از آغاز و انجامش آگاهی نداریم، چرا خداوند موجودی به نام انسان را در زمین آفریده است؟ خداوند، پس از این که کرات فراوان و بی‌شماری را در عالم‌های گوناگون آفرید، اراده کرد موجودی را بیافریند که توان‌گزینه‌اش داشته باشد و بتواند مسیر زندگی‌اش را خود تعیین کند و مسؤولیت این‌گزینه‌اش را بپذیرد. فرشتگان، موجوداتی هستند که همیشه از خدا اطاعت می‌کنند یا به تعبیر دیگر، زندگیشان یکسویه است و یک مسیر دارد و همیشه به طرف خیر پیش می‌روند: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ فرشتگان بندگان شایسته اویند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و پیوسته به فرمان او عمل می‌کنند. فرشتگان موجوداتی هستند که ساختارشان بدون تغییر باقی می‌ماند؛ یعنی نمی‌توانند به جای کارهای خوب، کارهای بد را انتخاب کنند و به جای خدمت، جنایت و خیانت را برگزینند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه می‌فرماید:

فضای بیکران آسمان سرشار از فرشتگانی است که مشغول عبادت خدا هستند. بعضی موجودات شعور دارند؛ اما شعور این‌که احساس مسؤولیت کنند و خوب و بد را از هم تشخیص دهند ندارند؛ برای مثال حیوانات شعور دارند؛ اما نمی‌توانند ارزش‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها را درک کنند و یکی از آن‌ها را برگزینند و مسؤولیتی را بپذیرند.

زمین، طبق حکمت و مشیت الاهی، به موجودی نیاز داشت که با شعور و انتخابگر باشد و زندگی‌اش دو مسیر داشته باشد؛ موجودی که از نظر معنوی امکان ترقی و سقوط داشته باشد؛ بتواند مسیرش را عوض کند و از یک موجود خوب به موجودی بد تبدیل شود. به این صورت بود که خداوند، انسان را آفرید تا با انتخاب و اختیارش مسیر زندگی‌اش را تعیین کند و مسؤولیت سعادت یا شقاوت خویش را بپذیرد. زندگی چنین موجود انتخابگری می‌تواند دو مسیر داشته باشد: یا سرانجام زندگی‌اش به سعادت و خوشی و کمال و شرف پایان پذیرد و یا برعکس؛ البته هر امتداد، مراتبی دارد که قابل شمارش نیست؛ سپس هدف آفرینش انسان این است که با اختیار خود مسیر درست زندگی را برگزیند تا رحمت و سعادت و فضل و شرافت را در دو جهان بیابد.

حال برای این‌که انسان بتواند مسیر سعادت خویش را انتخاب کند، به شناخت راه و آگاهی از مسیر درست نیاز دارد. انتخاب، موقعی معنای واقعی می‌یابد که از روی آگاهی باشد. اگر انسان قصد تهران رفتن را داشته باشد و در یک دو راهی که یک راه آن به تهران و راه دیگر آن به اصفهان منتهی می‌شود، قرار بگیرد، باید راه تهران را برگزیند و اگر بگوید: از این راه می‌روم تا ببینم چطور می‌شود، هیچ‌گاه به مقصدش نمی‌رسد. برای این‌که انسان بتواند از راه و هدف خویش آگاه شود و بتواند در هر مرحله از راه، مسیرش را عوض کند، به وسیله‌ای نیاز دارد که این شناخت و آگاهی را در اختیارش قرار دهد و مسیر تکاملی او را مشخص کند. هر انسانی اگر به مجموعه دانسته‌های خویش مراجعه کند، درمی‌یابد که خیلی چیزها در عالم وجود دارد که از آن‌ها بی‌خبر است و هرچه می‌کوشد نمی‌تواند اطلاعاتی درباره آن‌ها کسب کند. در مسائل اجتماعی، سیاسی و روش‌های اقتصادی و کشورداری و بین‌المللی و در بخش عمده‌ای از مسائل علوم انسانی و اجتماعی مشکلاتی وجود دارد که هنوز کارشناسان به نتایج قطعی درباره آن‌ها نرسیده‌اند. در مسائل علوم انسانی، به ویژه مسائل اجتماعی، حقوقی و سیاسی، مسائلی وجود دارد که گاهی پاسخ‌های آن‌ها ۱۸۰ درجه با هم فرق می‌کند. کسانی که معتقد به دین اسلام هستند، خدا را از همین راه اثبات می‌کنند.

خداوند بزرگ برای این که انسان بتواند مسیر تکامل و سعادت خویش را تشخیص دهد، پیامبران را برانگیخت کرد. خداوند، پیامبران را فرستاد تا هدف آفرینش انسان را تحقق بخشد و کمبودهایی را که عقل انسان در دریافت وحی دارد، جبران کند. اثبات بعثت پیامبر از طرف خدا، بر عهده خود پیامبر است. او باید بگوید که پیامبر دیگری نیز پس از وی خواهد آمد یا خیر. او باید بگوید که دستگاه نبوت چگونه سامان یافته است. در عین حال، اگر ما ثابت کردیم پیامبر اسلام، همان کسی است که نبوتش در کتاب‌های عقاید و کلام و... اثبات شده و خاتم پیامبران است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد، معنایش این نیست که بگوییم: با آمدن پیامبر اسلام، به جز محتوای وحی، به هیچ چیز دیگری نیاز نداریم.

آن وحی الاهی که از طرف خدا به پیامبر نازل شده، همان قرآن است. قرآن است که پیامبر را مفسر وحی معرفی کرده است. خداوند متعالی می‌فرماید که همه شما، از این قرآن، تمام مقاصد ما را درک نمی‌کنید و به مفسر نیاز دارید. شاید تعجب کنید که چه بیان و هدایتی در قرآن وجود دارد که باید آن را تفسیر کرد! سخن گفتن عادی انسان‌ها طوری نیست که همه، برداشت یکسانی از آن داشته باشند؛ برای مثال، درسی که معلم فیزیک یا معلم ریاضی در دبیرستان یا دانشگاه به شما ارائه می‌دهد، برای دانش‌آموزان ابتدایی قابل درک نیست و ذهن آن‌ها آمادگی فهم و دریافت این مطالب را ندارد یا وقتی سیاستمدار یا رئیس‌جمهور کشوری نطق می‌کند، ما سخنان او را می‌شنویم؛ ولی درک کاملی از آن‌ها نداریم. مفسر سیاسی می‌تواند با تفسیرهای خود، ما را از منظور سخنان آن سیاستمدار یا رئیس‌جمهور آگاه سازد.

خداوند، مجموعه معارفی را که مورد نیاز انسان است، در قالب کتابی به نسبت کوچک نازل فرموده است تا شماری از نیازهای بشر را به طور مستقیم بیان کند؛ اما کسانی هستند که از هر حرف و جمله این کتاب نکته‌های ظریفی را می‌یابند. در هر حال، باید دانست که قرآن به سبب فشرده بودن متنش، به مفسرانی نیاز دارد که خدا ایشان را معین کرده است.

هدف از امامت امامان علیهم السلام

خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ. ۱

ما قرآن را بر تو فرود آوردیم تا آنچه را که خدا بر ایشان نازل کرده است، برای مردم بیان و تفسیر کنی.

پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خود، قسمتی از قرآن را برای مردم تفسیر کرد؛ ولی به علت کوتاه بودن عمرش، تفسیر بسیاری از آیات از قرآن باقی ماند.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اوضاع سیاسی و اجتماعی خاصی بر جامعه مسلمانان حاکم بود و افرادی برای گرفتن ریاست جامعه اسلامی زمینه سازی می کردند و کسانی نیز که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان کینه ها و دشمنی های دیرینه ای داشتند، می خواستند ریشه اسلام را خشک کنند. اگر در همان زمان به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده می شد، به هدف بعثت انبیاء علیهم السلام صدمه ای وارد نمی شد؛ اما همین مسأله در آینده برای مسلمانان ابهام آمیز می شد. هیچ ضمانتی وجود نداشت که تفسیرهای قرآن در آینده تحریف نشود. اینجا است که ما به کسانی نیاز داریم تا به تدریج، پایه های فکری و اندیشه اسلامی را در جامعه تقویت کنند و نیازهای جامعه را برای مردم بازگویند.

خداوند بزرگ با احاطه علمی خویش می دانست که در چه وضعی، اصل دین اسلام بیمه می شود و از تحریف شدن مصون می ماند. از آن جا که دین اسلام، واپسین دین آسمانی است، باید مسائل اساسی و بنیادین آن ثابت بماند تا هدف خدا از فرستادن انبیاء علیهم السلام تحقق یابد؛ به همین سبب خداوند، دوازده نفر را در طول دو قرن یا بیش تر برگزید تا پایه های این فکر در جامعه اسلامی نفوذ کند و هیچ کس نتواند درخت اسلام را از ریشه بخشکاند. خداوند در آفرینش ترتیبی داد تا همان گونه که پیامبران را در زمان های گوناگون برانگیخت تا مردم را از وحی الاهی آگاه سازند، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز امامان معصوم علیهم السلام را برگزید تا مبانی فکری - اسلامی را برای مردم کامل کنند تا

ریشه‌های دین اسلام ثابت و استوار باقی بماند. بعضی از طوایف اهل تسنن، امامان دوازده‌گانه را مفسران و کسانی که کلامشان حجت است، می‌شناسند؛ اما طوایف دیگر آن‌ها، این مطلب را نمی‌پذیرند.

تعداد امامان و حکمت آن

در این جا برای ما این پرسش پیش می‌آید که چرا خداوند، پس از هزار و چهار صد سال که پیامبران را در زمان‌های گوناگون برانگیخت، ناگهان تصمیم گرفت دوازده امام معصوم را پیشوای مردم قرار دهد. چرا سیزده یا چهارده امام را برگزید؟! خداوند برای تقویت مبانی فکری در جامعه اسلامی، امامان را فرستاده است و تعداد آن‌ها را خودش تعیین می‌کند. پیامبری که از طرف خدا برانگیخته می‌شود، باید وضعیت روحی، روانی و فیزیولوژیکی خوب، و صفای روحی والایی داشته باشد تا بتواند با فرشته وحی تماس برقرار کند. این کار را هرکسی نمی‌تواند انجام دهد. خداوند بزرگ، دستگاه آفرینش را طوری تنظیم می‌کرد تا فردی که قرار بود به پیامبری برانگیخته شود، در وضع طبیعی یا خاص، توان دریافت وحی را داشته باشد. هیچ آزمایشگاه و برهان عقلی نمی‌تواند جزئیات برانگیخته شدن پیامبران و برگزیدن امامان معصوم علیهم‌السلام را از طرف خدا درک کند. شناخت درست برای زندگی سعادت‌مندان، هیچ‌گاه با عقل تحقق نمی‌یابد؛ پس انسان، به غیر از عقل، به وحی نیز احتیاج دارد.

کسانی می‌گویند: که چرا خداوند توانا در حالی که می‌توانست سیصد امام برگزیند، دوازده امام را انتخاب کرد؟! این یک تفکر گزاف‌گرایانه در کار خدا است؛ یعنی گمان می‌کنند چون خدا قادر است و می‌تواند هر موجودی را که اراده کرد به امامت یا پیامبری برگزیند، آن‌ها نیز می‌توانند به پیامبری یا امامت انتخاب شوند. کار خدا مجرایی دارد که براساس مصالح انسان تنظیم شده است. اصل و هدف آفرینش انسان بر این است که جامعه اسلامی، نظامی عادی داشته باشد تا زمینه‌ای برای انتخاب انسان‌ها پدید آید؛ برای مثال اگر مردم خواستند امامان و پیامبران میان آن‌ها نباشند، آزادند. قدرت اختیار

انسان باید تا حدی باشد که اگر خواست، بتواند در برابر سخن پیامبر خدا هم عصیان کند یا برعکس، به سخنان پیامبران الهی عمل کند. در هر حال، انسان انتخابگر باید بتواند هر دو راه را برگزیند و نباید در انتخاب او محدودیتی وجود داشته باشد؛ پس در زمینه گزینش راه‌های متعدّد، به غیر از عواملی که انسان را به طرف کارهای خیر و سعادت دعوت می‌کند، باید عوامل دیگری نیز وجود داشته باشد تا در جامعه تساوی برقرار شود.

حکمت غیبت امام دوازدهم علیه السلام

امروز پس از هزار و چند صد سال، اگر کسی بخواهد بفهمد، اساس و محور اصلی آن چه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شد چه بوده است می‌تواند برای پرسش‌های خویش، پاسخ درست و قانع‌کننده‌ای بیابد؛ اما هدف دیگری نیز وجود دارد. اگر گروهی از انسان‌ها راه درست را برگزیدند و خواستند راه پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام را ادامه دهند، آن وقت است که امام به غیر از راهنمایی امت خود، وظیفه رهبری را نیز برعهده می‌گیرد. امام تا کنون راه جهنم و بهشت را به امت نشان می‌داد تا مردم راه‌ها را بشناسند و بتوانند برگزینند؛ ولی حالا که راه را انتخاب کرده‌اند و می‌خواهند جامعه اسلامی را تشکیل دهند، امام باید رهبری و امامت جامعه را عهده‌دار شود و مردم را به سوی کمال و سعادت پیش برد و در طول مسیر، مدیریت این جامعه را برعهده بگیرد؛ برای مثال، وقتی مردم کوفه حاضر شدند با امیرمؤمنان علی علیه السلام بیعت کنند، حضرت فرمود:

لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ... لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا^۱.

من تا به حال مهار شتر خلافت را روی دوش شتر انداخته بودم تا هر طرف که می‌خواهد برود؛ اما حالا که با من بیعت کرده و حاضر شده‌اید مرا در امر خلافت یاری کنید، حجت بر من تمام شد. حالا وظیفه من این است که مدیریت جامعه را بپذیرم.

فقط برای دو امام معصوم علیهم السلام زمینه‌های حکومت فراهم آمد که نخستین آن‌ها امیرمؤمنان علیه السلام بود که در چهار سال و نه ماه آخر زندگی‌اش به خلافت رسید، و دیگری،

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، باب ۳، ص ۲۰۲؛ علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۲، باب ۱، ح ۲۳.

امام حسن علیه السلام بود؛ ولی برای امامان دیگر چنین زمینه‌ای پیش نیامد. در زمان امامان دیگر، مردم می‌گفتند: ما آزاد هستیم و شما را نمی‌خواهیم.

در گوشه و کنار، افرادی می‌خواستند اقلیت‌های کوچکی را پدید آورند؛ اما به حدی نبودند که بتوانند جامعه تشکیل دهند. این بود که رهبری در زمان امامان معصوم دیگر به دست ناهلان و ستمگران افتاد و برای راهبرانی که خدا و پیامبر آنان را تعیین کرده بودند، زمینه حکومت فراهم نشد تا بتوانند مدیریت جامعه را به عهده گیرند. زمینه ادای چنین وظیفه‌ای برای آن‌ها پیش نیامد؛ چرا که مردم با آن‌ها همراهی نمی‌کردند. پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام با علم خدایی خود پیش‌بینی کرده بودند که روزی جامعه بشری، آمادگی پذیرش حکومت الهی را خواهد یافت. پیش از این که امیرمؤمنان علیه السلام حکومت را پذیرفت، با مخالفت اصحاب جمل و نهروان و صفین روبه‌رو شد و با آن‌ها قاطعانه جنگید؛ ولی تا جامعه اسلامی تشکیل نشده بود و مردم با رئیس و مدیر جامعه اسلامی بیعت نکرده بودند، حضرت وظیفه‌ای نداشت.

هنگامی که مردم با امام خود بیعت می‌کنند، دیگر نباید بیعت شکنند؛ چرا که جامعه اسلامی تشکیل، و در آن قانون اسلام حاکم شده است. در این جا مردم باید به آن بیعتی که کرده‌اند، پایبند باشند.

روگردانی بشر از همه مکتب‌ها و آمادگی برای پذیرش حکومت حق

آدمی هنگامی به حکومت الهی دل می‌بندد که از همه مکتب‌ها و ایدئولوژی‌ها مایوس شده باشد و بفهمد که هیچ یک از آن‌ها کارایی لازم را ندارند. کسانی می‌گفتند: به سراغ مکتب‌های شرقی می‌رویم و آن را می‌آزماییم؛ ولی از آن مکتب‌ها نیز پاسخی نگرفتند. امروزه نیز لیبرال‌ها ادعا می‌کنند که ما می‌توانیم جامعه را اداره کنیم. ببینید امریکا، آلمان و دیگر کشورهای لیبرال چه وضعیتی دارند و امنیت خانوادگی و امنیت مدارس آن‌ها در چه حدی است. تفکر دموکراسی لیبرال نیز باید آزمایش خود را پس دهد تا بشر بفهمد که این مکتب‌ها سعادت‌آفرین نیستند. تا آن هنگام که انسان برای پذیرش حکومت خدا

آماده شود، ممکن است دهها مکتب دیگر مانند کمونیسم و فاشیست نیز مطرح شوند. همه این مکتبها و حکومتها باید جولان دهند و آزمایش خود را بگذرانند تا بشر، حکومت الاهی را بپذیرد. خداوند متعالی از این مطلب آگاه بود و از باب لطف و رحمت خود، برای آن روز امام دوازدهم را ذخیره کرد. در این جا این پرسش پیش می آید که مگر خدا نمی توانست در دوران گذشته کسانی را بیافریند تا حکومت الاهی را برپا کنند؟! خدا می توانست این کار را انجام دهد؛ ولی سنت الاهی بر این نیست که همیشه مجاری عادی و طبیعی جامعه را بر هم زند و برخلاف جریان عمل کند.

وظیفه شیعیان در دوران غیبت

وظیفه عالمان در عصر امام زمان علیه السلام

۱. پرهیزگاری و پیشوایی پرهیزگاران

نمونه‌ای از ولایت اولیای خدا

۲. جهاد همه‌جانبه فرهنگی

۳. دستگیری از نسل جوان

۴. تجهیز به سلاح علم و حکمت

وظیفه شیعیان در مقابله با دشمنان

۱. دوری از فتنه‌ها و شبهه‌های کفرآمیز

۲. اعلان بیزاری و دشمنی

۳. سازش ناپذیری

۴. ایمان به قدرت و یاری الهی

وظیفه عالمان در عصر امام زمان علیه السلام

۱. پرهیزگاری و پیشوایی پرهیزگاران

بزرگ‌ترین افتخار برای عالمان شیعه این است که عهده‌دار نقش وراثت از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌شوند؛ یعنی ایشان در زمان غیبت، وظیفه‌ای را انجام می‌دهند که اگر مولایشان حضور می‌داشت، آن را انجام می‌داد؛ البته در شعاعی کوتاه و ظرفی محدود. کار، همان کار، یعنی روشنگری و هدایت خلق خدا است.^۱

در دوران غیبت، دو وظیفه و تکلیف برای ما ضرورت دارد: یکی این که خودمان را از آلودگی گناهان و غفلت‌ها پاک کنیم و لحظه به لحظه به خدا نزدیک‌تر سازیم، و دیگر آن که دست دیگران را نیز بگیریم و اطراف خویش را نورافشانی کنیم. در واقع باید نقش امام علیه السلام را در شعاعی کوچک و محدود ایفا کنیم. باری، عالمی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت شده باشد می‌تواند یک مرتبه از ولایت و امامت را چه در عرصه تکوین و چه در جنبه تشریح عهده‌دار شود.

□ نمونه‌ای از ولایت اولیای خدا

درست است که تعداد امامان، به معنای اصطلاحی خودش، دوازده تا بیش‌تر نیست؛ اما پیروان واقعی ایشان فراوانند. یکی از اولیا و دوستان خدا که پس از مرگ نیز کرامت‌های فراوانی از وی ظاهر شده، مرحوم میرزای قمی رحمته الله است. فراوانند کسانی که برای رسیدن

۱. امام هادی علیه السلام درباره جایگاه والای عالمان متعهد در عصر غیبت امام زمان (ارواحنا فداه) می‌فرماید: «اگر نبودند عالمانی که پس از غیبت قائم شما، مردم را به سوی حضرت، دعوت و راهنمایی، و با برهان‌های الهی از دین او دفاع کنند و بندگان ضعیف خدا را از دام ابلیس و سرکشان و نواصب برهانند، هیچ کس باقی نمی‌ماند، مگر آن که از دین خدا خارج می‌شد. ولی این عالمان، همان‌گونه که ناخدای کشتی، سکان کشتی را به دست می‌گیرد، زمام دل‌های شیعیان ضعیف ما را به دست می‌گیرند: **اولئک هم الأفضلون عند الله عز و جل**؛ همانا ایشان برترین افراد نزد خداوند عز و جل هستند». (علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۶، باب ۸، ح ۱۲)

به حاجت خود به مقبرهٔ آن بزرگوار در قبرستان شیخان قم رفته‌اند و پس از خواندن فاتحه و سورهٔ یس به حاجت خود رسیده‌اند. این شخصیت بزرگ، نزد خداوند چنان مقامی یافته که آثار وجودی و کرامت‌هایش فراتر از مواردی است که زمان حیات او رُخ داده و به قدری گسترده و فراوان است که ضبط و جمع‌آوری آن‌ها بسیار دشوار می‌نماید.

حضرت آیت‌الله بهجت، اَدَامَ اللّٰهُ ظَلَّهُ الْعَالِی، دربارهٔ یکی از کرامت‌های مرحوم میرزا در زمان حیات او می‌فرمود: شخصی که مقابل مقبرهٔ مرحوم میرزای قمی اعلی‌الله مقامه دفن شده، از اهالی قفقاز بوده است. وی زمان حیاتش با کاروانی از قفقاز که در آن دوران، در قلمرو ایران بوده است، جهت انجام مراسم حج، عازم مکهٔ معظمه می‌شود. پس از زیارت خانهٔ خدا و انجام مراسم حج، قدری سوغات می‌خرد و در همیانش می‌گذارد و به جدّه می‌رود و بر کشتی سوار می‌شود تا به ایران بازگردد. از بد حادثه، همیان و سوغات و پول‌های داخل آن و سایر وسایلش در دریا می‌افتد و او هرچه می‌کوشد، موفق نمی‌شود آن‌ها را از آب خارج سازد. به شدت ناراحت و افسرده می‌شود و چون دل پاک و باصفایی داشته است، خود را به نجف می‌رساند و به حرم حضرت علی علیه السلام می‌رود و پس از زیارت به حضرت عرض می‌کند: من همیانم را از شما می‌خواهم. شب در حالت خواب، حضرت به او می‌فرماید: «برو همیانت را از میرزای قمی بگیر».

روز بعد دوباره به حرم می‌رود و به حضرت عرض می‌کند: من میرزای قمی را نمی‌شناسم و همیانم را از شما می‌خواهم. شب دوم باز خواب می‌بیند که به او می‌فرماید: «برو همیانت را در قم از میرزای قمی بگیر». سرانجام چاره‌ای جز این نمی‌بیند که روانهٔ قم شود. و برای خرج سفر قدری پول از رفقاییش قرض می‌کند و خود را به قم و خانهٔ میرزا می‌رساند. وقتی در می‌زند، خادم پشت در می‌آید و می‌گوید: چه کار داری؟ می‌گوید: با میرزا کار دارم. خادم می‌گوید: میرزا هر روز در این ساعت از بعد از ظهر استراحت می‌کند برو و یک ساعت دیگر بیا. در این حال، مرحوم میرزا از داخل خانه صدا می‌زند که من بیدارم و خادم را فرا می‌خواند و می‌گوید: این همیان را به آن مرد بده. آن مرد همیانش را می‌گیرد و خداحافظی می‌کند و متوجه نمی‌شود که چه کرامت بزرگی از میرزای قمی رضوان الله تعالی علیه سر زده است.

وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا^۱

ما را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار ده!

تربیت شدگان مکتب آل البيت علیهم السلام فقط به این بسنده نمی‌کنند که فقط گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند؛ بلکه همواره از خداوند می‌خواهند افزون بر این که خود پرهیزگار شوند و به مراتب عالیة تقوا برسند، امام و پیشوای سایر پرهیزگاران نیز بشوند. امام زمان علیه السلام از ما انجام این دو وظیفه (پرهیزگاری و پیشوایی پرهیزگاران) را می‌خواهد. اگر توانستیم این دو نقش را به خوبی ایفا کنیم، آن‌گاه وظیفه شیعه عاشق را در حدّ وسع و توان خودمان درست انجام داده‌ایم؛ وگرنه، ادعای عشق بدون انجام وظیفه از هیچ کس پذیرفته نمی‌شود. کسی که عشق و محبتش راستین است، همواره در پی انجام خواهش محبوبش می‌رود تا جایی که دیگر چیزی برای خود نمی‌خواهد؛ بلکه فقط در فکر این است که محبوبش چه می‌خواهد.

۲. جهاد همه‌جانبه فرهنگی

در این زمان، نه تنها سکوت در برابر شبهه‌آفرینان و غارتگران عقیده و ایمان جایز نیست، بلکه مجاهدت در عرصه علمی و فرهنگی واجب‌ترین وظیفه و تکلیف ما است. بر همه روحانیان، مبلغان، استادان، معلمان و تمام مسؤولان فرهنگی کشور لازم است که در برابر تهاجم بی‌امان فرهنگی به دفاع جانانه از مرزهای عقیدتی و فرهنگی اسلام بشتابند و بدانند جهادی که امروز بر همه ما واجب است، نه جهادی نظامی که جهادی فرهنگی است. سلاح کارآمد امروز نیز نه سلاح نظامی که سلاح فرهنگی است. باید همه باور کنیم که با جنگی به مراتب خطرناک‌تر از جنگ هشت ساله مواجهیم. در آن جنگ، هدف، اشغال چند وجب از خاک ما بود؛ اما در این جنگ، هدف نابودی ایمان ما است. به اندازه اهمیت ایمان در مقایسه با خاک، این جنگ فرهنگی مهم‌تر و خطرتر از آن جنگ نظامی است.

در عرصه کارزار و دفاع نظامی، صدها هزار شهید و فدایی وارسته، از جان خویش گذشتند و خون پاک خویش را تقدیم کردند تا مرزهای جغرافیایی ما محفوظ بماند. آیا در عرصه کارزار و دفاع فرهنگی که بسی سخت تر و خسارت بارتر است، به همان تعداد نیروی آماده و لایق شهادت و فدایی جان برکف نیاز نداریم؟ جبهه حق باید با تمام توان، با سلاح علم و معرفت و منطق درست، به مقابله با حزب شیطان بشتابد. هرگز جای آن نیست که در مبارزه با هجوم بی‌امان امواج گمراهی و فساد، به حرکتهایی آرام و مورچه‌وار یا به فعالیت‌هایی سطحی و مقطعی دل خوش کنیم.

بسیار خسارت‌بار خواهد بود اگر گمان کنیم که در مواجهه با گسیل انبوه شبهه‌ها به ذهن‌های فعال جامعه، فقط با تظاهرات و به کارگیری شیوه‌های نظامی می‌توانیم موفق باشیم و رسالت خویش را به انجام رسانیم. این‌گونه ابزارها وقتی به کار می‌آید که دشمن نیز با این ابزار به میدان آمده باشد. در حال حاضر، دشمن با سلاح فرهنگ به عرصه کارزار آمده است و ما نیز باید با سلاح فرهنگ به مقابله آن برخیزیم. امروز، همه استعدادها و نیروها باید بسیج شوند و به کمک نیروهای رسمی در خط مقدم جهاد فرهنگی بشتابند تا همان‌گونه که در عرصه نبرد نظامی به پیروزی رسیدیم، در عرصه فرهنگی نیز به پیروزی بزرگ‌تری نایل آییم؛ ان شاء الله.

۳. دستگیری از نسل جوان

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به ویژه در این زمان، در جهت هدایت شیعیان و جلوگیری از گمراهی جوانان، از ما بسیار انتظار دارد. چگونه ممکن است امام زمان ارواح العالمین له الفداء شاهد باشد جوانان معصومی که در خاندان شیعه متولد شده‌اند و سقشان را با تربت سیدالشهدا علیه السلام برداشته‌اند، این‌گونه طعمه شیاطین و گرگ صفتان شوند و از ما انتظاری نداشته باشند؟! اگر در برابر هجوم بی‌امان فرهنگی دشمن و خروج فوج جوانان از دین الاهی، فقط ناظر باشیم و چاره‌ای نیندیشیم، چگونه قلب مولایمان از ما راضی خواهد شد؟!

بنده با قاطعیت عرض می‌کنم که بزرگ‌ترین وظیفه روحانیان در این عصر، هدایت جوانان و جلوگیری از کفر و الحاد ایشان است. در هیچ زمانی، چنین وظیفه خطیری متوجه روحانیان نبوده است. حتی پیش از پیروزی انقلاب، در دوران ستمشاهی و تسلط کافران نیز وظیفه روحانیان این‌قدر سنگین نبوده است. این وظیفه خطیر، مقدمات بسیاری را می‌طلبد. کارهایی که بدان عادت کرده‌ایم و درس‌هایی که به طور معمول می‌خوانیم، کافی نیست. باید یاد بگیریم که با جوانان عزیزمان چگونه برخورد کنیم؛ مشکلاتشان را چگونه حل کنیم و به شبهاتشان چگونه پاسخ گوئیم. امروز شبهه‌های جدیدی به میدان آمده است که پاسخ‌های جدیدی را می‌طلبد. باید بیش‌تر بکوشیم تا معارف اسلامی را عمیق‌تر بیاموزیم و راه تعلیمش را به دیگران فرا بگیریم. پاسخ‌دهی به شبهه را تمرین کنیم تا بتوانیم از عهده این مسؤلیت بزرگ برآییم. **وَقَفَّأَ اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

۴. تجهیز به سلاح علم و حکمت

از برخی احادیث معتبر استفاده می‌شود که برای تحقق و گسترش حکومتِ امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در سطح جهان، حتی پس از ظهور حضرت، اخلاص، فداکاری، سختی و خون دل خوردن‌های فراوان لازم است. نکته دیگر آن که برای تحقق حکومت جهانی موعود، افزون بر مهارت‌های جنگی و نظامی، مهارت‌ها و توانایی‌های دیگری نیز مورد نیاز است. افزون بر شجاعت و شهامت سرداران جنگی ورزیده، حکمت و درایت عالمانی فرزانه و وارسته نیز نیاز خواهد بود.

وقتی دریافتیم که مهم‌ترین مشکل امام زمان علیه السلام، جهاد علمی و فرهنگی با شبهه‌افکنانی است که قرائت‌های جدیدی از دین ارائه می‌کنند، روشن می‌شود که افزون بر دلیرمردانی ورزیده در عرصه جهاد نظامی به عالمانی وارسته و توانا نیازمندیم تا امام زمان علیه السلام را در جهاد علمی با این شیاطین انسان‌نما یاری رسانند؛ البته ما چنان باید خود را به اوج آمادگی برسانیم که به محض ظهور حضرتش بتوانیم در رکاب او شمشیر بزنیم و

کنیم و عاقبت به همان جهالت‌ها و گمراهی‌هایی که فرقه‌های گوناگون در گوشه و کنار دنیا به آن دچار شده‌اند، مبتلا می‌شدیم.

الگوی ما در هر عصر و زمان، سیره پیامبران و امامانی است که خداوند بزرگ سیره هدایت‌گزارانه‌شان را اسوه زندگی ما قرار داده است: **أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اِقْتَدِهٖ**؛^۱ ایشان کسانی هستند که خداوند، هدایت‌شان کرده است؛ پس به هدایت ایشان اقتدا کن! اکنون بنگریم که اسوه و الگوی قرآنی ما در مقابله با دشمنان اسلام (کافران و منافقان)، کیست، و در دوران خطیر آخرالزمان، در مواجهه با فتنه‌انگیزی دشمنان و شبهه‌انگیزی منافقان چگونه باید ایستادگی کرد.

وظیفه شیعیان در مقابله با دشمنان

۱. دوری از فتنه‌ها و شبهه‌های کفرآمیز

خداوند می‌فرماید:

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا.^۲

و خداوند [این حکم را] در قرآن بر شما نازل کرده است که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌کنند، با آن‌ها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازد؛ وگرنه شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را یکجا در دوزخ جمع می‌کند.

این آیه می‌فرماید: شما چطور می‌خواهید با دشمنان خدا رابطه برقرار کنید با این که خداوند در قرآن آورده است که اگر دیدید یا شنیدید کسانی به آیات الاهی اهانت می‌کنند و امور مقدس دینی را به مسخره می‌گیرند، تا وقتی که مشغول استهزای معارف دینی

۱. انعام (۶): ۹۰.

۲. نساء (۴): ۱۴۰.

این کفر و نفاق از کجا پدید می‌آید؟ از شنیدن سخنان کفرآمیز و مسخره‌آمیز درباره آیات الاهی: إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا. ^۱ اگر اجازه دهید حرف‌های کفرآمیز به گوشتان وارد شود، کم‌کم اثر می‌کند و به تدریج قبح آن می‌ریزد. هنگامی که زشتی این شبهه‌ها از بین برود، کسانی جرأت خواهند کرد بگویند: دموکراسی باید به جایی برسد که مردم آزاد باشند تا هر وقت اراده کردند بتوانند حکومت خویش را عوض کنند؛ هرچند آن حکومت، اسلامی باشد.

ببینید دست استعمار چه می‌کند؟! کشور نیجریه، بزرگ‌ترین کشور اسلامی در قاره آفریقا است که بیش از صد میلیون جمعیت دارد و با آن که بیش‌تر مردم آن مسلمان هستند، حکومت آن حکومتی مسیحی است. در این کشور نقشه کشیدند که جشنواره دختر برگزیده را برگزار کنند؛ از این رو به همه دنیا اعلام کردند که بنا است چنین جشنواره‌ای در نیجریه برگزار شود و ملکه زیبایی دنیا را برگزینند. برای آن که زمینه فرهنگی و اجتماعی این توطئه نیز فراهم شود، نویسندگانی مسیحی را واداشتند به وجود مقدس پیامبر اسلام ﷺ توهین کند تا ببینند مردم تا چه حد حساسیت دارند. مردم غیرتمند نیجریه در مقابل آن جشنواره و این اهانت شورش کردند و صدها کشته و زخمی دادند که چرا به پیامبر اسلام ﷺ توهین شده است. چرا مسلمانان نیجریه این‌گونه غیرت نشان می‌دهند؟ چون وزارت فرهنگشان، هنوز فرهنگ تساهل و تسامح و بی‌غیرتی را ترویج نکرده است.

۲. اعلان بی‌زاری و دشمنی

سوره ممتحنه این‌گونه آغاز می‌شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ
تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ.

به نام خداوند بخشنده بخشایید. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و

۳. سازش ناپذیری

اهل تساهل و تولرانس می‌گویند: به افکار دیگران و به مقدساتشان احترام بگذارید؛ اما قرآن می‌گوید: با صراحت اعلان کنید که ما از کافران بیزاریم:

كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَأ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ.^۱

ما به شما کافریم و برای همیشه بین ما و شما دشمنی برقرار خواهد بود، مگر این که ایمان بیاورید.

از این که عده شما کم است نترسید. از این که آن‌ها دارای ثروت، علم، فن‌آوری و صنایع پیشرفته هستند نترسید. شما خدا را دارید. اگر اهل استقامت و پایداری باشید، خدا شما را یاری خواهد کرد. همه چیز را از حضرت ابراهیم علیه السلام یاد بگیرید، به غیر از یک چیز: **إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ؛^۲ جز آن سخن ابراهیم که به پدرش = عمویش آزر گفت: برای تو آمرزش می‌طلبم.** ابراهیم علیه السلام پس از گفت‌وگوی بی‌نتیجه‌ای که با آزر داشت، از روی رحمت و لطف و به سبب حقی که آزر به گردنش داشت، گفت: برای تو استغفار خواهم کرد. قرآن به مسلمانان می‌گوید: شما اگر با کافری مواجه شدید، چنان که ابراهیم با آزر مواجه شد، حتی وعده استغفار هم به او ندهید. بگویید دشمنی ما با شما تا ابد ادامه خواهد یافت و هرگز برای شما استغفار نخواهیم کرد. این تعلیم قرآن است. به تعلیم تأسی کنید. حقیقتی را که اسلام از ما می‌خواهد، در این نوع مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز است.

۴. ایمان به قدرت و یاری الهی

باید به پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی کنیم که در برابر احزاب ایستادگی کرد و خم به ابرو نیاورد؛ چنان که مؤمنان به او تأسی کردند: **فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ؛^۳ و از ایشان، بعضی به شهادت رسیدند و بعضی هم در انتظار شهادتند.**

۲. ممتحنه (۶۰)، ۴.

۳. احزاب (۳۳)، ۲۳.

این‌گونه باشید. از این که دشمن ما را احاطه کرده و قوی است و ما ضعیف هستیم نترسید. دشمن قوی تر است یا خدا؟! مگر خدا نبود که شما را یاری کرد: **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ**؛ در ماجرای بدر، شما ذلیل و بیچاره بودید و خدا به شما یاری رساند و پیروزتان کرد. مگر آن خدا، از خدایی‌اش دست برداشته است؟! مگر خدا پیر شده، و قدرتش را از دست داده است؟! خدا همان خدا است؛ اگر شما همان بنده‌ها باشید.

اگر شما همان بسیجی‌هایی باشید که دلاورانه دشمن را از میهن اسلامی راندید و برای جهاد سر از پا نشناختید و عاشقانه در راه خدا جنگیدید، خدا هم همان خدا است. اگر راست می‌گویید که به خدا و قیامت ایمان دارید، چرا می‌ترسید؟! یا پیروزی دنیا از آن شما است یا سعادت آخرت و یا هر دو. تردید به خود راه مدهید! باید تا نفس آخر و قطره آخر خون با دشمن جنگید! فکر تسامح، تساهل، گفتمان، زندگی مسالمت‌آمیز و ترک مخاصمه را به مغزتان راه ندهید! سرانجام واپسین امام ما، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با شمشیر قیام خواهد کرد و به پیروزی نهایی خواهد رسید. حضرت با گفتمان پیروز نخواهد شد. این شعرها را می‌گویند و این لایبی‌ها را می‌خوانند که من و شما را خواب کنند. اگر آن‌ها راست می‌گویند که دنیای امروز جنگ نمی‌پذیرد، پس در فلسطین و عراق و افغانستان چه می‌گذرد؟! آیا ایشان با مردم مظلوم فلسطین و عراق گفتمان می‌کنند؟! آیا حاضرند کوچک‌ترین حق این مردم مظلوم را بدهند؟! پس چرا در این کشورها کودکان و زنان را بمباران می‌کنند؟! چرا بچه‌های شیرخوار را هدف تیر قرار می‌دهند؟! چرا بیمارستان‌ها، مدارس و انبارهای غذا را منفجر می‌کنند؟! چرا محصول زراعت و درخت‌هایشان را می‌سوزانند؟! چرا از هر طرف آنان را محاصره می‌کنند و دائم بر سرشان آتش می‌بارند؟! آیا معنای طرفداری از حقوق بشر این است؟! آیا معنای دموکراسی و آزادی این است؟! تا کی می‌خواهیم از این شیاطین بدتر از ابلیس فریب بخوریم و در برابر آن‌ها دستمان را بلند کنیم و تسلیم شویم. اگر بنا است کشته بشویم، بگذار دست کم در راه خدا و راه دفاع از ایمان و عقیده و دینمان شهید شویم. آن‌ها

به ما وعده می دهند؛ ولی وقتی بر ما مسلط شدند و به آرزوی خودشان رسیدند، دیگر هیچ کس را نمی شناسند. تجربه افغانستان و عراق کافی نیست؟ در آینده، تجربه سوریه و عربستان نیز خواهد بود. خدا نیاورد روزی که نوبت به تجربه بعضی از مسؤولان فریب خورده مملکت ما برسد!

آسیب‌شناسی اهداف امام زمان علیه السلام

بزرگ‌ترین موانع در برابر اهداف امام زمان علیه السلام

۱. روح خودسری و هواپرستی مردم
۲. به خطر افتادن مقام قدرتمندان و ثروتمندان
۳. ظهور گرایش‌های مادی در پیروان
۴. دین‌فروشی دانشمندان

شیوه‌های نو مبارزه با اهداف امام زمان علیه السلام

۱. روحانی‌ستیزی
۲. قرائت‌های گوناگون از دین

بزرگ‌ترین موانع در برابر اهداف امام زمان علیه السلام

۱. روح خودسری و هواپرستی مردمان

در همهٔ زمان‌ها، در برابر شریعت‌های الهی و واکنش‌های نامساعدی از طرف گروه‌های گوناگون اظهار شده است. محدودیت در زندگی، با طبع اولیة بشر سازگار نیست. آدمی می‌خواهد هیچ قید و بندی نداشته باشد تا هر کاری که دلش می‌خواهد، انجام دهد. از نظر اجتماعی می‌خواهد آزاد باشد. آدمی نه تنها مایل است در محیط خانواده و اجتماع آزاد باشد، بلکه دلش می‌خواهد در تمام کارهایی که بر می‌گزیند، آزاد باشد. وقتی انسان را محدود کنند و به او بگویند فلان کار را نکن، ابتدا در مقابل آن واکنش نشان می‌دهد و دلش نمی‌خواهد آن را بپذیرد. اگر به کودک نیز بگویند: فلان کار را نکن، عکس‌العمل نشان می‌دهد و می‌گوید می‌خواهم بکنم و اگر شدت به خرج دهند، لجباز می‌شود.

این مطلب از این واقعیت حاکی است که فطرت انسان، بنا بر طبع اولیه‌اش، در برابر محدودیت‌ها و امر و نهی‌ها واکنش نشان می‌دهد؛ چرا که *الإنسان حریصٌ إلى ما مُنع؛* آدمی به آنچه از آن منع می‌شود، حرص می‌ورزد؛ بنابراین یکی از عواملی که سبب می‌شود تودهٔ مردم در برابر انبیا و واکنش مخالف نشان دهند، همان روح خودسری و بی‌بندوباری است که در انسان وجود دارد: *بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ؛*^۱ آدمی می‌خواهد جلوش باز باشد و هیچ قید و بندی نداشته باشد. به عبارت دیگر، انسان می‌خواهد بی‌بندوبار باشد. وقتی انبیا می‌آمدند و می‌خواستند قید و بندهایی به پای بشر بگذارند، هر چند دستورهای ایشان در واقع آزاد کردن بشر از قید و بند هواهای نفسانی و غرایز حیوانی بود، مردم نادان این دستورهای الهی را برای خود قید و بند تلقی می‌کردند و نمی‌خواستند زیر بار آن بروند. این عاملی است که در همهٔ جوامع وجود دارد و تا روح انسان تربیت الهی نپذیرد، خواه ناخواه در برابر میل به آزادی و بی‌بندوباری تسلیم خواهد بود.

چه طور می شود که مؤمن به طرف کفر کشیده می شود؟! تحلیل روان شناختی آن این است که وقتی اجرای برخی از دستورهای دین با هوای نفس آدمی و راحت طلبی و خودسری او سازگار نباشد، انسان ضعیف الایمان در صدد برمی آید در فتوای مجتهد تشکیک کند. وقتی می گویند: این کار را انجام نده، حرام است. می گوید: به چه دلیل؟ می گوید: مراجع تقلید در رساله های عملی نوشته اند. می گوید: از کجا معلوم که این ها درست می گویند. تشکیک ابتدا از این جا آغاز می شود که شاید مرجع تقلید اشتباه کرده است. برای خودشان تأیید می آورند که خود مراجع تقلید نیز با هم اختلاف دارند و این دلیلی است بر این که به فتاوی ایشان اعتمادی نیست. اگر کسی دنبال کرد و گفت: این مجتهد از خودش نمی گوید؛ بلکه همه مجتهدان گفته اند؛ مستندشان هم کلمات امامان معصوم علیهم السلام است؛ ایشان از طرف خودشان نمی آیند این حرف ها را بزنند و حتی اگر حدیث آن را هم ارائه دهد که این حکم در کلام امام صادق علیه السلام به صراحت بیان شده است، می گوید: خوب از کجا معلوم که امام این حدیث را فرموده باشد. روایات ضعیف هم فراوان داریم. شاید این حدیث ضعیف باشد. اگر کسی پیگیری کرد و گفت: این روایت، نه تنها ضعیف نیست، بلکه صحیح، معتبر و متواتر است؛ به گونه ای که هرگز قابل تشکیک نیست. وقتی در این جا نیز سرش به سنگ می خورد، می گوید: اگر بپذیریم که امام معصوم هم گفته است، از کجا معلوم که درست گفته باشد؟! سخن امامان را ما شیعیان قبول داریم. این همه فرقه های اهل تسنن هستند که حرف های امامان ما را قبول ندارند. شاید حق با آن ها باشد. اگر کسی پیگیری و اثبات کرد که در این حکم خاص، آیه قرآن هم داریم. ما تنها به کلام امام استناد نمی کنیم؛ بلکه قرآن هم همین را فرموده است. می گوید: شاید معنای قرآن این نباشد. قرائت ها گوناگون است. این فهم شما است. قرائت دیگری هم وجود دارد. کسان دیگری ممکن است معنای دیگری از این آیه بفهمند. شاید این طوری که عالمان فهمیده اند، درست نباشد. وقتی ثابت شد که این آیه، هیچ معنای دیگری نمی تواند داشته باشد و هرکسی زبان شناس و اهل زبان عربی باشد، فقط این معنای خاص را از آیه می فهمد، خواهند گفت: از کجا معلوم که آیات قرآن، کلام خدا باشد؟! /

امروز شبهه‌هایی مطرح می‌شود مبنی بر این که قرآن، کلام خدا نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله صرفاً حالت خویش را هنگام دریافت وحی گزارش کرده است. وحی، حالت بی‌زبانی است؛ حالت روحی - روانی خاص است که هر آدمی می‌تواند بیابد. در وحی، هیچ مفهوم و لفظی دخیل نیست و فقط پیامبر طبق سابقه‌های ذهنی خویش، حالتی را که برایش در حالت وحی پیدا می‌شود، به این صورت بیان می‌کند؛ پس، این کلام خدا نیست و کلام پیامبر است و چون کلام پیامبر است، در آن خطا راه دارد. به فرض که ثابت بشود آیات قرآن، کلام خدا است، باز هم آن‌ها راه دیگری دارند. استاد دانشگاهی در دانشکده‌ی الاهیات گفته است: از کجا معلوم که خدا راست می‌گوید؟! شاید خدا دروغ گفته است! خوب و بد و راستی و ناراستی اعتباری است. مگر شما نمی‌گویید دروغ مصلحت‌آمیز خوب است؟ خوب شاید مصلحتی در کار بوده است تا خدا نیز دروغ بگوید!

سیر تسویلات و شبهه‌آفرینی‌های شیطانی، ابتدا از تشکیک در فتوای مجتهد و شبهه در صحت تقلید آغاز می‌شود و به شبهه‌انگیزی در راستگویی خداوند پایان می‌پذیرد. در هر مرحله‌ای که شکست بخورند، یک مرحله عقب‌نشینی می‌کنند. این کاری است که شیطان پیش پای اولیای خودش گذاشته است. کسی که ولایت شیطان را بپذیرد، مهارش را به شیطان می‌سپارد تا هر جا که می‌خواهد، او را بکشد. عاقبت او نیز کفر و اسفل السافلین درکات جهنم است:

إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا^۱ خداوند تمام کافران و

منافقان را در جهنم جای می‌دهد.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ^۲ منافقان در پایین‌ترین و پست‌ترین

درجات آتشند.

گویا امروز طرحی در کار است که دین مردم را بگیرند و هیچ شکی نداریم که استاد همه آن‌ها یکی، و آن ابلیس است که کارگزاران متعددی را برای کار خویش استخدام

۱. نساء (۴)، ۱۴۰.

۲. نساء (۴)، ۱۴۵.

کرده و هرکدام را در یک بخش ویژه به کار گمارده است. نتیجه کارکرد هماهنگ این دستگاه، همان اغوا و ضلالتی است که شیطان می‌خواهد: **فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**^۱؛ به عزت تو سوگند که تمام آدمیان را می‌فریبیم.

به هر حال، مدت‌ها است که حرکتی بسیار مرموز و شیطانی در جهت دین‌زدایی شکل گرفته است؛ البته این استنباط ما نیست. بیش از ده سال است که مقام معظم رهبری دام ظلّه العالی به صورت‌های گوناگون در باره این مسأله هشدار داده‌اند. متأسفانه آن وقت‌ها خطر را به روشنی درک و باور نکردیم. اکنون نمونه‌های عملی‌اش را می‌بینیم. کار به جایی رسیده است که امور مقدّس دینی با صراحت تمسخر و استهزا، و احکام و ضروریات دین انکار می‌شود و این حالی است که بر اثر حاکم شدن روح «تساهل و تسامح» و «تولرانس» ما را به این سخنان کفرآمیز عادت داده‌اند. یک روز وقتی کسی می‌گفت: حضرت زهرا نمی‌تواند الگوی ما باشد؛ بلکه اوشین الگوی ما است، امام به شدت اعتراض می‌کرد و می‌فرمود: این فرد اگر بفهمد چه گفته، خورش هدر است^۲ و با این هشدار، برای مدتی جامعه را بیمه می‌کرد؛ ولی امروز، از بس حرف‌های کفرآمیز تکرار شده است، ما نیز حساسیت چندانی در مقابل آن پیدا نمی‌کنیم.

۲. به خطر افتادن مقام قدرتمندان و ثروتمندان

عوامل دیگری نیز سبب می‌شود تا در اجتماع با انبیا و اولیای الهی مخالفت شود. شاید نخستین دسته‌ای که در برابر انبیا قد علم می‌کردند، قدرتمندان بودند. کسانی که به ناحق، قدرت‌هایی به دست آورده و برگزیده مردم سوار شده بودند، با آمدن انبیا و متوجه کردن بشر به سوی اهداف الهی و برنامه‌های آسمانی، قدرت خویش را در خطر می‌دیدند. می‌دیدند که مقام، شهوت، موقعیت، منصب و ریاستشان با گرایش مردم به شخص فقیر و

۱. ص (۳۸)، ۸۲.

۲. پیام امام خطاب به دست‌اندرکاران رادیو جمهوری اسلامی ایران، تاریخ ۶۷/۱۱/۹: «... در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است، بلاشک فرد توهین‌کننده، محکوم به اعدام است». (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۷۶)

ساده‌ای چون موسی علیه السلام یا عیسی علیه السلام در معرض خطر جدی قرار گرفته است. ثروتمندان و قدرتمندانی که تمام توجهشان به عالم ماده و لذت‌های مادی است، وقتی می‌بینند که دستوره‌های انبیا، برای آن‌ها قید و بندهایی ایجاد می‌کند، بیش از گروه‌های دیگر عکس‌العمل نشان می‌دهند؛ چرا که امکانات ایشان برای شهوترانی و بی‌بندوباری، از دیگران بیش‌تر است و به‌طور طبیعی، محدودیت‌هایی که از ناحیه دین متوجهشان می‌شود، آن‌ها را بیش‌تر رنج می‌دهد. سرانجام تمام کسانی که با قیام انبیا، منافعشان به نحوی به خطر می‌افتد، قد علم می‌کنند؛ خواه منافعشان در ارضای شهوات باشد، خواه در اشغال منصب‌هایی که به دروغ و ناحق آن‌ها را اشغال کرده‌اند؛ خواه منصب‌های سیاسی، خواه منصب‌هایی به اسم دین و خواه هر چیز دیگر. همه این‌ها به دنیاپرستی و بینش محصور در چارچوب طبیعت برمی‌گردد. اگر انسان، افقی را گسترده‌تر از ماده و مادیات یافت و جهانی را وسیع‌تر از جهان زودگذر دنیا شناخت و به آن معتقد شد، حاضر می‌شود از لذایذ مادی و محدود بگذرد تا به لذایذ ابدی برسد؛ ولی اگر به آخرت و زندگی ابدی ایمان نداشته باشد، در هر گروهی، به شکل خاصی در برابر انبیا واکنش نشان می‌دهد.

۳. ظهور گرایش‌های مادی در پیروان

به هر حال، در برابر انبیا، گروه‌های گوناگونی قد علم می‌کردند تا نگذارند دعوت انبیا گسترش یابد و مردم دعوتشان را اجابت کنند و پیرو و مریدشان شوند. علت این دشمنی‌ها از روح هواپرستی و علاقه به لذایذ دنیا در شکل‌ها و قالب‌های مختلفش، چه علاقه به قدرت‌های اجتماعی و منافع اقتصادی و چه دلبستگی به شهوات و هواهای نفسانی ناشی می‌شد. چنین عواملی سبب می‌شد تا نگذارند دعوت انبیا پیشرفت کند. از سوی دیگر، این گرایش‌های مادی در آن‌هایی هم که به انبیا گرایش می‌یافتند، کم و بیش وجود داشت.

در حالی که همه ما مسلمانیم و بیش از هزار و چهار صد سال از تاریخ ظهور دینمان می‌گذرد، هرکدام از ما تربیت‌های خاصی را از دین پذیرفته‌ایم. گاهی می‌شود با این که

سال‌ها عمرمان را در فهم کتاب و سنت و شناخت معارف دینی گذرانده‌ایم، در بزنگاه‌های خاصی، هوای نفسانی ما ظهور می‌کند و کنترل نفس از دستمان خارج می‌شود. در کسانی هم که به انبیا گرایش می‌یافتند، این روحیه‌ها کم و بیش وجود داشت؛ چرا که به طور کامل مهذب نشده بودند و ساختمان روحی آن‌ها هنوز تغییر ماهیت نداده بود. این بود که میان پیروان انبیا نیز گاهی گرایش‌های مادی به صورت‌های گوناگون ظهور می‌کرد؛ برای مثال، وقتی مردم می‌دیدند عمل کردن به یک حکم برایشان سخت است، به گونه‌های مختلف می‌کوشیدند تا آن حکم را تغییر دهند؛ به ویژه اگر حکمی در وضع خاص اجتماعی یا طبیعی صادر می‌شد؛ مثل اصحاب سبت که کنار دریا زندگی می‌کردند و موظف شده بودند روز شنبه ماهی نگیرند؛ اما چون ماهی‌ها فقط در روز شنبه به کنار دریا می‌آمدند، خودداری از صید ماهی در روز شنبه برای آن‌ها مشکل بود.

۴. دین‌فروشی دانشمندان

در وضعی که رعایت اوامر و نواهی الهی برای مردم مشکل می‌شد، دست به دامن راهبان و عالمان دین می‌شدند و از ایشان می‌خواستند تا کاری کنند که حکم الهی تغییر یابد؛ یعنی می‌خواستند تا عالمان، حرام خدا را حلال کنند یا راه چاره‌ای بیندیشند و برای فرار از حکم خدا کلاه شرعی درست کنند. بین عالمان ایشان هم کسانی بودند که به علل گوناگون به خواست مردم اهمیت می‌دادند یا بدان جهت که منافع مادی آن‌ها باید از راه مردم تأمین می‌شد یا از آن جهت که مردم باید آن‌ها را داری منصب‌های دینی و اجتماعی می‌شناختند و اگر به تمایلات مردم پاسخ منفی می‌دادند، دیگر دورشان جمع نمی‌شدند و آن‌ها را مرجع دینی خودشان نمی‌شناختند. در حقیقت، همان روح دنیاپرستی که به شکل دیگری میان دانشمندانشان وجود داشت، باعث می‌شد تا با روح دنیاپرستی مردم که در قالبی دیگر وجود داشت، توافق کنند. نتیجه این بود که بعضی از احکام الهی به بهانه‌های گوناگون عملی نمی‌شد یا بعضی از حرام‌های الهی انجام می‌گرفت. در چنین مواقعی است که قرآن شریف می‌فرماید:

اتَّخَذُوا أٰخْبَارَهُمْ وَرٰهْبَانَهُمْ اٰزْيَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ ۱

دانشمندان و راهبان خویش را معبودهای در برابر خدا قرار دادند.

این‌ها چه کاره‌اند که برای شما حکم جعل کنند؟! مگر این‌ها ربّ شما هستند؟! شما حق ندارید غیر از خدا را ربّ بگیرید. صاحب اختیار شما فقط خدا است. در مواقعی دیگر، صاحبان قدرت بر عالمان دین فشار می‌آوردند که شما باید چهرهٔ دین را دگرگون کنید و احکام را به صورت دیگری در بیاورید تا موافق میل ما باشد. این نیز شکل دیگری از دنیاپرستی بود که به مراجع روحانی فشار وارد می‌آورد در فتواهایشان تجدید نظر کنند. همهٔ این عوامل باعث می‌شد که روح خداپرستی و تسلیم در مقابل انبیا و اولیای الهی در مردم تضعیف شود و دینی که اساس آن اسلام و تسلیم در مقابل خدا است، به صورت دیگری در آید. هدف اصلی از آفرینش انسان و تشریح قوانین الهی، این بوده است که مردم خداپرستی کنند نه خودپرستی، شکم‌پرستی، بت‌پرستی، اجتماع‌پرستی و ... پیامبران آمده بودند که بشر را خداپرست، یعنی تسلیم محض در برابر اوامر و نواهی خداوند کنند. اطاعت محض در برابر خدا انسان را به خدا نزدیک می‌کند؛ جوهر انسانیت را ترقی می‌دهد و به یک پدیدهٔ زودگذر و بی‌ارزش، ارزش بی‌نهایت می‌بخشد. انبیا آمده بودند که چنین رابطهای را بین انسان‌ها و پروردگارشان برقرار سازند و انسان را از یک موجود مادی فانی بی‌ارزش، به موجودی تبدیل کنند که بتواند عمری بی‌نهایت در کمال لذت و سعادت داشته باشد. انبیا می‌خواستند انسان را به گونه‌ای غرق توجّه خدا سازند که ارزش را به بندگی و قرب خدا منحصر کنند. کسانی که احکام، معارف و آیات الهی را تحریف می‌کردند، مسیر را اشتباه به مردم نشان می‌دادند و می‌گفتند: خلق را به جای خدا بگذارید. چنین دین‌فروشان، بزرگ‌ترین خیانت را به انسانیت مرتکب می‌شدند؛ به همین سبب انبیا آمده بودند تا بشر را متوجّه خدا کنند و به سوی بی‌نهایت سوق دهند و از پرستش همهٔ بت‌ها وارهانند و انسان را فقط بنده و مطیع خدا سازند. عواملی همچون هواپرستی، دنیاپرستی و دین‌فروشی باعث می‌شد که دست تحریف به سوی معارف و

احکام الاهی دراز شود. از آن جا که وضعیت اجتماعی همیشه در حال تغییر است، قالب‌های بت نیز در هر دوره‌ای تغییر شکل می‌دهد. بت‌هایی که بشر برای خود می‌سازد، همیشه سنگ و چوب و ماه و خورشید نیست. گاهی بت‌ها عوض می‌شوند و معبودها تغییر شکل می‌یابند. بنی‌اسرائیل برای تغییر احکام الاهی، احبار و رهبانان دین‌فروش را همچون رب و معبود خویش اطاعت می‌کردند.

شیوه‌های نو مبارزه با اهداف امام زمان علیه السلام

۱. روحانی‌ستیزی

اگر عالمان جامعه بر سر عهد و پیمان خود با خدا ثابت قدم بمانند، در هیچ وضعیتی تسلیم خواست ضداسلامی توده مردم و دولت‌ها نخواهند شد. هرچه صاحب منصبان به آن‌ها فشار آورند که فلان قانون ضداسلامی را امضا کنید، در پاسخ می‌گویند: جان می‌دهیم؛ ولی امضا نمی‌کنیم. حتی اگر صد هزار نفر از مردم برای این قانون اسلامی کشته شوند، جا دارد؛ چون حکم خدا باید محفوظ بماند.

اگر اوضاع جامعه به گونه‌ای باشد که قدرتمندان نتوانند با فشار سیاسی از عالمان فتوایی بر خلاف حکم خدا بگیرند و توده مردم نیز با فشارهای روانی و اعتقادی نتوانند ایشان را به زانو در آورند، چه باید کرد؟! از چه راه جدیدی باید برای دین‌گریزی استفاده کرد؟! باید از این‌گونه عالمان صرف‌نظر کرد؛ چرا که دیگر به درد هواپرستان نمی‌خورند. دین‌گریزان هواپرست از عالمان متعهدی که نه از تهدید سیاسی می‌ترسند و نه از مخالفت مردم، روی می‌گردانند و به مجتهد دیگری روی می‌آورند تا شاید او حکم خدا را تغییر دهد. مجتهدان دیگر هم ممکن است در یک، دو و یا ده فرض با یک‌دیگر اختلاف داشته باشند؛ ولی در مسائل ضروری که از مسلمات و یقینیات اسلام است، هیچ اختلافی با هم ندارند. دیگر به چنین عالمانی نه قدرتمندان می‌توانند چشم طمع داشته باشند و نه توده دنیاپرست؛ پس چه باید کرد تا بتوان تغییرهایی را در دین ایجاد کرد تا با گرایش‌های مادی و نفسانی مردم سازگار باشد؟ باید تر اسلام منهای روحانیت را پیشنهاد کرد یا روحانیان را از صحنه اجتماع کنار زد. اصلاً اسلام به روحانی نیازی ندارد.

مردم همه باید خودشان بروند احکام دین و قرآن را یاد بگیرند. این‌ها سه ضلع مثلث زر و زور و تزویر یا سه ضلع مثلث تیغ و طلا و تسبیح هستند. اینان همکاران استعمارگرانند که باید هرچه زودتر کنار گذاشته شوند؛ چرا که طبق میل ما فتوا نمی‌دهند. قدرتمندان هم مانند توده مردم وقتی ببینند روحانیان زیر بار نمی‌روند، به فکر می‌افتند که روحانیانی دولتی درست کنند. استعمارگران نیز وقتی می‌بینند که روحانیان شیعه این قدر سرسخت و انعطاف‌ناپذیرند، اعتراف می‌کنند که بزرگ‌ترین دشمن استعمار آمریکا در خاور میانه ایشانند؛ پس می‌بینید که تمام عوامل در این جهان دست به دست هم می‌دهند تا روحانیان شیعه را بکوبند. شما در دنیا نمی‌توانید یک عامل اجتماعی را پیدا کنید که با وجود روحانیان مستقل شیعه موافق باشد؛ نه استعمار شرق، نه استعمار غرب، نه ثروت‌جویان و قدرت‌طلبان داخلی، و نه روشنفکران. می‌بینید در آن جا که پای کوبیدن روحانیان متعهد در میان است، همه با هم همکاری می‌کنند. همه این عوامل دست به دست هم داده‌اند تا اسلام و قرآن و روحانیان را از بین ببرند. برای این که آن‌ها تشخیص داده‌اند تا روحانیان شیعه وجود دارند، نمی‌توانند به مقاصد شومشان برسند. فقط نیروی قدرتمند و قاهر الهی است که مردان خدا را در برابر این امواج سهمگین نگه می‌دارد و حفظشان می‌کند؛ وگرنه، نیروی انسانی در مقابل این همه عوامل اجتماعی تاب مقاومت ندارد. مگر می‌شود گروه اندکی، هم در مقابل توطئه‌های استعمارگران مقاومت، و هم تهمت‌های جاه‌طلبان داخلی را تحمل کنند. هم فحش و ناسزای روشنفکران را به جان بخرند و هم در مقابل نارضایتی دنیاپرستان استقامت ورزند و هم دین خود را نگه دارند و با خدا باشند. مگر غیر از نیروی الهی، نیروهای عادی بشر در مقابل این همه مخالفت، کفایت می‌کند. اگر می‌بینید کسانی در گوشه و کنار، انعطاف‌ها و انحراف‌هایی پیدا می‌کنند، تعجب ندارد. اگر کسی میان امواج حوادث و فتنه‌های آخرالزمان نجات یافت، جای تعجب دارد. اگر خس و خاشاک‌ها را سیل می‌برد، تعجبی ندارد. اگر درختی در وسط رودخانه مقاومت کند، تعجب دارد. پس تنها چیزی که نمی‌گذارد مردان الهی از مسیر و هدف اصلی خود منحرف شوند، لطف خدا است.

اگر کسانی احکام الاهی و معارف دینی را بیوشانند و به هر عذر و بهانه‌ای، حقایق را برای مردم روشن نکنند، این‌جا است که عالم دینی باید حقایق دین را بیان کند. برای دین، خطری بزرگ‌تر از این نیست که آیات الاهی تأویل، و احکام و معارف اسلامی واژگون و مسخ شده معرفی شود. اگر احکام الاهی و قوانین اسلامی مسخ و تحریف، و اعتقاد مردم از دین و مذهب سلب شود، راه برای هرگونه فساد و افسادی باز خواهد شد. وقتی بپذیریم که از این پس، عقل جای وحی را می‌گیرد؛ وقتی بپذیریم که احکام خدا قابل تغییر، و آیات کتاب او قابل تأویل است، آن وقت چه نیرویی در مردم باقی می‌ماند که در برابر تغییر قانون‌های خدا مقاومت کنند؟! وقتی مردم باور کنند که قانون دین، قابل تغییر است، در مقابل تغییر و تحریف احکام دین هیچ مقاومتی نمی‌کنند و واکنشی نشان نخواهند داد. در چنین فرضی، چه مقاومتی را در مقابل استعمارگران داخلی یا خارجی می‌توان انتظار داشت؟! تا زمانی که مردم دنبال روحانیان متعهد هستند و قوانین اسلام را غیرقابل تغییر می‌دانند، دفاع و مقاومت غیورانه از مرزهای دین نیز وجود خواهد داشت؛ اما وقتی فکرها تغییر کرد، قانون اسلام نیز تغییر می‌کند. به سبب جایگاه ویژه روحانیان در حفظ دین است که می‌بینیم برای کوبیدن ایشان، دشمنان خارجی و منافقان داخلی با هم متحد می‌شوند؛ چرا که اینان هدفی مشترک دارند و آن هم برانداختن اسلام است و و راه و کلید آن جدا کردن مردم از روحانیان و دین است. اگر چنین شد، راه برای هر توطئه‌ای باز خواهد شد.

۲. قرائت‌های گوناگون از دین

«قرائت‌های گوناگون از دین»، خطرناک‌ترین حربه‌ای است که با آن به جنگ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌روند. وقتی امام زمان علیه السلام تشریف می‌آورد، با مردمی مواجه خواهد شد که قرآن را تأویل می‌کنند و از قرآن و دین، قرائت جدیدی ارائه می‌دهند و از این طریق، با امام زمان ارواحنا فداء به مجادله برمی‌خیزند.

فضیل بن یسار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنَ جَهْلَةِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ. قُلْتُ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى النَّاسَ وَهُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْخُشْبَ الْمُنْحُوَّةَ وَإِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَكُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَيَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ؛ ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَدْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يُدْخَلُ الْحَرُّ وَالْقُرُءُ.

هنگامی که قائم ما قیام می‌کند، آزاری که از نادانی مردم می‌بیند، از آزار و اذیتی که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جاهلان دوره جاهلیت دید، بیش‌تر و شدیدتر است. عرض کردم: چگونه؟ فرمود: همانا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر مردمی برانگیخته شد که سنگ، تخته سنگ‌های بزرگ، چوب و مجسمه‌های چوبی را می‌پرستیدند؛ اما هنگامی که قائم ما قیام می‌کند، همه مردم کتاب خدا [قرآن] را [از پیش خود] تاویل می‌کنند و با استناد به تاویل خود، با حضرت به بحث و جدال می‌پردازند؛ ولی عاقبت، حضرت، عدل خود را بر آنها و در خانه‌های آنها وارد خواهد کرد؛ همان‌گونه که گرما و سرما داخل می‌شود.

بر اساس این حدیث شریف و معجزه‌آمیز، اذیتی که وجود مقدس امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء پس از ظهور خویش می‌بیند، از آزاری که ۱۲۴ هزار پیامبر در راه خدا متحمل شده‌اند، افزون‌تر و طاقت‌فرساتر است؛ زیرا می‌دانیم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از قوم خود آن قدر رنج و آزار دید که فرمود:

مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَ.

از میان ۱۲۴ هزار رسول الهی هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد؛ اما امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: آزار و اذیتی که از جانب مردم، پس از ظهور امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام، متوجه حضرت می‌شود، از آزار و رنج دیدگی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز افزون‌تر است. راوی حدیث، فضیل بن یسار رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، با شگفتی از امام می‌پرسد: سر این مطلب چیست که امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام رنج و اذیتی بی‌نظیر می‌بیند؟! امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: سرش این است که پیامبر با مردمی جاهل

مواجه بود که سنگ، صخره و چوب‌های تراشیده را می‌پرستیدند. اثبات نادرستی عقیده و عمل چنین مردمی کار چندان مشکلی نیست؛ البتّه پیامبر از جهالت و تعصب‌های کورکورانه بت‌پرستان زمان خویش خیلی رنج می‌کشید؛ ولی در مقام بحث و استدلال مشکلی نداشت. هنگامی که امام زمان علیه السلام تشریف می‌آورد، نه با بت‌پرستان جاهل که با عالم نمایانی روبه‌رو می‌شود که قرآن را تأویل می‌کنند. این، همان حرب‌های است که با آن به جنگ امام زمان علیه السلام می‌روند. وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف می‌آورند، با مردمی مواجه می‌شوند که همگی آن‌ها قرآن را تأویل می‌کنند. تعبیری بس عجیب است: **كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ؛** تمام ایشان، کتاب خدا را تأویل می‌برند و با تأویل خویش بر حضرت احتجاج می‌کنند. تفسیر هر مونوتیک متون دینی و قرائت‌های گوناگون از دین، آن چنان رواج می‌یابد که همه مردم می‌پذیرند و قرائت جدیدی از قرآن و دین ارائه می‌کنند. ایشان با امام زمان علیه السلام به مجادله برمی‌خیزند و می‌گویند: تو قرآن را درست نمی‌فهمی. ما درست می‌فهمیم. آن معنایی که تو می‌گویی، قرائت قدیم است و با قرائت ما فرق دارد. آن چه تو از قرآن عرضه می‌کنی، قرائت قدیم است که به درد هزار و چهار صد سال پیش می‌خورده است. امروز باید قرائت جدیدی از دین عرضه کرد تا خوشایند مردم دنیا واقع شود. هرچه امام زمان علیه السلام بفرماید مگر قرآن نفرموده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛** و مگر نه آن است که به فرموده پیامبر خاتم صلوات الله علیه، **من ولي امر شمايم و اطاعتكم بر شما واجب است،** می‌گویند: این برداشت شما از آیه است. برداشت ما از این آیه، چیز دیگری است. هرچه حضرت بفرماید که من امام ناطقم؛ من مفسر قرآنم و آن چه من می‌گویم، حقیقت قرآن است، در مقابل می‌گویند: این قرائت، از آن تو است و قرائت ما چیز دیگری است. از کجا معلوم که قرائت قدیم تو درست، و قرائت جدید ما نادرست باشد؟! دیگر این‌گونه قرائت‌ها کهنه شده است و مورد پسند واقع نمی‌شود. ما از قرآن، قرائت‌ها و برداشت‌های نوی داریم که بیش‌تر مردم جهان آن را می‌پسندند.

نمی‌گویند ما خدا را قبول نداریم تا امام زمان علیه السلام برایشان دلیل بیاورد و خدا را اثبات کند. نمی‌گویند ما پیامبر را قبول نداریم تا دلیل بیاورد که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیامبر بر حقی بود که از طرف خداوند بر انگیخته شده بود. نمی‌گویند قرآن، کلام خدا نیست تا دلیل بیاورد قرآن از طرف خدا است؛ بلکه می‌گویند: قرآن کلام خدا است؛ اما ما فقط تأویل و قرائت خویش را قبول می‌کنیم و بس. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با این مسلمان‌نمایان چگونه برخورد کند؟! اگر هزار دلیل بیاورد که دست دزد را باید برید: وَ السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا؛^۱ دست مرد و زن سارق را قطع کنید، می‌گویند منظور آیه این است که اگر هیچ راهی برای جلوگیری از دزدی وجود نداشت، آن‌گاه دست دزد را باید برید این آیه در مقام بیان ابراز است و اگر با ابراز بهتری چون زندانی کردن بتوان جلو دزدی را گرفت، نباید به خشونت و قطع دست متوسل شد.

اگر بگوید: قرآن درباره مرد و زن زناکار می‌فرماید: الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ.^۲ زن و مرد زناکار را پیش چشم مردم صد تازیانه بزنید! مبدا تحت تأثیر عواطف، از اجرای احکام دین خدا خودداری کنید! مبدا بگوید بیچاره‌ها جوانند و آبرویشان می‌ریزد! آبروی دو جوان ریخته شود بهتر است یا آن که تمام شهر به لجن کشانده شود؟! روشنفکران دینی در مقابل خواهند گفت: این قرائت شما است. این قرائت، بوی خشونت می‌دهد و ویژه خشونت‌طلبان است. اسلام، دین رأفت و مهربانی است و هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد آبروی دو جوان به سبب یک اشتباه ریخته شود. اگر پرسیده شود که به جای اجرای این احکام اسلامی چه باید کرد؟ می‌گویند: نباید چیزی را بر مردم تحمیل کرد. باید به پسند و خواست مردم گردن نهیم! اگر گفته شود: پیام قرآن، خدا محوری است، نه مردم محوری، می‌گویند: این فهم و قرائت شما است؛ ما به گونه دیگری می‌فهمیم.

با وجود اینان، امام زمان علیه السلام چقدر باید خون دل بخورد؟! اگر بخواهد شمشیر بکشد،

۱. مائده (۵): ۳۸.

۲. نور (۲۴): ۲.

بی درنگ خواهند گفت: خشونت از هر کسی که باشد محکوم است. تعصب را کنار بگذارید و به بحث و گفت‌وگوی منطقی روی بیاورید! امام زمان علیه السلام با چنین مردمی با چه زبانی بحث کند تا ثابت شود اینان جاهلند و در اشتباه یا غرض ورزند و بیمار؟! رنج چنین امامی بیش تر است؛ زیرا که با کسانی روبه‌رو است که فقط خواسته‌های نفسانی خویش را به نام دین قبول می‌کنند، و پیامبر با کسانی مواجه است که آن‌چه را خود ساخته‌اند، به خدایی می‌پرستند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج.
۳. حرّ عاملی، اثبات الهداه.
۴. مجلسی، محمّد تقی، بحارالانوار.
۵. صفار قمی، محمّد بن حسن، بصائر الدرجات.
۶. منقّی الہندی، البرہان علی علامات مہدی آخر الزمان علیہ السلام.
۷. بحرانی، سید ہاشم، تبصرة الولیّ مبن رأی القائم المہدی علیہ السلام.
۸. امام حسن عسکری علیہ السلام، تفسیر إلى الإمام العسکری علیہ السلام.
۹. طباطبائی، محمّد حسین، تفسیر المیزان، ترجمہ موسوی ہمدانی.
۱۰. بحرانی، سید ہاشم، حلیۃ الأبرار.
۱۱. امام خمینی، چہل حدیث.
۱۲. امام خمینی، دیوان.
۱۳. غروی اصفہانی، محمّد حسین، دیوان.
۱۴. ہاشم العمیدی، سید ثامر، در انتظار ققنوس (کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مہدی باوری)، ترجمہ و تحقیق: مہدی علیزادہ.
۱۵. ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا، رسالہ لقاء اللہ.
۱۶. قیصری، میرداوود، شرح فصوص الحکم.
۱۷. ابن ابی الحدید، شرح نہج البلاغہ.
۱۸. ترمذی، محمّد بن عیسیٰ، صحیح ترمذی.
۱۹. العاملی النباطی البیاضی، الصراط المستقیم.
۲۰. ہیثمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة فی الردّ علی اهل البدع و الزندقہ.
۲۱. امام خمینی، صحیفہ نور.
۲۲. حلی، ابن فہد، عدۃ الداعی.
۲۳. نعمانی، الغیبہ.

٢٤. كليني، الكافي.
٢٥. ابن قولويه، كامل الزيارات.
٢٦. قمي، شيخ عباس، كليات مفاتيح الجنان.
٢٧. طبرسي، مجمع البيان.
٢٨. طبرسي نوري، ميرزا حسين، نجم الثاقب.
٢٩. شبلنجي، مؤمن بن حسن، نورالأبصار في مناقب آل النبي الأظهر.
٣٠. قندوزي، ينابيع المودة.